

MS.-97

مجلس علمیه

مجلس علمیه
اصول

مجلس علمیه

مجلس علمیه

مجلس علمیه

مجلس علمیه

مجلس علمیه

مجلس علمیه

مجلس علمیه

مجلس علمیه

مجلس علمیه

مجلس علمیه

مجلس علمیه

مجلس علمیه

مجلس علمیه

MS. - 97
INSTITUTE
OF
ISLAMIC
STUDIES
★
McGILL
UNIVERSITY

11/3

۵۶۵

۱۲۵

۴

۱۲۵
۵۶۵
۴

۳

۱

هَذَا كِتَابُ تَذَكُّرِ الْأَئِمَّةِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ النَّبِيَّ لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْأَخْرَاقِ وَصَلَّ عَلَى أئِمَّةِ الْمُعْصُومِينَ

تَذَكُّرَهُ لِلْمُتَّقِينَ وَالصَّالِحِينَ وَالسَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ أَشْرَفِ الْمُرْسَلِينَ وَالْإِلَهِ خَيْرُهُ الْوَصِيِّينَ

وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ **وبعد** چنین گوید بنده خاکسار کناه کار محمد

باقر بن محمد نفعی حشرهما الله مع الأئمة الإبرار الأئمة المعصومين که این رساله

ایست در چگونگی احوالات کلمات الله الثامات اعنی حضرت ائمه معصومین

صلوات الله علیهم اجمعین از مدت حیات و سبب وفات و سنین عمر و عدد فرزندان

و ازواج و صوانع و احوالات زندگانی و حوادثی که بر ایشان واقع شده بر سبیل

ایجاد اظهار بینما بدو از این تذکرة الأئمة موسوم ساخت و بمشتمله چهار ^{دهم}

باب و خاتم مرتب گردانید و الله الموفق والمعين وهو حسبي ونعم الوكيل **اما**

مقدمه در ظهور نور حضرت رسالت پناهی صل الله علیه و اله است و

در حدیث معشیر از زبیر بن سعد روایت کرده اند که گفت روزی من نزد معشیر

بودم کعبه بخارا حاضر بود من از او پرسیدم که شما چگونه یافته اید ولادت حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و اله را در کتابهای خود و فضیلت برای آنحضرت
یافته اند پس کعب گفت شود بسوی معاویه که بپسند او را ضبط یافته پس چون گفتا
بر زبان معاویه جاری ساخت که گفت بگو ای ابواسحاق آنچه دیدی و میدانی
کعب گفت که من هفتاد و دو کتاب خواندم که همه از آسمان فرود آمده است و صحف
دانیال را خوانده ام و در همه آنها ذکر ولادت آنحضرت و ذکر ولادت عزت
او هست و بدستی که نام او معروف است در همه کتابها و در هنگام هیچ پیغمبری
ملائکه نازل نشد مگر بغیر از عیسی و احمد صلوات الله و علیهما و حجایانای بهشت
و آمدند برای زنی بغیر مریم و آمنه و ملائکه موکل نشدند بر زنی در وقت زاییدن
و حامله بودن بغیر از مادر مسیح و مادر احمد علیهما السلام و علامت حمل آنحضرت
این بود که در شبی که آمنه با آنحضرت حامله شود منادی ندا کرد بر آسمانهای هفت
گانه که بشارت بادشمارا که در شاهرار منطقه خاتم انبیاء در صد عصمت و
جلالت قرار گرفت و در جمیع زمینها و در پاهای این مرده را ندا کردند و در زمین
صبح دوند و پرنده نماند که برو لادت شریف آنحضرت مطلع نگردد و در شب و
لادت سعادت باب انجانب هفتاد هزار قصر از باقوت سرخ و هفتاد هزار
قصر از نمر و اریه تر بنا کردند و آنها را قصور ولادت نامیدند و جمیع بهشت را

زینت کردند و دنیا کردند که شاد شود بر خود بیار که پندمیر و دوستان نومو^ل
گردید پس بهشت بر او خندید و ثاقباست خندانست و شنیده ام که یکی از ماهیان
دریا که از احموسی میگویند و سپید و بزرگ ماهیان است و هفتصد ^{هزار} دم دارد
و بر پشت او هفتصد هزار کارگاه میروند که هر کارگی از دنیا بزرگ تر است
و هر یک از آنها هفتاد هزار شاخ دارد و از زمره سبز اوماهی از رفتن آنها
خبر ندارد و ماهی از برای ولادت آنحضرت شاد شود و بهر کت آمد و اگر نه
آن بود که حق تعالی او را ساکن گردانید هر آنکه نه زمین را بر میگردانید
و شنیده ام که از آن روز هیچ کوه نمماند که کوه دیگری را بشارت نداد و همه
صدا بگویند لا اله الا الله بلند کردند و جمیع کوهها خاضع شدند و بنزد کوه ابو
قیس رفتند برای کرامت محمد صلی الله علیه و آله و جمیع درختها نفیس
حق تعالی گردانید با شاخها و میوهها بشادی ولادت آنحضرت و زرد اند
در میان آسمانها و زمین و فضا و عمود از انواع آن نورها خواست که
بر خیزد نتوان است و باین سبب حق تعالی فرموده است که خَلَقَ الْإِنْسَانَ
مِنْ عَجَلٍ یعنی آفریده شده است انسان از عجل کردن ثم الحدیث پس نور محمد
صلی الله علیه و آله از آدم علی بنی است الله شیت ۴ منتقل شود و از شیت
۴ با نوش و بقیان و از او بمهلایل و از او بالباد و از او بادری علی السلا

که حکام هر مس اهرامسه می‌کوند و علم حکمت و ریاضی و هیئت و هندسه و طب
و اعداد و طب متعلق با آنحضرت است که حق تعالی با و فرستاده بود زان نور
از ادریس با خنوع با خنوخ منتقل شد و از او بنوشخ و از او بلامک ملک و
از او بنوح ع که فارسپان او را فریدون می‌گویند و انبیا و اوصیا و صالحان
و این نور از نوح منتقل شد بسام که عجمان او را ابرج می‌گویند و انبیا
اوصیا و صالحان و ملوک و سلاطین و اکثر مؤمنان از نسل اویند و این نور
از سام منتقل شد بارفنج شد و از او بساخ و از او بجابر و از او ببالغ و از
بارغو که بعضی گویند هود ع است و از هود بشروع و از او بناخور و
از او بناوخ و از او با برهیم ع که مجوس می‌گویند زردشت همین است و
اینکه اهل سنت و پیرو علم الکعبه پدر آنحضرت را از میدانند محض
عناد و افتراس بر آنحضرت و از رعم آنحضرت بوده و انبیا و اوصیا و ائمه
ع از کافری هم نمی‌رسند و از نطفه شرک و زانیه پرورش نیابند
و این اجماعی شیعه است پس نور آنحضرت از ابرهیم ع منتقل شد با سمعیل
ع و از او بمجمل و از او بصدار و از او بنبت و از او بسلامان و از او بهجیسع
و از او بالیسع و از او بادد و از او بادو و از او بعدنان و از او بعد و از او
بنزار و از او بمز و از او بالباس و از او بمدرکه و از او بنجر و از او بکانه

وازا و بنظر و بنصر که فویش است وازا و ببالک وازا و بفهمی وازا و بغالب وازو
بلوی وازا و بجعب وازا و بمره وازا و بکلاب وازا و بطی که اسم او زبداست
واز قی لعبد مناف که اسم مخبره است وازا و بها شمس که اسم او عمرو است
وازا و لعبد المطلب که اسم او شبیه الحمد است وازا و لعبد الله عم رسید
وازا و لعبد الله انحضرت بدید آمد و چگونگی نوکد و باقی احوالات انحضرت
در کتب دیگر معلوم میشود و مفصّله و بالله التوفیق **باب اول** در احوال
خبر ما ل حضرت رسالت پناه ص مد آنکه کنیت انحضرت ابو القاسم است
و نام مبارک انحضرت محمد واحد است ص و این دو نام از اسماء مشهوره
انحضرت است و نادیهایی دیگر با لفاظی در قرآن و احادیث مذکور است
مثل عبد الله و یاسین و نون و مغنی و فالح و کافی و خاتم و حاش و مقل
و مدثر و موقوف و ثم یعنی جامع کلمات و داعی و بشیر و نذیر و شاهد و شهید
و مبشر و نبی و امی و نور و نعمت و رؤف و رحیم و مندر و مدکر و شمس و
نجم و حم و السماء و ین و سراج منیر و رحمة للعالمین و رسول الله و خاتم
النبیین و آنچه مشهور است پنج پلغمی دیگر دو نام داشتند آدم و ابو
البشر شود و صالح و هود و یعقوب و اسرئیل و عیسی و مسیح و انحضرت
عرب بودند و هود و صالح و اسمعیل و خطیب الانبیاء شعب و یثوب

نیز عرب بودند و آن حضرت نیز هم پادشاه بود و دوازده پندخبر دیگر
پادشاه بودند ادم و شبت و ادریس و نوح و موسی و هرون و یوشع
و یوسف و داود و سلیمان و ایوب و ذوالقرنین **و نام مبارک** آنحضرت
اینچه در احادیث ظاهر میشود مذکور میشود و در توره اجد بوده است
و در توره بطریق صحیح مؤد مؤد و بطریق دیگر اود و دود و توره
لغت جلی مشتمل است و در انجیل اسمانی احمد و در انجیل منحرف نصاری
مهمید است و در انجیل منی مارکاره و در انجیل مرفوس فارقلیط و در
انجیل لوقا مختاریخ و در انجیل فرنکان شطیاب و در انجیل یوحنا
تا کا و در کتاب زند و پازند سین و در کتاب انکلون عبد الله و در
کتاب هندوان کشره ^{یاف} گشتش و در کتاب انبال **و** پسندیده و در کتاب
فرفض حامد و در کتاب بانکل سلی دهند و در صحف معنی و در زبور
طاب طاب و در کتاب حکما بطی و حلوانی و مافدونی حمید و در لغت
روحی فلیطس و در لغت یونانی **و** صحیح **و** با سعادت آنحضرت در روز
جمعه هفتم ماه ربیع الاول عام الفیل واقع شد و انسانی بود که
بخاشی پادشاه حبشه ابرهه را سردار نموده با خیل و لشکر بسیار
بخرابی مکه معظمه فرستاده بود و حق تعالی ایشان را بجناب سجد **و**

کرد و ابابیل را برایشان مسلط ساخت و کلینی رضی الله عنه در کافی
 تصریح بدوازدهم ربیع الاول نموده و عامه ملاعین برین فابلند و ظاهرا
 که حدیث کلینی محمول بر نضیه باشد پدر بزرگواران حضرت از انفا
 مشهور فرست و مادرش آمنه خاتون بنت وهب بن عبد مناف بن
 زهر فابن کلاب است و دایه آنحضرت حلیمه سعدیه است و مرینه آنحضرت ام
 ایمن و برادر رضا عی آنحضرت عثمان بن مظعون است که بر او در خارج قد
 مشرف است که بعضی نوهم کرده اند که عثمان بن عفان علیه السلام است
 و تولد اجتاب بعد از هفت سال از سلطنت کسری نوشیروان عاد
 قباد بود از ملوک ساسانیان عجم و نوشیروان در هفت اقلیم دنیا
 تسلط داشت و ملک روم و شام و چین و هند و عرب را اطاعت
 می کردند و دارالملک او مداین و کوفه بود و آنحضرت فرموده است
 أَنَا وَلِيُّ فِي زَمَنِ الْمَلِكِ الْعَادِلِ و او را عادل یاد کرده هر چند مجوس
 بود و عبده نادر و عادل واقعی بوده و صیبت عدالت او از مشرق تا
 بمغرب رسیده بود و حق تعالی او را بسبب کفرش مواخذه نخواهد
 کرد و حاتم طایی را بسبب سخاوت عذاب نمکنند **بعثت** آنحضرت در شب
 دوشنبه بیست هفتم ماه مبارک رجب واقع شود در سن چهل و سه
 سالگی

و مدت الحرد و مهد پرورش عمّ بزرگوار اش عبد مناف عمّش مکی با^ج
طالب رضی الله عنه تربیت یافت چون والدین آنحضرت بحوار رحمت
ایزدی رفته بودند و آنحضرت قبل از رسالت بنی بود بر ذات مقدّ^س
خود و بدین هیچ پیغمبری خدا را عبادت نکرد الا بطریق مرضیه خود
و اینکه اکثر اهل سنت و نواصب و خوارج علمایم اللعنه بر آنند که بعضی
حضرت ابراهیم علی نبینا^ع عمل میکرده و بعضی گویند بشریعت حضرت
نوح^ع بوده و بعضی گویند بشریعت عیسی بوده اصلی ندارد و سخنان
سفها و احق است و بعضی از عامه ملاعین گویند حضرت آدم و ابراهیم^ع
^ع از و فاضلترند این قول نیز نزد شیعه منکر است و آنحضرت نیز
مبعوث بود بر کافه خلافت ارض شرق تا مغرب بر عرب و عجم و ترک
و دلم و سپاه و سفید و اهل هند و شام و روم و مصر و خطا و فرنگ
و قاضیان اقالیم سبعة و ما وراء الاقالیم و باجوج و ما جوج و طوا و یفج^ج
بن جان از اهرمن و عفاریت و فیس و لا فیس و یوبان و قو^لان و
قاطبه^ل انام از ذوی الحول از هر صنفی و هر کیشی و ملتی که باشد
بعضی گویند مبعوث بود بر ملائکه عظام^ع و هم^ع دو جانبان و نزد
این فیض اینقول قوّه تمام دارد و در اقام نبوت آنحضرت سپرده سا^ل

در مکه معظمه شریف داشت و ده سال در مدینه مشرفه و خلافت را
هدایت می نمود و آنچه مشهور است جرئیل عبدیست و چهار هزار
مرببه بر آنحضرت نازل شد و دو مرببه او را بصورت اصلی خود
دید که مابین آسمانها و زمین پر شده بود از عظم جثه آنحضرت و
کاهی بصورت دحیه بن خلیفه کلی بر آنحضرت نازل میشد و هیچکس
از انبیاء عظام بمعراج نرفتند مگر آنحضرت که دو مرببه مشهورست
و پیشتر هم گفته اند و معراج آنحضرت جسمانی بود و بعضی از سفیها
منکامین و غیره بروحانی فایزند و در ایله المعراج بساحت عزت
و رحمت پروردگار چندان نزدیک شد که در مضاب قرب قاب و فوسین
او ادنی مخاطب بخطاب ببالا رباب شد **ایات نورینه** که در شان
حضرت رسالت پناه صدع نازل شده که استخراج نموده ام و متفق
علیه بهود است که این ایات از نورینه است و انکار ندارند اما حمل
می پوشانند و میگویند پیغمبر موعود مهدی علیه السلام است
و لو فام ناد علی جود بی شریئل کموش بداعوا اذ و نای
و بر آنچه است پیغمبر از بنی اسرائیل مثل برسی می خواند خدا بر او

پاییم ال پائیم ناوی مفرجنا مع چنا کمانای پائیم کما اذ و نای
روی بروی شد بر چه بر می آید از قوم نو از پیر برادران تو مثل تو بر می آید

اذنای
و برین زبانه

الْوَلِشَاعُونَ اَلْ اِشْمُوئِيلَ اِشْمَاعِيلَ شَمْعُونِ خَاهِنَ خَنِي

که از ادبشوی سر کنند بسبیل بر نوای ابرسم افسرین نسل عظیم

عظیم است

اَنُوامِرِطِي اَوْنُوَابِيمَ اَوْدَمَاوَدَاوْنُو اِشْنِمَ اَشَارَ بُولِدَاوْ نُوَا

و از ادب است کمان خلق که محبت است و از او دوازده امام بهم برسد و آن

نَابِي اَيْمَنَ لَا هَمَّ مِيقَرَبَ اَخِيهِمْ كَامُو خَاوْنَا يَنْبِي يَنْبِي دِيَارِي يَفِيوْ

پیغمبر را بر خیزانم بایش از میان برادران ایشان و بگذارم بخان خود را در دین او

وَدَبِيرَ لَا هَمَّ اَيْ كَلْ اِشْرَاعِيوْ نُوَاوْ زَرِيْثِمَ وَ زَرِيْثِمَ بَا اَصُوْثَاوْ هَاوْ

در آنچه بفرماید بایش و همه فرمان او بر برد و برانند و بکشند و بکشند

شَيْنَا شَيْنَا بِنُوْخَ هَكُوْنِمَ اَتُوَا بِي اِشْمَاعِيلَ

در میان فرم خود و او بیدار شود از فرزندان اسماعیل

اِبَانِجِيلَ در باب نبوت پیغمبر ماصعه از انجیل منی شماره

بیست چهارم با صلاح ترتیب جمع از کتاب هر چند که نصاری

انجیل را اسمانی نمیدانند اما آنچه جمع کرده اند بعد از حضرت

علیسی ۴ چهار خلیفه او اَوْقَا و مَنِي و مَرْفُوس و بُوخَنَابَاوْ

در آن چهار انجیل نام مبارک آنحضرت و اهل بیت علیهم السلام و اینست

اَبَاتْ وَاَسْنَايَ وَاَذْنَايَ تَوْرِيْكَ بَسْرَادَا كَلِيْسَ سَاوَا كَلِيْسَ سَاوَا

از برای آن خواطر مرآه از برای شاهنشاهی مغرب که در دستش است و اگر

اِسْ فَا رُفْلِيْطَا يُوَايِمَا اسْتُوْلِسْ يُوْبَيْرِسْ يُوَايْنُوْسَالِسْ بَانَانِي

و نام دهف و خیفه با و جانشندان بعد از او و پادشاه از آنجا که شود

صِكْ يُوِيْ خَاچِ چَرِيْ هَانِي يُوْهَانَا لَاصِيْصِكْ كَاغَاكَا اِيْ كَاغَاكَا

و بخیزد و در کشید و شود و از آنجا که بگریزد و بگریزد

هَانَا دَا مِلْكْ هَانَا دَا دَامْ كِيْ مِيْنْ اسْتُوْاسْ عِبَارَتْ كِتَابْ اِيْنْ اسْتَحْجَاجْ

نموده ام و جاماس حکیم که از اکابر حکمای فوس است در کتاب

فَرْهَنْكْ الْمُلُوْلْ مُصْرِيْحْ بَايْنِ كُرْدَه اسْتْ هَرْ چِنْدِ مَجُوسْ مِنْ كِيْ حَضِيْتْ

این دیند و کتاب ایشان که ابناخ است از ضایف زردشت

اسْتْ دُفَنْدْ تَرْجِهْ اسْتْ وَا زَلْغْ سِرْ بَانِيْ وَفَضَارِيْ مَشْكَلْ تَرَا سْتْ

اما ندی که ضرور بود از لغت زندیه پهلوی و از پهلوی بفارسی

تَرْجِهْ نَمُودْ تَابِرْ بَرَادِرَانْ اسَانْ بَاشْدْ بَانِيْ وَا لِّلّٰهْ اَعْلَمُ بِحَقِّهَا بَوَالِامُورْ

بِيْلَامْ اِيْنْدِ بِيْلَامْ نِيُوْ اَفْرِيْدُوْنْ رَكُوْنَا رَكُوْمْ جَانُوْ اِنْبَارِيْ كِنَا كِنَا

سده خدایم بزرگ نوح باد ای صمدان ارشد بر من و عظمی

رَبَاكُوْ اَكْمَا تَارَهْ كُشْتْ كَدَمَنْ وَخَشُوْدْ سَرُوْبْ شَادْجِيْ

بزرگ مثل آفتاب و در که بفرایست سخن گوی وانا

تَمُورُوْدَنْ جَاوَدَكِيْ اِيْرِيْ مَانَا كِشْ مَنْدَدْ زَا اَمَلْنَا كَشَانْ

خداوند بزرگم پادشاهت پس از من بفرستنده

زندیا و خدایان و پادشاهان و امرا و بزرگان و...

این از بیلام و نوح و افریدون و راکون و...

سپنا شولن مدینو چنود سر و ب شو تر نوم رکونا منش پنا

دورخ و پشت **ویل حراط** سخن کور ازاد دول به خدا آفرینید

سپنا جامونتن آنکیز مزار من راس سویرا ادا شوده مامند

مشت برجاه امید داری او بروید **کریم** کسندیش او محمد

شما مشومک شومک ذابونتن ملکونا کجور من کسبا کتا

کوش نور است **پشت** فیض او بکند اید اگر پادشاه باشد و تزار دار

کباشطرحه آرد پاره درنکی بهوده سکش جگر وده و سنا

و اگر مروید و اگر خوب اولت **خرومالان** و دولت او **بیدار است**

فران مجید در عرض بیست و سه سال فرفه و سوره و سوره

بر انحضرت نازل شد و بعضی گویند در عرض بیست و سه سنا

تجما بعد تجم فزود آمد و ترتیب فزول فران بدین نحو است که مذکور

میشود و اکثر مغسین بر این قایلند و این قرانی که بدین ترتیب

در میان است اول که الحمد است و بعد از آن البضه ثافل اعوذ بر رب

الناس جمع عثمانست که بدین ترتیب ساخته است و ثابت کند

ابو الحمد فهدی من مهدی بن فزار الحسینی الطائنی که گفت خبر

داد مرا ابو الفاسم عبد الله بن عبد الله الحسکانی او گفت چید

کرد مرا ابو نصر بصیر مغنی او گفت حدیث کرد مرا عثم من او حامد که
 حدیث کرد مرا فراری ابو یوسف یعقوب پس محمد مغزی او گفت
 حدیث کرد مرا محمد بن برید ساجی او گفت حدیث کرد مرا زید پس
 ابو موسی او گفت حدیث کرد مرا عمرو بن هارون از عثمان بن عطا
 از پدرش از ابن عباس که گفت آنچه نازل شد بمکه اول اقرا باسمه
 ربك بود پس نون والظلم پس مزل پس مدثر پس ثبث پس اذا الشمس
 كورت پس سبج اسد ربك الاعلى پس والبل اذا بغشى پس والجحر پس و
 الضحى پس الم نشرح پس والحصر پس والعاديات پس انا اعطيناك
 الكوثر پس الهبكه الثكاثر پس ارايت پس كافرون پس الم تركيف پر فل
 هو الله اعوذ برب الفلق پس فل اعوذ برب الناس پس فل هو الله احد
 پس والجم پس عبس پس انا انزلناك پس والشمس پس بروج پس والتهين
 پس لا يلاف پس الفارعه پس فبما صفت پس حمزوه پس والمرسلات پس و
 پس المص پس فل اوحى پس پس ملكه پس كبعض پس طه پس واقعه
 پس شعرا پس فل پر قصص پس بني اسرائيل پس بولن پس هود پس
 يوسف پس حجس پر انعام پر صافات پر لقمان پس قمر پر سبا پر
 زمر پس مؤمن پس نوح پس حم سجده پر جمسوق پر زخرف پر دخان

پس جایشه پس احفاف پس زاربات پس غاشبه پس کھف پس نخل پس ابر^{هم}
پس انبیا پس مؤمنون پس الم تنزيل الکتاب پس طور پس ملک پس حاء
پس ذوالمخارج پس عم یساکلون پس نازعات پس انفطرت پس انشعنت پس
روم پس عنکبوت پس مطفین و این هشتاد و پنج سوره است که بمکه
نازل شد و نامهای مکه ^{مکه} دوسر سوره های قرآن بنامهای منفرد
نوشته اند و اساسی مکه اینست که اگر در جای به بید نزول انرا
بدانند مکه بلد الحرام صلاح عرش وقادس وقادسه و مقدسه و نسائ^{سه}
و الناس و الباسه و البیت العتیق و ام رحم و ام الغری و حاطه و لیس
و کوثی و کوثی اسم بطنه ایست که منزل بنی عبد الدار بوده و آنچه
نازل شده است بمدینه مشرفه اینست البقره پس انفال پس ال
عمران پس احزاب پس ممتحنه پس نسا پس اذالزلزل پس حدید پس سوره
محدصه پس رعد پس الرحمن پس هملان^{ان} پس طلاق پس لم یکن پس حشر پس
اذا جاء پس نور پس حج پس منافقون پس مجادله پس حجرات پس لم یحرم پس
پس تغابن پس جمعه پس صف پس انا فتحنا پس سوره مائد^ه پس توبه
و این بیست و هشت سوره است و اسماء مدینه را مرتضی علم الهدی
علیه الرحمه فرموده است بدین نحو پیر طیب و طاهر و دار و

امامان و عیون فرستادن در پیش بجهل فراد بود

مسکنت و جائزه و محبوره و محبته و عذر راء و مرحومه و فاصمه و
فاطمه و بنده و دوا این قرانی که در میان است آنچه مشهور است سه
جزو آنرا که در فضیلت امیر المومنین ع و اهل بیت رسالت
و در مدت قریش و فضایح ایشان بوده و آنرا عثمان ملعون
بیرون کرده و در اکثر آیات که حال هست اسم آنحضرت و اهل
بیت او صریحا بوده که آنرا نیز بیرون کرده و بعضی از آیات کفر
شیخین و مدت ایشان صریحا ظاهر بوده و عثمان ملعون بعد
از آنکه از همه و آیات قرآن را جمع کرده و همه را فرمود تا سوختند
و هفت قرآن نوشت بفریبی که حال هست و سنن ایشان را
امام میگویند و مردمان از روی انحرافها نویسانند و در
تفسیر کاذب و ملائخ الله علیه الرجمه اخراج بعضی از آیات در
دیده عثمان و در سوره از سور قرانی از صحیفه عبد الله بن مسعود
رضی الله عنه نوشته فیتر نیز در این رساله ایرادی نماید

سُورَةُ الْاٰنِیَةِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ **التَّوْدِیْنِ**
يَا اَيُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اٰمِنُوا بِاللّٰهِ وَرَبِّهِ الَّذِیْ اَنْزَلَ الْكُتٰبَ الْاِنْشٰنِ
عَلَيْكُمْ اٰیٰتِیْ وَیُحَدِّثُكُمْ عَنَّا بَیِّنٰتٍ عَظِیْمٍ نُّوْرًا لِّبَعْضِھُمَا

نور بعضی

مِنْ أَجْزٍ وَأَنَا السَّيِّعُ الْعَلِيمُ إِنَّ الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ
فِي اللَّهِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ وَالَّذِينَ يَكْفُرُونَ مِنْ بَعْدِ مَا آمَنُوا بِنَقِصٍ
مِثْقَلِ ذَرَّةٍ وَمَا عَمَدَتُهُمُ الرَّسُولُ عَلَيْهِ يُفْذَقُونَ فِي الْحَجِّمِ إِنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا
أَنْفُسَهُمْ عَصُوا الوَصِيَّ وَلَئِكَ يُسْفُونَ مِنَ الْحَكِيمِ إِنَّ اللَّهَ الَّذِي لَهُ نُورُ
السَّيْفِ وَالْأَرْضُ بِمَا شَاءَ وَاصْطَفَى مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّسُلِ وَجَعَلَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
أَوْلِيَاءَ وَلَئِكَ فِي خَلْقِهِ مِنْ خَلْفِهِ بِفَعْلٍ مَا بَشَاءَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ
فَدَمَرَا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ بِرُسُلِهِمْ فَاخَذْنَاهُمْ مِمَّا كَانُوا فِي شِدْدَةِ آيَةٍ
إِنَّ اللَّهَ فَدَهِلَكَ عَادًا وَثَمُودًا إِنَّمَا كَسَبُوا وَجَعَلْنَاهُمْ قَدْ كَرِهَ أَفْلَا تَعْقِلُونَ نَسْفُونَ
وَفِرْعَوْنَ لَمَّا طَغَى عَلَى مُوسَى وَآخِيهِ هَارُونَ مَا غَرَفْنَا مِنْ بَنِيهِ لَجْعَيْنَ
لِيَكُونَ لَهُمْ آيَةً وَإِنْ أَكْثَرْتُمْ فَاَسِقُونَ إِنَّ اللَّهَ جَمَعَكُمْ فِي يَوْمٍ الْخَيْرِ فَلَا يُسَيِّئُونَ
الْقَوْلَ جِبْنَ يُسْأَلُونَ أَنْ الْحَجِّمَ مَثُومُهُمُ النَّارُ وَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ يَا أَيُّهَا مَثُومُهُمُ
الرَّسُولُ بَلِّغْ أُنْذَارِي شَوْفَ تَعْلَمُونَ فَدَحَسَرَ الَّذِينَ كَانُوا عَرَايَا وَجَحَى
مُعْرِضُونَ مَثَلُ الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِكَ إِنِّي أَجْزِيَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ إِنَّ اللَّهَ مُعْرِضٌ
لَذُنُوبِهِمْ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ وَإِنْ عَلَيْنَا لَمُنَ الْمُتَّقِينَ وَإِنَّا لَنُوفِيَنَّاهُ حَقَّهُ يَوْمَ
الَّذِينَ وَمَا نَحْنُ عَنْ ظِلِّ لُبَافِلِينَ وَكَرَّمْنَاهُ عَلَى أَهْلِكَ أَجْمَعِينَ فَإِنَّ دَارَكُمْ
دَارُ رَبِّهِ هُمْ الصَّابِرُونَ وَإِنَّ عَذَابَ الْيَوْمِ لَشَدِيدٌ فَكْفُرُوا

قَرَنَّا

بَعَثْنَا أَمْثَلَكُمْ زَيْنَةَ الدُّنْيَا وَاسْتَجَلَّمْ لَهَا وَلَسِيْنُمْ مَا وَعَدَكُمُ
اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَنَقَضْنُمُ الْيَهُودَ مِنْ بَعْدِ تَوَكُّدِهَا وَقَدْ ضَرَبْنَا لَكُمُ الْأَمْثَالَ
مَنْ قَبْلُ فِيهَا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ قَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ
بَيِّنَاتٍ فِيهَا مِنْ بَيِّنَاتِهِ مُؤْمِنًا وَمَنْ بَيِّنَاتِهِ مِنْ بَعْدِكَ يُظْهِرُونَ الظُّلُمَ
فَاعْرِضْ عَنْهُمْ إِنَّهُمْ مَعَ رِضُونِ وَإِنَّا لَأَكْمُ مُحْضَرُونَ فِي يَوْمٍ لَا يُغْنِي لَا
يَنْفَعُهُمْ عَنْهُمْ شَيْئًا وَلَا هُمْ يَرْجِعُونَ إِنَّ لَكُمْ فِي جَهَنَّمَ مَقَامًا مَعْنَدَ الْبَعْرِ
فَسَبِّحْ بِحَمْدِ بَيْتِكَ كُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى وَقَارُونَ
عَلَى فِرْعَوْنَ لَمَّا اسْتَكْبَفَ فَصَبَّرْ جَمِيلٌ فَجَعَلْنَا لِمِ الْأُفْرَدَةِ وَالْحَنَازِيرِ وَلَعْنًا
إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ فَاصْبِرْ صَوْفَ يُنَادُونَ وَلَقَدْ آتَيْنَا لَكَ الْكُرْآنَ الَّذِي مِنْ
قَبْلِكَ مِنَ الرُّسُلِينَ وَجَعَلْنَا لَكَ مِنْهُمْ رِيسًا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ وَمَنْ يَتَوَلَّ
عَنْ أَمْرِي فَإِنِّي مَرْجِعُهُ فَإِن مَرْجِعُهُ إِلَى جَهَنَّمَ فَلْيَتَمَتَّعْ بِكُفْرِهِمْ فَلْيَدْعُ
فَلَا يُسَلِّسَنَّ عَنِ النَّاسِ كَثِيرٍ يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ جَعَلْنَا لَكَ فِي آخِنَا الَّذِي
أَمْثَلَكُمْ مَا تَحْذَرُهُ وَكَثِيرٍ مِنَ الشَّاكِرِينَ إِنَّ عَلَيْنَا فِئْتًا بِاللَّيْلِ سَجْدًا
يُحَدِّثُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو أَنْوَافَ نَحْمَهُ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ ظَلَمُوا ظُلْمًا
وَالَّذِينَ ظَلَمُوا أَوْ يَمْ يَعِدُ إِلَى جَعْلُونَ سَجْعَلُ الْأَغْلَالِ فِي آخِنَا فِي يَوْمٍ وَهُمْ
عَلَى آخِنَا لَمْ يَدْعُوا أَنَا بَشَرًا كَذَلِكَ يَذَرِيهِ الصَّالِحِينَ وَإِنَّمَا لَكُمْ لِمَرْفَا

لَا مَحْلُونَ

لَا يَخْلَعُونَ عَلَيْهِمْ مَنِيَّ صَلَوةً صَلَوةً وَرَحْمَةً رَّحْمَةً وَأَنَا فِي يَوْمٍ مُّبِينٍ
وَعَلَى الَّذِينَ يَبْغُونَ عَلَيْهِمُ آيَاتَهُمْ كَانُوا اقْوَمَ سَوَاءٍ خَاسِرِينَ وَعَلَى الَّذِينَ
سَلَكَوا أَسْطَرَكُهمْ مِّنِي رَحْمَةً وَهُمْ فِي الْخُرَفَاتِ آمِنُونَ وَإِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ

عَلَى الْعَالَمِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ **سورة الرعد** بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بَايَاتِهِ الَّذِينَ آمَنُوا آمَنُوا بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالَّذِينَ بَغَاثَاتٍ بُدِّعُوا فِيكُمْ
إِلَى خِرَافٍ مُّسْتَقِيمٍ قُلْ لِي بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَأَنَا الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ
إِنَّ الَّذِينَ يُؤْفَوْنَ بَعْدَ اللَّهِ لَهُمْ جَزَاءُ الْعَذَابِ فَالَّذِينَ إِذَا قِيلَ عَلَيْهِمْ
إِنَّمَا كُنَّا نَوَازِيحًا مُّكِيدِينَ إِنْ لَهُمْ فِي جَهَنَّمَ مَقَامٌ عَظِيمٌ إِذْ أَنْوَدَى
لَهُمْ يَوْمَ الْعَذَابِ أَنْ الصَّلَاةَ الْمَكِيدِينَ لِلْمُرْسَلِينَ مَا خَلَقَهُمُ الْمُرْسَلُونَ
إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا يُنْظَرُونَ إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاعْلَمْ
مِنَ الشَّاهِدِينَ **فِي** بَايَاتِهِ الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ عَلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فِي شَأْنٍ
عَلَىٰ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ بَيِّنَاتِهِ وَاللَّهُ يَعْصَمُكَ مِنَ النَّاسِ **فِي الْعَدِّ**

إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ لِلْعِبَادِ وَعَلَىٰ كُلِّ قَوْمٍ هَادٍ **الشُّعْرَاءُ** وَسَبِّحْهُمْ الَّذِينَ ظَلَمُوا
إِلَّا مُحَمَّدًا أَيُّ مَنْغَلَبٍ يُنْقَلِبُونَ **بِأَمْرِ** مُحَمَّدٍ وَنَاسِ النَّاسِ عَلَىٰ مَا أَنبَأَهُمُ
اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ أَنبَأَنَا إِبْرَاهِيمَ وَالْمُحَمَّدَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَأَنبَأَنَا
مَلَكًا عَظِيمًا **فِي الصَّلَاةِ** وَفَفَوْهُمْ إِنَّمَا تُسْأَلُونَ فِي وَلَا يَنْبَغُ عَلَىٰ نَبِيٍّ

مَا لَكُمْ لَا تَنصَرُونَ **فَالرَّحْمَنُ** فَاِمَّا تَدْعُونَ بِكُفْرٍ فَاِنَّا مِنكُمْ مُّنتَضِمُونَ
 بَعْلَى ابْنِ اَبِي طَالِبٍ **فِي طَه** وَلَقَدْ عَهِدْنَا اِلَى اٰدَمَ مِنْ قَبْلِ كَلَامِ فِي
 مُحَمَّدٍ وَعَلَى وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَالتَّسْعَةَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ الْحُسَيْنِ
 فَتَنَسَى فَلَمَّ يَجِدْ لَهُ عَزْمًا **فِي النِّجْمِ** فَاَوْحَى اِلَى عَبْدِهِ فِي عَلِيٍّ لَيْلَةَ الْمِعْرَاجِ
 مَا اَوْحَى **فِي آيَةِ** اَللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَاْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ
 لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى عَلِيُّ
 الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَهُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيْمُ مِنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ **فِي الْاَحْزَابِ**
 وَكَفَى اَللّٰهُ بِاللّٰهِ الْمُؤْمِنِينَ الْغَثَا لِ بَعْلَى ابْنِ اَبِي طَالِبٍ كَانَ اَللّٰهُ غَزِيرًا
 قَوِيًّا غَزِيرًا حَكِيمًا وَچون انملعون فاجرا منحرف ايات قران نمود مفسرین
 عامه و علماء ایشان و ناصبیهان و اکثر قرآن اسلام این قرانی که در میان

و هر يك بطريقی خوانند باز ازايات انرا برای خود تفسیر کردند و معنی ما فرار دادند و بر عالم
 و اعراب انرا تغییر دادند
 سند بر ظاهر است که چه باید قران کردند و معلوم نمیشود که نزول

قران بکدام قران فارسی نازل شده است و از اینجمله سوره حمد را حسن
 بصری شنویدی و مطوعی از قرآچین خوانده اند و علی هذا الضم
 بی یکنید که چه کردند **شانه الحمد** مُحَمَّدٌ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيْمُ
 مَلَاكُ يَوْمَ الدِّينِ هَبَّاكَ تَعْبُدُ وَوَبَاكَ تَسْتَعِينُ تُرْشِدُ لِسَبِيلِ

المستقیم

اَلْمُسْتَفِيْمَ سَبِيْلَ الدِّيْنِ نَعَمْتُ عَلَيَّمْ سِوَى الْمَغْضُوْبِ عَلَيَّاهُمْ وَلَا الضَّالِّيْنَ

عضوات انحضرت مفسرین خاصه و عامه در روایت حدیث و ارباب

سیر و نواریخ گفته اند که در جمیع غزوات و جهاد او با کفایت و بیست

شش غزوه بود **اول** غزوه ابوابود **دویم** غزوه بوات **سیم** غزوه عسیره **چهارم** غزوه

بدر **پنجم** غزوه بدر بکری و در این جنگ لشکر ظفر اثر انحضرت رسید

سیرده نفر بودند و دو شتر و یک اسب داشتند و طعام ایشان

سپوس جو و خرما ی پوسیده بود و درین حرب هفتاد نفر از

عظما و ضادید قریش کشته شدند و هفتاد نفر اسیر شدند و

از جمله اساری عباس بن عبدالمطلب و عقیل بن ابی طالب و طلحه

و سعد بن معاذ درین جنگ زخم دار شدند و درین حرب هشتاد

خداوند عالمان بمدر رسول خود فرستاد **ششم** غزوه بنی سلیم است

هفتم غزوه سویق بعد از آن غزوه ذی امرین غزوه احد و عسکر

انحضرت درین حرب هفتصد نفر بودند و سردار لشکر کف ابوسفیان

ملعون بود و هندی ملعون و زوجه او همراه بود و درین حرب با عینا

رسول شهید شد و اسد الله همزه رضی الله عنه نیز شهید

شد و لشکر اسلام گریختند و بمدینه طیبه رفتند بخوی که بعد

سه روز سلاسه ملاعین از خانهای خود بیرون آمدند و امیر المؤمنین
۴ بر سر حضرت رسالت پناه ص ایستاده بود جنگ میکرد و کفّا
دفع میکرد و در آخر ابوسفیان ملعون منیرم گردید پس بعد از آن
غزوه بنجران واقع شد پس غزوه اسد و پس غزوه و فویضه پس غزوه
ذات الرقاع پس غزوه بدر و آخر پس غزوه دومه الجندل پس غزوه
خندق که اعراب نیز میگویند واقع شد و تخفیف اکل و شرب
و روزه درین روز نازل شد و از جمله زبردستان عرب عمرو
بن عبدود کشته شد و لشکر کفار و یهودان ده هزار نفر بودند
که با سردار ابوسفیان بودند درین حرب حسب المشوره سلمان
فارسی رضی الله عنه خندق بدور مدینه کردند پس غزوه
بنی قریظه بود و درین حرب لشکر آنحضرت قریب پنج هزار
کس بودند و یهودان را بسیار کشتند و جمع کثیر جلای وطن
نمودند پس غزوه بنی الحیان بود و بعد از آن غزوه بنی فزّ پس غزوه
بنی مصطلق پس غزوه بنی حذیبیه واقع شد و درین حرب حضرت
رسالت پناه ص با سهیل بن عمرو و سائر مشرکان صلح کرد
و بعد از آن غزوه خیبر واقع شد درین حرب عسکر ظفر اثر

بنی نضیر

آنحضرت هفت هزار کس بودند و جعفر بن ابیطالب ۴۰ درین جنگ
از حبشه آمد و نماز جعفر انعامی بود که حضرت رسالت بمحض
فرمود و گذاردن از سنت شد پس بعد از آن غزوه فتح مکه معظمه
واقع شد و درین حرب لشکر آنحضرت و از ده هزار کس بودند
و در آن سال بنان را از کعبه انداختند و شکستند و قهبل را
حضرت فرمود شکستند و در باب السلام بخاک کردند و بیت پرستی
در آن سال از میان قریش برطرف شد بعد از آن غزوه حنین واقع شد
پس غزوه طائف پس غزوه بنوک و لشکر آنحضرت سی هزار کس بودند و
آنحضرت بنفس مبارک خود در نه غزوه ازین غزوات حاضر بودند
و در بعضی خود حرب کردند اول بدر کبری بود و آن در روز جمعه
هفتم ماه مبارک رمضان سال دوم هجرت واقع شد و در جنگ
احد بود و آن در ماه شوال سال سیم هجرت واقع شد و حرب
خندق و قریظه در شوال سال چهارم هجرت واقع شد و جنگ
بنی مصطلق و بنی لحيان در ماه شعبان سال پنجم هجرت واقع شد
و جنگ خیبر و فتح مکه معظمه در ماه رمضان هشتم هجرت واقع
شد و حرب حنین و طائف در ماه شوال سال هشتم واقع شد

و غزوه دیگر آنحضرت بنوا است در اکثر این غزوات حضرت امیر المؤمنین

سردار بود و علم با او بود و تمام این فتوحات را خداوند عالمان

بر دست او ظاهر گردانید **ازواج النخس** یعنی از ام المؤمنین خدیجه بنت

خویلد رضی الله عنهما نه زن نکاحی بعدد و ام داشت عایشه دختر

ابی بکر ملعون و آنحضرت او را همراهِ خطاب کرده بود برای آنکه نسبت

بسا تر زنان و جیه تر و جیل تر و جوان تر بود پس دیگر حفصه دختر عمر

خطاب کذاب علیه اللعنه و العذاب بود و دختر ابوسفیان خوه

نام جیبیه

معاویه غاویه و سوده بنت زمعه و ام سلمه بنت ابی امیه این

پنج زن از قریشند و از غیر قریش صفیه بنت حی بن اخطب خیبری بود

و مپونه بنت حارث هلالیه و زینب بنت جحش اسدی و جوهریه

بنت الحارث المصطلقیه بود و مادریه و بطیه ام ولد بود **اسپا آنحضرت**

اول سکباست که آنحضرت از اعرابی خرید و بود و اسم این اسب نرزد

اعرابی ضرس بود و دیگر مرنجر برای این نام بر او گذاشتند که شبهه

را خوب میکشید و دیگر لزاز است سهیلی از علمای اهل لغت گفته

است که معنی لزاز است که هیچ اسپیی بر آن سبغت نمیگرفت

مگر آنکه و امیمانند از دینا و و دیگر از طرز و لحیف بودند که زمین را

درد و ندکی مثل الحاف در حرم پیچیدند و دیگر ورد است و این نشانی
اسب منقون علیه خاصه و عامه است و دیگر اسباب بلق بود و ذوال
العقال و ذوالله و مرثجل و سرخان و بصوب و بحر و ادهم و ذوالجناح **و اما اولاد و انجاء**
انحضرت فاسم از خدیجه کبری رضی الله عنها بود و ابرهیم از مادر به
قطبه کنیز انحضرت بود و گویند دو پسر دیگر بودند طیب و طاهر
و بعضی گویند طیب و طاهر احب ابرهیم است و صبا پای انحضرت فاطمه
زهره صلوات الله علیها بود و رقیه و زینب سلام الله علیهما
نیز از حضرت خدیجه رضی الله عنها بودند و فرزندان خوانده انحضرت
زید بن حارثه بود که بخطاب فرزندی مشرف شد **امرای انحضرت** و زینر
و وصی صاحب سر و داماد و یار و صاحب علم او سرمهاجر و ا
نصار و امیر الامراء عا لیمقدار چند رکز ارغیر و آرا صلوات
الله علیه بود و حضرت سید الشهداء حمزه و جعفر طیار و عقیل
ابن ابی طالب و عباس بن عبد المطلب و فضل و عبد الله پسران
او و سلمان و مقداد و ابودر و عتار بن باسر و عبد الله بن مسعود
و جابر بن عبد الله انصاری و سعد بن معاذ و سعد بن عباد
و خرمه بن ثابت ذوالشهادتین و جبر بن مطعم و عثمان بن

مطعون و خنظله غسيل الملكة و خديفه بن الهمان و ابو سعيد حذی
و ابو ایوب انصاری و اسامه بن زید و صاحب جیش و زید بن
حارثه سلام الله علیهم بودند **از مختار** ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه
و زبیر و سعد بن ابی وقاص و سعید و ابی عبیده بن جراح و سالار
مولى ابی خدیفه و عمرو بن عاص و خالد بن ولید و معاویه و ابوسفیان
و عوف بن مالک و عبد الرحمن بن عوف لعنة الله علیهم **و لا یاف**
المختار را بام نبوت مکه معظمه و مدینه مشرفه فتح شد و
لا یافین و نخا و نجد و همامه و سحر و عثمان و طفیف و لحسا و
حجاز و بادیه و نجران و خیبر و فک و قلاع خیبر و کل قبایل عرب
و لا یاف بخرین و ثوابع ان و بعضی از شام و طایف بود در سال
پنجم یا ششم هجرت المختار ما مور شد که نامه بملوک اتراف
و سلاطین جهان نویسد و ایشانرا باسلام دعوت نماید و اول
نامه بخرط قنصر روم نوشت و ان مسلمان شد و اسلام خود را
مخفی داشت پس برادرش اورا زهر داد و کشت و دیگر نامه
بیادشاه شام نوشت و او غدر آورد و اسبی با چیزی چید بقتل
و توفیق اسلام یافت و نامه دیگر با صمحه پادشاه حبشه

فرستاد که ملقب بنجاشی بود و او مسلمان شد و اسیر و دلدل را با
چیز چند بید به فرستاد و غر و خواست و در اسلام وفات کرد
در حبشه و جبرئیل ^{اورا} خبر وفات بمحضرت داد و آنحضرت در میان
مشرّفه بود بر او نماز گذازد و با عجاز آنحضرت زمین حبشه
مرتفع شد بخوی که جنازه آن پادشاه دادیدند و از اینست که
علم ملا عین نماز جماعت را در کوچها و دکانها در جا بجا پیش
نماز ایشان نماز میگذارد و در خارج مسجد با وجود حایل و دیوار
رها که در میان ایشان و پیش نماز واقع است افتدای کند و نامه
دیکی بخبر و بن هر مز پادشاه عجم فرستاد باین مضمون و بعد الله
بن حنّافه داد و روانه کرد بسید الله الخنّی الرّحیم من محمد
بن عبد الله الی پرویز هر مز فاتی احمد الله الذی لا اله الا هو المحی
القبّوم الذی ارسلنی بالحقّ نذیراً و بشیراً الی قوم علیه السّفه
وسکت عفوکم من بهدی الله فلا مضلّ له و من یضلل فلا هاد
له و ان الله بصیر بالعباد اما بعد فان اسلم تسلم و انذرت بحجّ
من الله لدریجها و ان بدیجت مسلمان نشد و آنحضرت دادید
و در باب انداختن و کوبیدن این روایت در کتاب کرمانشاهان

میگذرد و معروفست بفره سوا این اب بود و درین مقام شهر او منحصراً
بوده که مقرر سلطنت آن بی سعادت بوده و حرفش اینیکه چرا نام خود را
بر نام من مقدم نوشت است و جواب نامه خاکی در کیسه کرد و
فرستاد و چون قاصد بر گشت و خاک را آورد حضرت فرمود بنما
خوب است خاک ولایت او بدست فامی آید و آخر چنین شد که بعد از آن
حضرت ولایت شام و روم و مصر و هند و ایران و توران بدست
لشکر ایران مفتوح شد و نامه دیگر پیاد شاه بمن فرستاد و او نیز
مسلمان شد و ولایت بمن را به بلادمان انحضرت واکذاشت و نامه
دیگر ببحرین و قطیف و الحسا و جبل عامل فرستاد و ایشان نیز
مسلمان شدند و ولایت بحرین و بمن را با انحضرت واکذاشتند
که هر ساله **خراج** بدهند **کاتبان حضرت** امیر المومنین ع بود و هم
کاتب و محی خان و ضابط قران بود و علت این بود که حضرت
رسالت پناه صحت نداشت و مامور بخواندن و نوشتن
بنمود و دیگر از کاتبان عثمان بن عفان ملعون بود و ابی ابن کعب
و عبدالله بن سرح و در آخر عبدالله را معدول ساخت و او را
لعنت کرد و نبرد نمود چرا که ان ملعون هراپه که نازل می شد از منبر

میکرد و بدل آن چیز دیگر مینوشت مثل غفور رحیم را غفور رحیم
مینوشت **صاحبای** آن حضرت سید الشاه فاطمه زهرا صلوات الله
علیها در جباله زوجیت حضرت امیر المومنین علیه السلام
بود و رقیه در خوانه عثمان ملعون بنود و زینب در خانه ابی
العاص بود و عثمان رقیه را شهید کرد و ابی العاص فوت
شد و بود باز زینب را خواستگاری نمود و سنی از این جهت
است که عثمان تراذو التورین میگویند و سبب شهادت رقیه
این بود که حضرت رسالت پناه مغیره بن ابی العاص عم عثمان ترا
کُتید نمود و خون او را حذر کرد و فرمود که هر کس مغیره را نکام
دارد با اب و بنو شیه و شتر بدهد خدا با او را لعنت کن و عثمان
او را در خانه نگاه داشت و چند مرتبه التماس او را نمود حضرت
او را قبول نفرمود و عثمان او را اب و بنو شیه و شتر داد
و از مدینه او را بیرون کرد و جبرئیل علیه السلام رسول خدا جنر کرد پس
آنحضرت امیر المومنین را و عمار و افراسیاد و مغیره را کشتند
و عثمان ملعون چون اعتقاد بوحی نداشت بهمانه کرد و رقیه
را بسیار زد و گفت بفرمودت را جنر کردی که فرمود مغیره را

گشتند و با کثیر رقیه زنا کردند و بپدر و پدر کو از خود پیغام کرد
که عثمان مرا زدا محضرت امیر المومنین ع را فرستاد برو و
دختر عمت را بپاورد و آنحضرت شمشیر را برهنه کرد و آمد
و رقیه را بخانه حضرت رسالت آورد رسول هفت مرتبه
عثمان را لعنت کرد و فرمود ^{عثمان} نور اکشت خدا او را بکشد و بعد
سه روز از آن دود و آله بجوار قدس ارجحال نمود و زینب
رقیه هر دو در مدینه وفات یافتند و در ایام حیوة آنحضرت
او حضرت فاطمه صلوات الله علیها بعد از وفات آنحضرت از
ظلم عمر و ستم انملعون وفات یافت و فاسم ظاهر ایشان از بعثت
وفات یافت در مکه معظمه و ابرهیم سلام الله علیه و علیهم در
مدینه فوت شد **اعمال آنحضرت** جناب ابوطالب عم بود که بشارت
اسلام مشرف شد و اسلام خود را پنهان میداشت از کفار قریش
و برادران خود برای مصلحتی چند و چون مؤمنان را فرعون
بود و در این امت که او نیز ایمان خود را از فرعون بطیان پنهان
میداشت و چون ابوطالب بفرج حبشه رفت و بود و مهارت
تمام بلغت حبشه داشت مگر در کلمه طیبه باین نحو میگفت که

که آمدن امّ فاطمه الّاها یعنی آشهد مخلصا الّا اله الا الله و
دفاعه از ابای خود نقل میکند که نقش نیکین ابوطالب این بود
رَضِيتُ بِاللّٰهِ رَبًّا وَبِابْنِ اَخِي نَبِيًّا وَبِابْنِي عَلِيٍّ وَصِيًّا وَكَوَسَالَهُ پَرستار
این امت در اسلام ابوطالب توفیق کرده اند و دیگر از اعیان انحصار
جناب هجره سید الشهداء است ملقب باسد الله او نیز لبشر اسلام
بمکه معظمه مشرف شد و در جنگ احد بضربت وحشی شهید
شد و قاتل او بعد از بنی مسلمانشد و توبه او مقبول شد
از اهل بهشت گردید و اوّل لشپی که بجهت رسیدن از خاک قبر هجره در اسلام
بود که حضرت فاطمه صلوات الله علیها سی و سه دانه ساخت
و خام بود و بند او را سیما نگوید بود و قبر انجباب در احد است
و از نیکو هیست که در حوالی مدینه مشرق و قبر ابی طالب در مکه
معه است و انسال که ابی طالب فوت شد امّ المؤمنین خدیجه
کبری سلم الله علیها نیز فوت شد و انسال را عامل خون نام
نمادند و حضرت رسالت بعد از فوت ابی طالب از مکه معظمه
و مدینه مشرق هجرت کرد و نایم هجرت در اسلام از انسال
بهم رسید و دیگر از اعیان انحصار حضرت عباس رضی الله عنه است

او نیز لبشر فاسلام مشرف و از طلقاء بدر است و فر او در بیعت است
و دیگر از اعداء امام المحضرت عبدالعزیز مکتی بابی طیب است او ایمان
پناورد و باز وجه اش ام جلیل بن حرب که خداوند عالیمان
او را حمالة الخطب نام نماده و سوره بکت در کفر این دو کس
نازل شد است **غلمان المحضرت** سلمان المحضرت رضی الله
عنه است و اسد او روزی بود و ابو عبد الله کنیت سلمان است
و حضرت رسالت او را از ادساخت و از کل مؤمنان و شعبان
و یزیدی و اراکانت و در فضیلت او شیعہ و سنی اتفاق دارند
و حضرت رسالت در شان او فرمود که **اسلمان منی اهل البیت**
و از سخنان سلمان اینست که در دور سغیفه بمعاذین امیر المؤمنین
علیه السلام گفت قال الراغبی الغزوی فی کتاب التذوین
لما اجتمع الصحاب علی سلمان الفارسی یوم تقیف فظالوا با ابا
عبد الله اتاک سننک و دینک و علمک و سجنک من رسول
الله فقل فی هذا الامر قولا ثم لا تخدل عنک فقال بالفارسی کویم کی
بشنوید ثم غنا علیهم فظالوا اما سنعت با ابا عبد الله فقال
بالفارسیه کفتم اگر بکار برید ثم انشا بقول ما کنتم احسب
الامر

الامر منصرف عنها شتم ثم مناهم عن ابي الحسن ليس اقل من صلى الغيلة
واعلم القوم بالاحكام والسنن ما فيهم من صنوف الفضل بحسبها
وليس في القوم ما فيه من الحسن ودبكر از غلامان ساله است
و بهار و مدغم و صواب به و زید و ابوصالح و کبیش و همه اهل
مکه معظمه با عیار فتح بنده انحضرت بودم **و انحصار بص** و
خوارق عادت ان بود که هرگز خنجر نشده اند و اب دهن و بلغم
و کساف دماغ نداشت و خبازه و کان کشش نمیکرد و اینجه
از ان دفع میشد از مشک خوش بو تر بود و نظر نقاضای انحضرت^{حضرت}
از دوست و دشمن ندید و چنانچه از یارش میدید از عجب
نیز میدید خواه در روز خواه در شب و بهر طرف رو میکرد
بگناه راه هر اس و رعب و در دلهای افتاد و سایه نداشت و لگه
ابری همیشه بر بالای سر انحضرت ایستاده بود و هر وقت هر کس
میکرد ^{انابر} او هم نیز هرکس میکرد و چون بر زمین صلب و سنگ را میرفت
نقش قدم مبارک او می نشست و در زمین نرم و سست که راه
میرفت اسر پاه نداشت و هیچکس از بنی آدم با انحضرت نمیتوانست
در حرب مقاومت کرد و در قوت کسی با او برابری نداشت و

و چون بخواب میرفت دل آنحضرت بیدار بود و هر که سخن میگفت
در خواب آنحضرت میشنید و هر که خنده و هفقه نکرد بلکه نُبسم
میکرد و در بازارها چیزی نمیکشید و سر برهنه و پای برهنه راه
نمیرفت و نند خوی و غزلت و در شنی نمیکرد و کج خلعتی و عبوس نبود
و تواضع و فروتنی مینمود و اغنیا و فزاد و نزد او پیکان بودند
و رعایت مالداران را بسبب بنای ایشان نمی کرد و هر چه بدست
آنحضرت می افتاد بفقرا می داد و قلبی بصدق و سدر من بر می داشت
و احرام بود بر او که آنحضرت بنام مبارک بابکنت با اسم بابکنت
نمها یاد کنند بلکه خطاب بپار سول الله و پانته الله یاد میکردند
و آنحضرت هرگز نخره نزد و صدابند نکرد و از برای دنیا و مال و
جاه او مغموم نبود و طلب دنیا نمیکرد بلکه همیشه در غم امتان عالم
خود بود و اگر روزها روزه میداشتند و در روز و سه روز کسبه
بودند و در بلاها و شدت و سختیها که رو میداد و دشمنی منافقان
و جفا ای است صبری نمود و عذاب و بلای امت را از خدا نمیخواست
و دیگر پیام اللیل و نماز و نذر و اضحیه بر آنحضرت واجب بود و حرم
بود بر آنحضرت و بنیها ششم صدقه زکوة واجب حلال بود بر آنحضرت

روزه وصال و نه زن بعثد و امم مجتمعا و زنان انحضرت بمنزل
مادر مؤمنان بودند و حرام بود بر امت که زنان از مردان او را
بعد از انحضرت بعثد را و رند و حجاب زنان از مردان در زمان
انحضرت بهم رسید و ظاهر ادرا امم سابقه بنوده و جایز بود
بر انحضرت که زنان بی شوهر خود را با و هبه نمایند مهر و حلال
بود بر انحضرت که زنان خود را بختبر سازد میان آنکه در خدمت
انحضرت باشند و از ازارند دهند و با آنکه از انحضرت جدا شوند
و پی کار خود روند و حرام بر انحضرت عقد کنیزان و اسبند
نسای بر انحضرت روا بود و غنا هم دار الحرب و جزیه اهل ذمه بر
انحضرت حلال بود و بر امت او دون امم سابقه و اینها ایشان
و انحضرت ضیافت میکرد و بضيافت میرفت و هر چند که راه
دور بود و بعبادت بهماران میرفت و مؤمنان هر گاه می مردند
بفرهای ایشان داخل میشد و بر دوار گوش بی پالان سواد
می شد و روی خاك با فقر او غلامان خود چیزی می خورد
و بوی خوش و عطری مالید و در هبانبته و شال پوشی نمی کرد
و دشنام هرگز بکسی نداد و عصاه و شتر دین امت را نفرین

نکرد و سلام کردن سبقت میکرد بخوی که بر اطفال و زنان
سلام میکرد و بر هر راهی که لشرف میداد بعد از هفت که کسی
از آن راه میرفت میداشت که حضرت ازین راه رفته است و هر
تخمه که برای آنحضرت می آوردند بجا به نصیبی میداد و هر
کاری که در میداد از برای شرف باصحابه مشورت میکرد و
هرگز مرتجع نمیشد و پای بروی پاننداخت و روش جباران
و بروش بندگان و زانوائی نشست و بروش بندگان از برای
خدا دشمن میداشت و خدا را بسیار مناجات میکرد و اکثر شبها
بغیرستان و سایر مغایر و کوههای مکه میرفت و نضرع و
ابنهای می نمود و امرزش از برای مؤمنین و مؤمنات میخواست
و هرگز دعا از برای خود نمی دود و در جبل فاران که قریب بمکه
است و اشرف جبال دینا است با حق تعالی مناجات کرد و راز گفت
و حق تعالی با او راز گفت چنانچه در جبل حوریت موسی ع و در
جبل ساعیر عیسی ع با خداوند عالمیان مناجات کردند و
آنحضرت در ایام نبوت با امیر المؤمنین ع و فلیلی از مؤمنان
بجاده کرد با کفار و فرشتگان و کرکان عرب و بنصرت رب العالمین

با ایشان فائق شد و سیصد و شصت بتان فریشت که خدا پان
ایشان بود شکست و دین ایشان را خراب کرد **آسانی** فریشتان
بود و منات و سواع و هبل و عزری و ودد و بک و بعل و یغو
و یعوف و لشر و طائر و اساف و نائله و صنم و وثن و لا
خدای بنی ثقیف بود و بعضی گفته اند از فریشت بود و غری
از بنی عطفان و مناه از بنی همدیل و خزاعه بود و و د از بنی
کلب بود و سواع از بنی همدان و یغوث از بنی مذحج و یعوف از
بنی مراد و لشر از بنی حمید و طائر را اعراب بمن داشتند اساف
و نائله صورت زن و مردی بودند و صفا و مروه و صنم را از
عسل و دوغن ساخته بودند و بنی حنیف داشتند همه این بتان
را سرافکون ساخت و دین ایشان را بر طرف کرد **مقد** فریشتان
بجمل بیان می نماید از بدعتهای ایشان این بود که سیصد و
شصت بت را عبادت میکردند و خدا پان خود میدانستند
و در طواف حرم زن و مرد عربان طواف میکردند و زنان
برهنه بر روی در افتاده بروش چهارپایان بمچهار دست و
پاشو ط میکردند و حیوانات مرده را حلال میدانستند

بروش جوس و میکشند که ملئکه دختران خدا اند و فرانرا
میکشند اساطیر اولین است یعنی از گاههای سابق که سرنگ
و جبری بوده رسول خدا ص استخراج کرده است و بزبان عربی
آورده است و در استخاره عمل بازلام می کردند و وطی ^{طوطه} با مو
پدر را حلال می دانستند و برادری که فوت می شد زن او
بدون نکاح مال برادر دیگر بود و چند کسی از عوض یک کس
می کشند و بعضی از ایشان عبادت ملئکه و بعضی عبادت سنا
شعری می گویند و دختر خواهر و جمع الاختین و شراب و دربار
حلال میدانستند و زنا بظواهر و حرام می دانستند و نکاح
شمارد و مدلسب ایشان جایز بود و اعتقاد بقیامت و معاد
و حشر و بعضی از اینها و دوزخ نداشتند و آنحضرت چنین ^{فرمود}
را بر طرف کرد ^{سمان} آنحضرت در ایام نبوت که اصرار بر عناد
و تکذیب داشتند عبیه بود و شبیه و ابوسفیان بن صخر
بن حرب و ابوالحکم ^{دایو} جهل و ولید بن مغیره و مغیر بن ابی العاص
و عاص بن وابل سمی و ولید بن عبیه بن ربیعہ خال معاً
و هند بنت عبیه زوجه ابوسفیان و ابی لهب عم آنحضرت

وحالة الخطب زوجه او عاس بن سعيد بن العاس بن ابيسه وطبعه
بن عدی بن نوفل اینجاست از رؤس اهل زلات بودند پس ^{و از}
شیاطین فرشت بن نوفل بن خولید بود و زمعه بن الاسود و
بن زمعه و نصر بن حارس بن کله بن عبد الدار و این ملعون
اون بود که میفرستاد بولایت عجم و حکایت ملوک کبان
پیاوانان گران می نوشتند و برای او میفرستادند و او
میگفت محمد ص فضه و حکایت پاران گذاشته را فضل میکرد ^{میکنند}
و انا احدث بحديث رستم واسفند پاران را بر اعراب
میخوانند و مردم را متفرق میکرد و ازین قسم جماعت بسیار ^{رند}
که ذکر ایشان باعث غول کلامت ^{و دیگر} از جمله معاندین
و دشمنان اصحاب عقبه اند که در قصد کشتن آنحضرت
و خراج دین او میکوشیدند و ایشان چهارده نفر بودند
از منافقین مکه و مدینه ابو بکر بود و عمر و عثمان و طلحه
و بنی عبد الله و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص
و ابی عبیده بن جراح و معاویه بن ابوسفیان و عمرو بن عاص
و غیر فرشت پنج نفر بودند ابو موسی اشعری و مغیره بن شعبه

و ادس بن الحديسان ابو حريزه و ابو طلحه انصاري لعنه الله عليهم
من الاولين والآخرين **ديكر از جمله** دشمنان آنحضرت جماعتی
بودند که در ایام حیات آنحضرت و بعد از او دعوی نبوت
کردند از آنجمله مسیله کذاب است که عرب و رومان الهامه
میگفتند و پیامه ناچه ایست میان حجاز بین و بهترین ولایت
عرب است از بسیاری محصولات و مسیله در زمان رسول
خدا ص مدعی نبوت بود و خلقی بسیار بروی او گردیدند و از او
معجزه طلبی دند فاروده سر تنگی آورد و تخم مرغی که در سر که
خیسانیده بود در آن شیشه کرد و جمعی از بنی جیفه بوی
ایمان آوردند و بنی جیفه قومی بودند از عرب که در ایام ^{هلبت} جات
بنی از غسل و روغن ساخته بودند و پرستش می نمودند
و در بعضی احوال کرسنکی برایشان رود اداان بت را شکستند
و خوردند کوبیده مسیله کتابی بر رسول خدا ص نوشت بدین
مضمون از مسیله رسول خدا و محمد رسول الله خدا صلی
الله علیه و آله سلم عليك **اما بعد** من در امر دنیا با تو
شریکم و در پیغمبری ما را انیمه دنیا است و فریشت را انیمه

اما ثوابی و بحساب بسیار میکنند و خانه ها را غارت میکنند و
خلق الله را میکشند با وجود دور رسوای خدا بگو با ایشان که بجای
خود باشند پس حضرت در جواب نوشت که ملک از خداست
بهر کس از عباد که میخواهد میدهد و گویند مسیله کبوتری
دید که پرش را بریدند گفت چرا عذاب مخلوق خدا کرده اید
اگر حق تعالی از پرند غیر پریدن خواستی در دنیا فریدی نه من
شما حرام کرده ام بعضی گفتند از حق تعالی درخواه که تا پر او را
برو باند گفت اگر خواهم میطلبم اگر پر بر آورد بمن ایمان میا^{وردم}
گفتند بلی گفت همراه من بیايد در این خانه در آید تا من
کبوتریرون آورم و پر و از اید چون با کبوتر من جلوت رفت
پری چند همراه داشت بجای همین پرهای وی نشانید
و بیرون آورده سرداد کبوتر پر و از کرد و از کرد وی جمعی
ایمان آوردند گویند بشی آدمی مد و هوا نیره بود گفت امشب
فرشته نزد من اید و بر سران فرشته جلاجل است زینا
کسی بیرون نیاید که برون و صاعقه او را میگرد پس صود²
از کاغذ که برود و پرودوم بود جلاجل بر او بیت و سر داد

بادانرا بھوا برد و صدای جلاجل عالم را گرفت مردم از دور محو
 یدند و صدای جلاجل میشنیدند از ترس صاعقه بمنزلهای
 خود گریختند گویند چون سوره و الزاریات شنیدند ملعون
 گفت بمن نیز مثل این نازل شده است اینست و الزاریات
 ذرعی الحاسلات حسدا قالنا نحات تنحاما لخبارات خبرا
 فالاکلات الا و چون سوره فیل را شنید گفت بمن نیز
 مثل این نازل شده اَلْفِيلُ مَا لَفِيلٌ وَمَا اَدْرِيكَ مَا لَفِيلٌ
 لَهُ ذَنْبٌ وَشَلِيلٌ و خرطوم طویل و چون سوره کوثر را شنید
 گفت بمن مثل این نازل شده اِنَّا اَعْطَيْنَاكَ الْجَاهِرَ فَضْلَ
 لِرَبِّكَ وَهَاجِرَ اَنْ شَأْنِكَ هُوَ الْكَافِرُ خَالِدٌ بَنٍ وَلِيْدٌ دَرْزَمَانُ
 خَلَافَةُ كَوْسَالَهُ سَامِرِي بَعْنِي اَبَا اَبِكْرٍ مَلْعُونٌ مَسْبِيْلُهُ رَا
 سَاوِيْهَ نَزْدَاوُفَرَسْنَادٍ دَبْكِي اَزْمَلْعِي بَنُوْتُ شَجَاعَ نَامَزِي
 بُوْدُو اسود کذاب و از سخنان اوست بِاصْفَدَعٍ بِاصْفَدَعٍ
 بَعْنِي بَعْنِي بِكَمْ بَنُطَيْنِ لَا الشَّارِبِ بِمَنْعَيْنِ وَلَا الْمَانِكِدِيْنِ
 دِيْنِ اَعْلَاكَ فِي الْمَاءِ وَاسْغَلَكَ فِي الطِّينِ و چون بنی اسد
 در گذشتند و الذنب الا لحم واللبل الا ظلم و اجزع الارله

فاهکف

بنی اهل بیامر غادر کردند گفت بنی اسد

بنی اسد و بنی اسد و بنی اسد

بنی اسد و بنی اسد

فاهكف اسدودرعوض والذاريات كفت والمذرعاه زرعاه والذاريات
قها والتارداث ثرداواها لة ودسما لغد فضلم اهل الحضرة على كل
قوم ما فضلكم اهل الدين ما اصفىكم فاصفبه والمعسر فارده والبا
قنادوه وفد من افلح من هسم في صلوته تركي راكفت فتمه اينست كه بر من
نازل شده قد افلح من هسم في صلوته واخرج الواجب من زكوته من نكره
واطعم المسكين في محلاته واجتنب الرجس في فعاله نفورك في نفوره و
شانه ودرعوض والسماء ذات البروج كفت والسماء ذات البروج والجل ذات السروج
النساء ذات اللفروج نحن علمها بموج بين اللوى والفلوج **موج** انحضرت
بسيار است ارايحه فرانت وديكر انكه امي وبي سواد بود ودر فرد
كسي چيزي نخوانده بود و قوم او نيز بي سواد و ابغي بودند و خط انداشت
وما مور بنوشتن خط او سواد نبود اما خطوط او كتب انبياء سابقين
لغات بني ادم را هميكرا ميدانست بنحوي كه از اسمان نزول نموده بود
و ديكر بر كرد ايندن افتاب و شمس نمودن ماه است و سخن كفن
بر غاله بر بان و بكفار نمودن ايات نوح و ايات ابراهيم و ايات موسي
و ايات عيسي عم است از طوفان و عصا و مروه زدن كردن و ديكر
اب و ميان دو انكته باران او جوشيدن است و سخن كفن سنك ^{است} يفره

دردست آنحضرت و خم شدن دوختن آن است بسوی آنحضرت بهر طرف که حرکت
می نمود و سایه نداشتن آن و از عقب بدلت و گفتن احوالات ^{است} آینده
و آنچه براهل بیت او نازل شده و ارتداد بعضی از صحابه و خروج بنی امیه
لعنهم الله و خلافت بنی عباس و خروج نمودن ناکثین و قاسطین
و مارقین بود و آنچه از ائمه اثنی عشریه رسید و میرسد ثار و زقیان
^{علم} علمائی در زمان آنحضرت جمیع کثیر از امت طلب معرفت و مسائل
و حل معانی قرآن و مشکلات و غوامض می نمودند چون عبد الله عباس و
خدیفه بن الهمان و ابوسعید خدری و سهل ساعدی و عبد الله بن
مسعود و ابن زبیر و جابر انصاری و ابی بن کعب قرظی و زید بن ارقم
و جابر بن سمره و برابن غارب و سدی و مجامد و مغافل و سعید بن
مسیب و ابویوب انصاری و ابوهریره و انس بن مالک و سعید بن
مالک و سعید بن جبیر و عمار بن یاسر و خرمه بن ثابت و ام سلمه و عائ
ملعون و لشعه و سنبه و جماعتی بسیار بودند بعضی از ایشان ثمن
اند و بعضی منافق بدین چند نفر اکتفا نمودند **نقبا آنحضرت** در بیعت
اول و از ده نفر بودند سعد بن عباد که حضرت رسالت ص اورا
در بیعت اول بهدایت اهل مدینه فرستاد و دیگر اسعد بن زراره

وسعد بن الربیع وسعد بن خثیمه ومنذر بن عمر ووعبد الله بن رواحه
وبراء بن معمر ورموا ففانحی ابن بابویه روايت کرده است آن بود که دریا
بود و اشکری خوردده بود و شکر او روان شده بود و خود را نجس کرد
و باب از آله بنحاست خود نمود و آیه از الله بحب التوابین و بحب المظهرین
در شان او نازل شد و اول ثوبه کندگان در اسلام بود و برادر میله
وفات یافت چون آنحضرت در مکه لشریف داشت و صیبت کرد که او را
در قبر و بمکه معظه گذاردند بجانب آنحضرت و او اول کسی بود که بشک
مال و صیبت کرد و خداوند عالمان این را درین امت سنت کرد و از آن
دور سنت شد حکم کردن واجب شد روی صیبت را بکعبه کردن دیگر
ابو الهشیم بن الیهمان و اسید بن حصین و رافع بن مالک و اسعد بن
نظره کوچک نژادیشان بود و اول کسی بود که بیعت کرد با رسول خدا
صلی الله علیه و آله در شعبه و پیش از واقعه بدر در شوال سنه
احدی من الهجرة وفات یافت و سعد بن عبادہ با ابوبکر بیعت نکرد و با عو
انصار خود در خلافت عمر خطاب ملعون قرار نمود و بشام رفت و
مغیره بن شعبه بفرموده عمران پیچاره را کشت و هفت خون او را بمن
بستند و از زبان شعر بستند و سعد بن معاذ در مدینه وفات یافت

بود و او بود که حضرت رسالت پای برهنه و ببرد اینجازه آورد و ابوالهشیم
ان بود که در روز ثقیفه با پازده نفر دیگر از صحابه بزرگان یمن شد
و میخواست که ابوبکر را بریزد و بکشد و نیز در مدینه فوت شد چون
فوت باقی ضرور نبود بیان ننمود **از اسلامنا المحضر** از زنان آنحضرت
اول کسی که با آنحضرت ^{ایمان} آورد خدیجه کبری رضی الله عنه بود و از مردان
جهان حضرت امیر المومنین ^ع بود و آنچه مشهور است از عمر شریفش
ده سال گذشته بود و بعد از آن حضرت ابوطالب بود که ایمان آورد
و بعد از وی جعفر طیار سلام الله علیه و جبرئیل ^ع در خانه خدیجه بران
حضرت نازل شده و اول جمعی در حقیقه مسلمان شدند و بعد از آن
علانیه اسلام ظاهر نمودند **نکته** جبرئیل و میکائیل ^ع این هردو اسم
عجمیست که مضرب گردانند و جبر د لغت سر بانی بمعنی عبد است و ایل
بمعنی الله و میک بمعنی عبد است پس معنی جبرئیل عبد الله و میکائیل
عبد الله است و همچنین در اسم مبارک جبرئیل شش لغت جبرائیل
و جبرائیل و جبرئیل و جبریل و جبرئیل و جبرال در اسم مبارک میکائیل
لغت است میکال و میکائیل و میکائل و در لغت نصاری جبرئیل ^ع را
کبرئیل و کراوئیل میگویند و در لغت زنده سر و شرمی میگویند و میکائیل را

در لغت زندگیش میگویند و غز را یثیل را اسمان میگویند **وفا** **ب** **ن** **خ** **ض** **ر** **ث**
در روز دوشنبه بیست و هشتم ماه صفر در سال پازدم هجرت بود و
عمر شریف آنحضرت شصت و سه سال بود و آنحضرت قبل از نبوت
بخیارث شام رفته بود و موزع مرقم مطهرش در مدینه مشرفه
علی ساکنه الف الف السنه والحقه وافغ شد و در مدینه بلاد است
معروف گویند بانی عمارت آن اسعد بن ابوب حیریت که از بنایچه
پن است و از اجداد ذوالمنار است که از اعظم ملوک یمن است گویند تبع
الاکبر اسعد است جامه کعبه معظمه از ابریشم سپاه از مخترعات که
بر کعبه کشیدن و سابق بر بن جامه کعبه از لیف خور ما بوده است
و سعبده خواهر خود را بمعبد بن عدنان جد حضرت رسالت داد
هفتصد سال قبل از نبوت ظهور آنحضرت اسعد بوی ایمان آورده
و او پادشاه عادل شجاعی بود و بر طریقه حضرت موسی ۱۴ میبود
و حضرت رسالت او را ستوده است و مدینه را او معمور نمود
بر وایت دیگر او را در خواب دید و بر وایت دیگر دانا پان با و گفتند
که این زمین هجرت گاه حضرت رسالت پناه خواهد بود و این شهر را
بنا کرد و بر وایت دیگر بخیرابی کعبه آمد و چشمه هایش پرور افشا

بعد از آن توبه کرد خدای تعالی او را شفاعت داد کعبه را جامه پوشیدند و
بمدینه آمد و کاغذی نوشت و در آنجا اقرار کرد بنیوت انحضرت و
ایمان بوی الهی آورد و پیره زنی را طلبید و آنکا غدر را بوی داد و صیبت
نمود که دست بدست کاغذ را با انحضرت برساند تا آنرا ان کاغذ
با انحضرت داد شد و انحضرت او را دعوی خبر کرد و برادر گفت و
چون این حکایت طولی داشت بدین اختصار نمود چون انجناب **فایع بعد**
از انحضرت چون انجناب بیک روایت از زهر برغاله که زن پهلوی
برای انحضرت آورده بود بهدیه و تناول فرموده بودند بروضه
رضوان و در آنجا اشتغال نمود قوم وی تمام مرند شدند و چها
هزار صحابه او از دین بر گردیدند الا فلیلی چون هر امتی بعد از پیغمبری
اکثر ایشان از دین بر میگشتند و کافر می شدند این امت نیز مثل
احم سابقه نموده رجوع الغافضی بکفر اصلی خود برگشتند و کوسا
پرستی اختیار نمودند همچنانکه شصدهزار نفر از بنی اسرائیل که
بحسب سن از پنجاه سال کمتر و بیست سال بیشتر بودند در بیابان
سین در فرقه فاران کوسا سامیری پرستیدند الا دوازده نفر
از سبط لاری و همچنین **مجا** که سامری باشد و از اهل کرمان بودند

و از جمله خوبان بود با عیار حبّ جاه فرمانفرمائی با غوای شیطا^ن
کوسا له ساخت و خلافت را بضاعت افکند و عزرا زبل که مراد ابلیس
باشد پسر از خوبان و صالحان بندها بود از راه حسد بر جاه
و منزلت آدم عا بشیطنت درآمد و اسنکبا رکرد بخدا و ندعا لپهان
و کافر شد بخدا و سجده بر آدم نکرد و بلعم بن باعورا او پسر از خوبا^ن
بود و از طمع مجبهم رفت و جمع گیر متابعت او نمودند ^{صیما} ^{بر} عابد نیز از
دین برگشت و موسی بن خضر که فارون باشد او پسر بنیاد دین زکوة
کافر شد غرض اوست که طمع و حسد و حبّ جاه و ریاست و اسنکبا
و غافل شدن از خدا و رسول عرب بخدا کافر شدند و امت حضرت
رسالت به غناد سه گروه شدند و همچنانکه قوم موسی ع
به غناد و بک امت عیسی علیه السلام به غناد و دو طایفه شدند
و هر فرقه از مذاهب مبتدعه این امت چند شعبه شدند و علت خرا^ن
این دین این بود که عمر بن الخطاب علیه اللعنه و العذاب مصدر خلافت
شد و غصب خلافت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نمود و خلافت
با غوای او کوسا له سامری این امت ابا بکر ملعون نمودند و فرقه ^{بیعت} ^{نابیه}
از این امت طایفه جلیله اشعی عشر پندارند کثر الله امثالهم و ایشا^ن

شبهه و امامی میگویند مخالف را غی میگویند و بانی شیعیان
که ها لکنند بازده فرقه اند زیدیه و کبسانیه و جاردیه و نادویه
و اسمعیه و دیسانیه و بطروسیه و وافغی و ابطی و غلات و سبانه
و دیگر اهل سنه علیهم السلام لعنه در اصول و مذهب شدند معتزله و
اشاعره و معتزله و وارده فرقه شدند و اصلیه و هدایه و جابه خطیه
و خا طیه و بشریه و معتزیه و مرداریه و ثماعیه و هشامیه و خا طیه
و جابیه که همیشه نیز گویند و از مشاهیر فضلاء ایشان خا طست
و ابوالهزبل علاف و ابراهیم نظام و واصل بن عطاء و احمد بن حابط
و بشر بن المعتمر و معتز بن عباد سلی و ابو موسی بن عبسی الملقب بمردار
که انرا راهب معتزله میگویند و شمامه بن اشرش و هشام بن عمر القزظی
و ابوالحسن بن عسیر و الخياط اسناد کعبی و ابو علی جبایی اسناد ابوالحسن
اشعری و پسر خود ابو هاشم ع و ابوالحسن بن بصری و قاضی ابو الجبار عبد
و زمانی نحوی و ابو علی فارسی و افضل القضاء ماوردی شافعی و
مذهب معتزله در بعضی مسائل با فرقه امامیه موافقت دارند و اشاعره
معتزله را ملعون می دانند و غالب معتزله را حنفی اند و فرقه و شافعی
اشعریه اند و بیشتر مالکیه قدر به اند و بیشتر حنابله همشویه اند

و از شپاطین معزله و مروج این مذهب صاحب بن عباد است و محشی
صاحب کشف و فرایحوی و سیرانی ^{عم} و اشاعه نیز دوازده فرقه شدند و در
اصول مشبه اند و مجسمه و قدریه و جبریه و خشویه و وعیدیه
و ثنائیه و طاعینه و معطله و عوفیه و کرامیه و مرجیه و در
فروع اشاعره و معزله و طوائف زیدیه و جارودیه و نواصب چهار
مذهب شدند اول حنیفیه اند که منسوب اند به ابو حنیفه لغمان بن
ثابت کوفی که غلامزاده و اصل وی از کابل است و سنیان او را امام
اعظم میگویند و انملعون در بغداد مدفون و دیگر شافعی که منسوب
اند به محمد بن ادریس شافعی که از قریش است و سنیان میگویند که چهار
سال که چهار سال در شکم مادر ماند تا حضرت صادق علیه السلام او را
رفت و او متولد شد و قبرش انملعون در مصر است و مالکیه منسوب
به مالک بن انس بن مالک و خنابله منسوبند به عبد الله بن احمد بن حنبل
شهبانی و طائیفه دیگر از فروع تابع نوادین عجمی اصفهانی
شدند و این مذهب و اجماعی به هم رسانیدند ^{از جمله} مذهب مبتدعیه با^{طه}
ناکسیندا صاحب طایفه و زبیری و فاسطین اصحاب معاویه لعن الله ابد
الابدین و مادرین خوارجند و ایشان هفده فرقه شدند و دریه

البريد

رسالت اند **اول** ضابطین جماعتی اند که عبادت بخوم میکنند و خود
بصانع و معاد و بعضی انبیا و بعضی گفته اند که دین ایشان میا
بوده و مجوس است و دینی ندارند و بعضی گفته اند که زبور و سنجو
و بعضی گفته اند که دین ایشان شبیه بدین نصاریست و قبل ایشان
مذهب جنوب کوه است در نصف النهار بان توف میسند و بعضی
گفته اند که بر دین نوح عم اند و بعضی گفته اند اهل دینند که در
جزیره از جزایر موصل می باشند و لا اله الا الله میگویند و ایمان
بپیچ رسول ندارند و بعضی گفته اند اهل کتاب و فقها اجاز
داده اند که جزیره از ایشان میتوان گرفت و اعتقاد فقیرانست
که مطلق کوکب پرستان از آفتاب و ماه و شعر او سهیل و سائین
باشند و الله بعلم **دند** مشهورانست که این طایفه مشتمل بر
نشداند و بقدم دوام عالم و دهر قایلند و در کتاب مجمع گفته
که زناد و قومینند از مجوس و ذوالهینند و بعضی گفته اند دند
ماخون از دند و دند کتاب پهلویست از دندش و بعضی گفته اند دند
قومینند که در اسلام بهم رسید اند و از اصحاب **عبد** الله بن سبا
و این عبد الله فاشه کرد و خلق را بطلب خون عثمان برانگیخت و جهات

شعبان را همراه و بخدائی علی ^{کرد} قابل شدند و در مفاتیح العلوم ^{کود}
زناد ^{طایفه} اند از ما نو به مجوس و اسمعی در قاموس گفته است که معرب
زن دین است والله بعلم **قوم موسی ۴** فبطیه اند و یهودی و سامری
و داوودی و اسرائیلی و عربی و حبلی و فرنی ایشان بسیار است
و اکثر ایشان بکفر بعضی از اینها فاطمه و طایفه عربی ^{شجره} ~~شجره~~ ^{شجره} ~~شجره~~
پسر خدای دارند و بعضی گویند استغفر الله شعیب ۴ کافر بود و لوط
۴ در پهلوی دختر خود خوابیده و یهود این بعضوب ۴ با عروس
خود جماع کرد و حضرت یوسف ۴ بت را سجده کرد و هرون ۴
با ثاقان سامری بنی اسرائیل را کوساله پرست کرد و ساختن کوسا
او تعلیم سامری کرد و گویند چون عزرائیل ۴ بقبض روح موسی
۴ آمد آنحضرت ثورات مینوشت فلان روز یکچشم عزرائیل را کور کرد
و هنوز کور است و یک چشم ندارد و حضرت مسیح و مادرش
مریم ۴ را بر ناصتگاه میدادند و خدا جسم میدادند و گویند خدا
تعالی دنیا را در شش روز آفرید و روز هفتم که شنبه بود یعنی
شنبه در آسمان بپشت خوابید و روی بروی پاک داشت که از
کوفت بر آید و این است در شنبه کار میدادند با اعتقاد ایشان
و بنور

بنیوت بعضی از اینها خصوص پیغمبر و ماص قابل نیستند و نسبت
بنیوت بحضرت صاحب^ع می دهند و مخرج و معارف بسیار در اعتقاد^ت
دارند و ^{دی}نصا منسوب اند بنا صریحه دهی از حوالی بیت المقدس
و مراد عیسوی اند جمله نصاری گویند معبود جوهر است از اثنوم
ثله و اثنوم یعنی اصل و سبب هر چیزی و عبادت از ظهور ذات^ت
از ظهور ذات باری تعالی است که وجود کل از دست واجب و
این و روح القدس اشاره باوست و اثنوم اب مراد وجود است
و اثنوم این علم است و اثنوم روح مراد حیا است و اثنوم سیم روح
القدس است و گویند معلومات با جوهر بود یا عرض و نشاید
که خدای تعالی عرض باشد لابد باید که جوهر باشد و گویند نشاید
که از دو مرکب مرکب بود و لازم نبود که جوهر بسیط باشد چون
حکمش درست نبود الا که وحی ناظن پس واجب باشد که خدای تعالی
حق و ناظن بود و ایشان چندین فرقه اند ملکائی از ایشان ثالث
ثله اند و بسه خدا فایند باری تعالی و عیسی و مریم و بیک
ذات و دو نفس مستقل در خارج اعتقاد ایشانست ^{و اگر} فرنگان
از ماد و ما جاد و کاف و منیان و مصر دان و لو فردان و لمسه و اسپا^{یل}

والامان و دنگال با این طریقند **دعوت** دیگر نشود و پند و عیبی را

پس خدا دانند و بعضی خدا دانند و بیک ذات و بیک تشخص فایده

و بعضی گویند روح او خداست و تن او بشر است و بعضی گویند

معنی پس خدا بود زانست که خلق بوجود او راه نیاید و روح القدس

است یعنی دینی بد و زنده شود اگر پرسند از ایشان که چرا عباد

عیسی واجب است گویند از بهر آنکه عیبی را واسطه است میان

ما و لاهوت از ایشان گویند اتحاد بذات بود لاهوت جوهر بسیط است

و بعضی

ناسوت جسم مرکب پس اتحاد صورت بندد و اگر صورت داشتی لا

زم بودی که لاهوت مرکب شدی با ناسوت بسیط است و این هر دو

باطل **بأنفاً** مستطوری گویند میان ایشان ممازجت نبود الا آنکه

کلمه ناسوت مسیح را به کل گردانید پس عیبی را دو جوهر است و دو

انفوس و این منزه از همه اوصاف و کرجستان و طایفه رنگین

از حبش بسپست و نصاری ارس و بلغار و حشر خان و سکلای

و اهل ولايت لبّه و سگان رود و عادل جواد و شیون و سخط

و قاطنان و لاجنوب و آنانیکه فواید ظلمات میباشند و بعضی گویند

اتحاد این بود که کلمه در مسیح تاثیر کند چنانکه صورت در این

تاثیر

ناثیر کند بی آنکه نفل کند و این مذهب عیسویان دوست و بیست المفد^ت
و از هر کس و از ناو و واپروان و نصاری اذن الروم و ساکنان سواحل
در پای عمان و پرتگالوی و اهل کوه و دیوومه و سواحل و اهل حبشه^{است}
و آنانکه در زیرخت استخوانها کنند و فاطمه نصاری گویند کلمه
بر دست عیسی ۴ ندبیر چیزها کرد و آنکلمه ایجاد است مثل انک الحقا^ش
ساخنه اند و زنده کردن و گویند ایمان داریم بواحدی که پدر^{است}
و مالک همه چیزهاست و رب واحد مسیح که پسر خداست و از پدر
بدید ابد و چون در کارها شروع کند بسم الله الالب والابن والروح
القدس الی الخ الی الخ الی واحد و اعتقاد نصاری است که کتاب
انجیل نزول ان آسمان نشد بلکه چهار کس از حواریین را حضرت
عیسی ۴ مقرر کرد که بوحنا و لوقا و ماتی و مرقس که اینچه احوال^ت
آنحضرت باشد از تولد تا وفات که او را بردار کشند با اعتقاد ایشان
بنویسد و ضبط کند اینست انجیل و همچنین نصاری در آئینم خلا^ف
کنند بعضی گویند که خواستند بعضی گویند اعیان دانند و بعضی
گویند اعراض اند و ملازم ذات و بند و بعضی گویند با خواستند
با صفا و گویند از جوهر چیزی شریک وی باشد در صفت ذاتی

چون عیسی ۴ از جوهر لاهوت بود لازم باشد که شریک وی باشند
 و انقضاء عیسی از لاهوت است آنکه پدر و پست اولی تر است از وی بخا^{نی}
 الله عن ذلك علواً کبیراً و این مذهب نصاری ترکستان و گویند
 اکثر سلاطین معول که مراد چنگیز خان و اجداد وی باشند این اعتقاد
 داشته اند و اعتقاد جمیع فرق نصاری است که اینها ۴ از دای کفاره
 پدر خود آدم ۴ که کندم خورد در جهنم بودند و عیسی ۴ آمد و جهنم را
 خراب کرد و ایشان را ازاد کرد و اغسال واجب و مطهرات و نجاسات^ن
 و سنن و عبادات مفروضه از صوم و صلوٰه در مذهب ایشان
 نیست و نماز را کفائی می دانند و بشریعت حضرت عیسی ۴ و احکام^{واجب}
 توریه بغیر از طلاق در همه امور مناجات می کنند و کشتن ایشان
 بهشت را برزخ و پیمان فروشند هر کس گناهی کند از زن و مرد
 نزد علماء روند و اظهار گناه خود کنند او را ببخشند و گویند عیسی
 ۴ شراب خورد و امر بخوردن او فرمود و کفر و زندقه ایشان بسیار^{داشت}
 بدین قدر اکتفا نمود **در** خالق را دهر می دانند و می گویند و مَا
 يُهْلِكُكَ إِلَّا اللَّهُ و گویند آسمان سنونی دارد ما نمی بینیم آدمی که
 بر او خورد میسر و جمله گویند هود و صالح و شعیب و موسی و عیسی

وهرون و محمد صلی الله علیه و آله بودند و لیکن هر مس و ز را بنوس و افلا^{طون}
و سقراط و بقراط و اسطاطالوس و اینزنی بودند و این قوم نیز عبادت
کواکب کنند و دینار افندی دارند و لیل بر اینکه گویند ما تخم می بینیم و
جوجه و آدم می بینیم که از منی می رسد و مسبب انمی بینم نمیدانیم
زیرا که بعضی مادی ادوی چیزی بعضی مادی در بنیاد حکم وجود شناسی کنیم
و غسل جنابت و سائر اغسال واجب بر ایشان واجبست و خوردن و
ایشان حلالست و گویند و طی بر بر ذوجه مردم بغیر معروف بر اجنبی
حلالست زیرا که صغیه بر فوج خوانده شده است و حشر معاد نزد ایشانست **براهم**
فرق بسیار است و بعضی از ایشان بنوی حضرت خضر ع و ابراهیم ع فایزند
بر همین هندی و اتباع او گویند صانع عالم نور است نه چون نورهای دیگر
و قادر و سمیع و بصیر است و اکثر ایشان بلکه همه بنحسب ذات باری تعالی
فایزند و گویند اول انبیا آدم بود و آخر شبت و بعضی گویند عیسی
نیز بنی بود و طایفه گویند بعثت انبیا صیح بود از بهر آنکه اگر انبیا چیزی
فرمایند که موافق عقل باشد خود عقل کفایت است و اگر خلاف عقل بود
انما فی شیخ بر اهل گویند و بعضی از پریشانی از برای آن میکشیم که چون
ابراهم ع در آتش انداختند و عفران و نرگس بهم رسید و گاو و

شهرده حق تعالی فرستاد تا آنحضرت از شیر او خورد و اینست که کا و را نمیکشیم
و کشتن او نزد ما گناه عظیم است و قاطبه ایشان بناسخ فایند و بعضی
عبادت کواکب و عناصر اربعه و جهاد ان را می کنند و مؤنای خود را
می سوزانند که از گناه پاک شوند و بنور خدا واصل شوند و فائل معاد و جان
و جسمانی نیستند و کشتن هیچ حیوانی از حلال گوشت و حرام گوشت را ناحی
شپش را جا بر نمیدانند و گناه میدانند **سنخ** جمله فلا سفه جوس و بیشتر
نضادی و کل فرو دهند و ان و صابئین و اکثر طبعین و جمع کثیری از فرو
سپیان و بعضی از جهال صوفیه بناسخ فایند و گویند سنخ چهار نوع
است سنخ و منخ و فسخ و رسنخ پس سنخ در اجساد و میان بود و منخ در
بها هم و ظهور و سیاع و انواع حیوانات و فسخ در انواع دواب و حشرات
الارض و رسنخ در انواع اشجار و نباتات و گویند که ایشان را مسخ کنند
در اصناف چهار گانه بر فرد مرآت ایشان و همیشه می گردند در اجساد
از جسدی بجد دیگری گویند و عالم دوار است و جز این عالم سرای نیست
و حشر و قیامت و معاد و حساب همه محالست و گویند قیامت عبادت
بود از پیرون آمدن روح از بدن و رفتن ببدن دیگری و ایشان را در
اجساد دیگر راحت بود و هم مشقت بسبب عمل خیر و شر و هر روح که در

اجساد و انسان است در راحت و لذت بود و هر روح که در اجساد
کلاب و خنازیر بود معتذب بود و هر که در آن دور کسی واکش^د در این
دور کشته میشود و هر که در آن دور را اول مرد بود حال لذت
و هر که در آن دور زنا کرد در این دور ^{محو} ناپا او می کنند و مخرج^{ها}
ایشان بسیار بدین قدر اکثاف نمود و اعتقاد است که عالم را دو صا^ف
است پزدان و اهر من پزدان خدا را میگویند و اهر من شیطان را گو^{یند}
و مجوس گویند چون باری تعالی عالم را از بد اندیشه کرد و گفت
مراضی باشد که عدوی من باشد شیطان از اندیشه بجزرید
و بعضی گویند که پزدان تنها بود و او را وحشی بدید آمد اهر من پیدا
کردید و اهر من بیرون عالم بود از سوراخی نظر کرد پزدان را بدید
و بر حاه و منزلت او حسدی برد و شر و فساد از وی بدید آمد
پزدان ملائکه را با فرید تا لشکری باشند و خود بالشکر اهر من
جنگ کرد و جنگ در میان ایشان دراز کشید و چون پزدان نتوانست
دفع اهر من کند با یکدیگر صلح کردند و شمشیر را در پیش^ش فرستادند
و بعضی گویند پیش ملکه بنهادند بشرط آنکه اهر من مدتی معین
در عالم باشند و چون مدتی آخر رسد اهر من از عالم بیرون رو^{ند}

از زمان خیر محض باشد و گویند پزدان و اهر من نه هر دو جسمند
 بعضی گویند پزدان جسم است و اهر من گویند پزدان مطبوع است
 بر خیر و شر نتوان کرد و اهر من مطبوع است بر شر و خیر نتوان کرد
 و افزودن مؤذبات و شر از اهر من است لیل گویند چون در عالم
 خیر و شر هست لازم بود که عالم را دو خالق بود **و مانویه** نیز برین
 اعتقادند و گویند خیر و شر را پزدان افزود و ظلمت و تاریکی و
 شر اهر من است و بعضی گویند شر و خالق قادرند الا انکه پزدان
 ابتدا بخیر نمود و فوئی از ایشان گویند جسم را دو خالق است
 و فوئی گویند جسم را هیچ خالقی نیست الا انکه در خارج دو خالق
 یافتند خالق خیر و خالق شر و جسم خیر خیر و جسم شر شرانند
 ابد و گویند پدر خالقی که مورت است و گویند دو پناه جمشید است
 و کشتن کرک را جمیدانند و کشتن حشرات الارض را ثواب
 میدادند برای آنکه اهر من ایشان را افزیده و ازین قسم فرخرفان بسیار ^{داشت}
 و در دشت از مجوس است و بعضی از احوالات او مذکور خواهد شد
خطای از قوم مجوس است و اعتقاد بطوفان علیه السلام ندارند و
 و دنیا را دار حرام اند و با بعضی از هندوان هم گیشند و لیکن

عبادت رستم بن ذال را می کنند و در اینجا نما صورت او را کشیده اند
و کواکب را مؤثر می دانند بدون صانع و بطبیعت فاعل اند اما ضابطه
احکام نجوم را خوب میدانند **مانوئیل** از مجوس اند و اصحاب مانی ^{نشان} نقاش
و در زمان شاه بهر بن اید شیر بهام رسید و دینی احداث کرد در ^{منیا}
مذهب بکران و نرسا بان که آن بودند نه این و به پیغمبری مسیح فاعل
بود و میگفت موسی علیه السلام پیغمبر نیست و اعتقاد او این بود
که عالم مرکب است از دو اصل قدیم یکی نور و دیگری ظلمت و هر خبر و
خوبی را از نور می دانست و هر شر و بدی را نسبت بظلمت می داد
و مؤذیات و حشرات را میگفت ظلمت افزوده بسبب آنکه حکمت خلق
اینهارا نمیدانست و گمان میکرد که خلق اینها عیب است و در اینها منفعتی
نیست و حکیم نمیباید اینهارا خلق کند و عیب کرده موئی را که بولش
زهار و زیر بغل میروید و گویند اختلاف الوان و اشکال و پروبال
مرغان از جهت مزاج اخلاط بدنست بدون تفدیر و مقدر ^ع رفدیر و انوا
حوادث و بیماریها و بلاها و آفات غلات را و سببها بانکار خلق
کرده اند و گویند که شکم آدمی اگر هپات فبا بود بهتر بود که خوا ^{هند}
بکشایند و دست در اندرون آن کنند **طبعیون** بطبیعت بی شعور

قابند و از اصناف ملاحده اند گویند ما سبب ای یکنیم و مسبب را
می یکنیم و ابرو را سمان دود است و شهاب بخار هنی است که بکوه
نار میرسد و می سوزد و گویند باران از حرارت آفتاب است که منعکس
می شود و در ابر بسته میشود و باران میگرد و چون بکوه زمهری رسید
برف میشود و زلزله بعلت بخار زمین است که انرا مضطرب و متغیر
و متحرک میکند که بیرون آید و آب عرف زمین است که زمین را متغیر
میکرد و بیرون می آید و فوس و فرخ عکس آفتاب است ^{سفر} **فلا** عالم را قدیم
میدانند و نفی صانع مخداری کنند و صانع را علت اولی خوانند و گویند
عالم معلول علت اولی است و هر دو با هم بودند چنانچه فرض آفتاب و
خورش و گویند اول چیزی که از علت بدید آمد و عقل بود و ان بمنزله
دویم است و علت اولی در عدد در قدم و انرا عقل کلی و فعال خوانند
و گویند این عقل است که در فران مجید انرا اقل خوانند و تا اثر این
در نفس چون تا اثر قلم است و لوح و گویند نفس ان لوح است که در قرآن
پاد گرد شده است و نفس را سیم خوانند در عدد و گویند عقل
جزوئی است و بدان نیک آید و نفع از ضرر بداند و قوئی است از قوئی
نفس کل و گویند که عقل تا کنست و حرکت نکند و نفس در عقل

بالاست و همیشه متحرکست و عقل چون خواهد که علم علت اولی بداند
متحرک شود و گویند در عالم عقل چون مشنان علت اولی شود بواسطه
علت عقل اولی رسد و گویند که علت اولی داند که عقل معلول
اوست و جز این هیچ نداند و گویند جاهلست آنچه بر بالای و پست
زیرا که به کمال نشناسد و هم چنین جاهلست آنچه در زیر و پست
از بهر آنکه نفس خود را به از آن شناسد و گویند هر چه در زیر فلک
فهرست معلول طبایعست و طبایع معلول نفس و نفس معلول عقل و
عقل معلول علت اولی و بعضی از ایشان گویند زمانی باشد و
نفس محیط نفس و علت اولی محیط عقل یعنی علت اولی که او را صافی
خوانند در کرد جمله موجودات در آمد و گویند ذاتش حق تعالی
بدان بنود بنفس وی است و گویند علم و عالم و معلوم هر سه یک
داند و علت اولی را جز از صافی هیچ صنعتی دیگر نیست و گویند از عقل
مجرّد عقل دویم و فلک نهم بدید آمد و از عقل دویم عقل سیم و فلک
ثوابت بدید آمد و از عقل سیم عقل چهارم و فلک زحل بدید آمد
و از عقل چهارم عقل پنجم و فلک مشتری بدید آمد و از عقل پنجم
عقل ششم و فلک مریخ بدید آمد و از عقل ششم عقل هفتم و فلک

شمس بدید آمد و از غفل هفتم غفل هشتم و فلک زهره بدید آمد و از
غفل هشتم غفل نهم و فلک عطارد بدید آمد و از غفل نهم غفل دهم
و فلک خورشید بدید آمد پس غفولی باشند و افلاک نه و همه گویند خود بخود
بهم رسیدند بدون تاثیر عات و این اولین مفاصل ایشان است
بدین اختصاص نمود **اهل** بخوم گویند قسمت تعلق بروج دارد تا چنان
طباع بروج برو نکند حیوان بدید غنی آید بدانکه اینها بجمیل کنند
و گویند دوازده هزار سال شمس شد محل بود و بروی هیچ حاصل
نبود زیرا که هر سال است بیک عنصر حیوان حاصل نشود و
ده هزار سال نیز شمس شور بود و ثور ارضی است و بدان عنصر هیچ
نشود زیرا که بکی گرم و خشک و بکی سرد و خشک است و هشت هزار
سال شمس جوزا شد و جوزا گرم و تر است و چون سه شمس طبیعت
پیدا شد سرد و خشک و گرم و خشک و گرم و تر نباتات بدید آید و
چون دو در بستر طان تمام شد سرد و تر است چهار طبیعت تمام
شود حیوان بدید آید شمس سرطان هفت هزار سال بود هفت
سناده با وی در این دو و شریکند هزار سال اول از محل شریک
است ~~فهرمود~~ با وی و همچنین تا بقدر رسد هزار سال آخر شریک

بود گویند چون این دور تمام شود آسمان منطبق شود و عالم خراب
شود و در دوار سد و سنبله و میزان هیچ حیوان نباشد و چون دور
بعضی بسد حیوان بیدارند و تا ابد چنین باشد و در بروج انشی ^{در} ادا
هیچ نبود و در بروج نباتات ^{مرا} بیدارند و در قسمت بروج الحی حیوان بیدار
اند پس بقول ایشان سه هزار سال عالم خراب باشد و هفت هزار
سال آبادان باشد و همیشه باین ترتیب باشد تا آنکه خراب شود
که آب ربع مسکونه را بگیرد و زمین بآب شود و طوفان شود و آسمان
منطبق شود و چون خواهد که آبادان شود در آن ربع که آب نفل
گرفته عمارت بیدارند و مغالات ایشان بسیار است **حضرت** است
نور الله مضجعه در کتاب مذکور فرموده که باب دهم در احوال آخر
مال حضرت سیده النسا فاطمه زهرا صلوات الله علیها انحضرت
صبیه زکته صلیفه حضرت خاتم الانبیاء ص است و ما در
انمعصومه حضرت ام المؤمنین خدیجه کبری بنت خویله بن نوفل
بن عبدالمطلب است احادیث بسیار از طرف خاصه و عامه متواتر است
که انحضرت سیده زمان عالمیان و زنان اهل بهشت است و شرف
و بزرگواری و زهد و فضیلت او زیاده است بر زنان رسول خدا

۱۰۰

می‌گفتند و حدیث می‌کردند بعد از وفات حضرت رسالت پناه ص ۴۴
 مرویست با سابقین **مخبره** که بعد از وفات حضرت رسالت پناه ص
 چون آنحضرت مہموم و خیز و غمناک بود حق سبحانه و تعالی ^{ثل}
 ۴۴ را فرستاده و قصص خیال آئینده را نازل و زبانت و آنچه این امت
 میکند و خواهند کرد و آنچه واقع می‌شود تا آخر شدن این دنیا و آنچه
 منافقان این امت در خلفاء جور از بنی امیه و عباسیان و غیره ^{طین} سلام
 کفر و اسلام در تمام جهان خواهند ^{که} را فرمودند و حضرت امیر ^{مین} المؤمنین
 ۴۴ نوشت و این طور است که مصحف فاطمه می‌گویند که در نزد حضرت
 صاحب الامر صلوات الله علیه است و مشهور است که حروف این
 مصحف نورینه است و مفتوح آن سوره قرآنیست و صاحب کشف و تعلی
 و فخر رازی و غیر عامه ملائین در فضایل آن سخنان گفته اند و مجموع
 بر محمد در حرف صراط علی حق ^ب میسکه یعنی راه علی حق است و باز نمسک
 جستیم و این کتاب نیز مثل ^{جانب} حضرت است و حروف مفتوح سوره قرآنی
 اینست صاد و الفران الر ^{طه} عمده یکن پس حم و الفران ن و الفلم
 سبحان الذی **کها مرویست** از سلمان فارسی رضی الله عنه که بعد از وفات
 حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بدو از خانه بیرون آمدند

و در آنحضرت امیر المؤمنین ۴ را ملاقات کردم فرمود که برو نزد فاطمه ۴ که مخفی
از برای او از بهشت آمده و می خواهد بنوع عطا فرماید بشیخیل حضرت آنحضرت
شناختم فرمود که یروز بهمین موضع نشسته و در خانه بستر بودم و نمکین
بودم و فکری کردم در منقطع شدن وحی الهی و بنامیدن ملئکه بسوی ما
ناگاه دیدم در کشوده شده و سه دختر باندرون آمدند که کسی از آنحضرت
و زرافت و جمال و ^و تراکت و خوشبوی ایشان هرگز ندیده است چون ایشان
دیدم برخاستم و سؤال کردم که شما از اهل مکه آید یا از اهل مدینه
گفتند آید دختر رسول خدا ص ما از اهل زمین نیستیم ما را پروردگار
عزت از بهشت جاود بسوی تو فرستاده و بسیار مشتاق تو بوده
بگویی که بزرگ تری نمود پرسیدم چه نام داری گفت مفدوده گفتم بچه
سبب ثور این نام کردند گفت بجهه آنکه از برای مفدا بن اسود خلق
شده ام پس از دیگر پرسیدم که چه نام داری گفت زره نام دارم
از سبب نام پرسیدم گفت زیرا از برای ابوزر غفاری خلق شده ام
از سبب پرسیدم که چه نام داری گفت سلی از سبب نام پرسیدم گفت
زیرا از برای سلمان خاوسی خلق شده ام حضرت فاطمه ۴ فرمود که از برای
من رطبی چند بیرون آوردند مانند کردهای نان بزرگ از برف سفید

و از مشک خوش بوئی پس سلمان گفت که ^{حضرت} فاطمه یکی از رطب ها بمن دادند
فرمود که امشب باین افطار کن و فردا حصه اش را از برای من بیاور پس
رطب را گرفتم و بھر جمعی که از اصحاب میکرد ششم می پرسیدم که ای سلمان مگر
مشک همراه داری گفتیم بلی چون وقت افطار شد ناول کردم هیچ هسته
نداشت بخدمت حضرت فاطمه رفتم و عرض کردم که هسته نداشت فرو
که چون هسته ^{داشته} باشد که از درخت نیست از ادویه غریب نموده اند
و حضرت اسنادی در کتاب مذکور فرموده که سلوک و اخلاق آنحضرت
در دنیا آن بود که اکثر روزها بلکه دو روز سه روز کمر سینه می بود و در
وضه می داشت و شبها بنهجد بر میخواست و در اکثر ایام مشیت پشیمی از
بیم بود مگر ف و با جرات آن مشیت جوی میرفت و دست مبارک صدیقی
از بسیاری گردانیدن دستهاست و مجروح شده بود و زخم پینه داشت
در خصایص آنحضرت که بشیخ حضرت فاطمه صلوات الله علیها که مشهور ^{داشت}
و در میان متعلق با آنحضرت که حضرت رسالت پناه ص ^{و شفقت}
فرمود که بخواند چون بسیار محنت کشیده از خدمات خانوادگی و
چهار الله اکبر است و سی و سه الحمد لله و سی و سه سبحان الله طریقی
شیعه است و عامه ملاعین بر عکس میخوانند که اول سبحان الله

میگویند و آنحضرت از خاك قبر سید الشهدا الشیخ سی و سه دانگ ^{ساخت} ^{خمره} ^{میخواست}
 خام و پنجه بنود و بند او دیسمان بود و آن اول سجده ایست که در اسلام
 بهم رسید و لباس آنحضرت از پشم خشن بود و چادر او پشم لبیر میکرد
 و پینه بر چادر میرد و آنچه کار میکرد و بدست آن می آمد به مسابک^ن
 و ایشان ^{میفقرا} می داد و ذخیره چیزی نگاه نمیداشت و در روی پوست کو
 سفند می نشست و می خوابید و نماز میکرد و فرش آن پوست بود بایف
 خورما و بالش او نیز از لیف خور^م بود و با میر المومنین در زیر باب می خوابید
 و باندك فوئی که در مؤمن بود بان اکتفا می نمود و شکر میکرد و در ظرف
 سفال بے رنگ و پاکد و و با چوب شام می خورد و در شاد بد و مساب
 دنیا فقر و احتیاج صبری نمود و اصلی مایل بدینا و لذات آن نبود ^{مست}
 که روزی فلاده از نضره در گردن کرد و در خانه را پرده انداخت و فاعده
 حضرت رسالت پناه ص این بود که هر وقت بصر می رفت از اید^ن
 میکرد و چون از سفر می آمد اول بخانه حضرت فاطمه می رفت و او را
 میدید بعد از آن بخانه خود مراجعت می نمود و در رفتن از سفری
 برکت و شنید که آنحضرت فلاده بکرن داشت و پرده او پنجه بدید^ن
 او رفت حضرت ^{نصرا} علیه السلام سبب را یاد است فی الفور فلاده و پرده را

براه خداداد و حضرت رسالت از او خوشنود شد و مدت العسر^ی رضا
خدا کار نکرد و حضرت امیر المومنین از او بچشم نبود و **مربعه المنصر** امه
این و اسمای بنت عمیس بود و بك كینزك داشت فضا نام و خداوند
عالمیان سوره هلال را ایشان او و شوهر بزرگوارش و حسنین ۴
فرستاد و عامه ملاعین در این اخلاقی ندارند **برادران** او فاسم بود
و ابرهیم و بقول حبیب و طاهر سلام الله علیهم و خواهران او رفیه
و زینب بودند و اولاد زکورا و حضرت حسنین علیهم السلام بودند
و محسن ششماه بود که سقط شد بضریت لیسر حاک حبشیه فاروق
سنان علیه و علیهم اللعه و الیران **فرزند** انان زینب البکری و ام
کلثوم البکری بود و عمر شریف انحضرت هجده سال و چند روز بود
و بعد از رسول خدا صلی الله علیه و اله هفتاد و پنج روز در دنیا بود
و بقولی سه ماه ده روز و بطریق مخالفان ششماه **فائل** انحضرت
عمر بن الخطاب علیه اللعه و العذاب بود که در خانه بر شکم انحضرت
زد و محسن سقط شد و ایضا کار داد سوراخ دژ بازوی مبارک انحضرت
و فنقد غلام ان حر امزاده نازبان زرد دست انعصومه داشت که دایان
ازار و اله بجوار رحمت پروردگار احوال نمود **مرد** مطهرش چون

آنحضرت از منافقین امت ابی بکر و عمر و عثمان و ابو عبیده بن جراح و سائمه
 مولی خدیجه و سایر فاجران اهانت و از او و خست بیشمار کشید و حق
 او و شوهر او را عصب کردند و فلک را از او گرفتند و نامه فدک را
 دیدند و عمر ملعون در حضور مهاجر و انصار ابی دهاان بنجر خود را
 بر او انداخت و دشمنان نسبت حرفهای بد با و دادند و مخالفین این
 حکایت را در صحاح مستند خود بطریق متعدده بچندین طریق ابراد نموده
 اند و آنحضرت ایشانرا حلال نکرد و وصیت کرد که بر جنازه او نماز
 نکنند و این افراد را عامه ملاحین خلافتی ندارند و همچنین روایت کرده
 اند از رسول خدا ص مخالفین فرمود فاطمه پاره از منست هر که او را
 بر بخاند و از او کند مراد بخانیده و هر که مرا از او کند خدای را از او
 کرده و خلفای ثلاثه لعنهم الله و اتباع ایشان همه قاتل بودند که هر که
 فاطمه را از او کند خدا را از او کرده و فضیلت و بزرگواری او را
 میدانستند عافیت او را کشند و مال او را عصب کردند و ابی بکر
 و عمر در عرض موت هر چند خواستند که فاطمه ایشانرا عضو کند و
 از جرایم ایشان درگذرد آنحضرت قبول ننمود و از ایشان از رده بود
 تا از دنیا رفت و بمحضرت امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود

در نزد فقهای

که مراد ریشخون کن و ثابوت در این امت نبود آنحضرت فرمود
 که ثابوت بسازید و مراد ریمان اینکذارید و ریشخون کنید و در
 سه موضع علامت بفرار برای او گذاشتند که منافقین مطلع نشوند
 علامات مابین قبر و منبر و يك علامت نزدیک روی حضرت دس
 پناه صلی الله علیه و اله و او یکی در بقیع **باب سیم از کتاب تذکرة الامم**
 تألیف حضرت اسنادی نور الله مضجعه در احوال خیر مال شاه و
 لایث پناه امیر المؤمنین علیه السلام و کنیت آنحضرت ابوالحسن
 و ابوالحسنین و ابوالرحمانین و ابوترابست و نام مبارک او علیست
 که خداوند عالمیان او را باین اسم سراسر افرازموده و در قرآن و در آیات
 بسیار علی بوده که عثمان بیرون کرده است اما ولی و صالح المؤمنین
 نام آنحضرت و در تورات اسم آنحضرت ایلپاست و در انجیل ارامنه
 الی و در انجیل فرنگان ارماد شطینا و در کتاب انکیلون ذوالعلاء
 در کتاب زند محوسان بلیل است و در جاماسب نامه عبد الاحد و
 در صحف ابرهیم است و در کتب تصنیفات زردشتی بشکن
 است و در کتاب علا باد عجم دین خدیو است و در کتاب تنکوش اف
 جهان دار است و در کتاب هندوان خدادوس و تواناست و بعضی

و در بعضی مابین قبر و منبر اعیان و بیشتر دارد اگر
 هر سه موضع را زیارت کنند بدینست

و در بعضی مابین قبر و منبر اعیان و بیشتر دارد اگر

از کتب زردشت اسم آنحضرت را فیروز گفته اند و در کتاب بد براهمه
بطاراست و در کتب مسلمانان فصوره و حیدره و طبعم و دلهاسست
و در کتاب واسا طیر فارسیان شهنشاهست و ابناع زردشت و مجوسان
میکویند در وجه نسیمه کبران که ماکا و ران علیهم **نکه** هر چند
در این مقام مناسب نیست لیکن قدری از احوالات زردشت و کتاب او را
زردشت بیان می نماید بدانکه کبران او را بنی میدانند پسر پور شنب بن پسر
اسباس و مادر او دود و غده نام دارد و از نسل فرید و نشت و این زردشت
حکیمی بوده است شاگرد افلاک و س حکیم بود و چون علم بیاموخت و جد
سبلان در کوهی منزوی شد و از و نه در اینجا جمع کرده در اینجا رفت و
بعضی گویند خود را بهمانه مردن ساخت و در پهلوی دخه زهر زمینی
ساخت و پیر از از نو کرد و بر پا چون او را بدخمه گذاشتند از اینجا بدان
زهر زمین شد و بر پارت مشغول گشته کنای ساخت و او را زندنا
نهاد و بعضی گویند چون شنیده بود از کتا بها که خداوند عالم با پیغمبری
در شجره که الش داشته باشد سخن گوید که مراد موسی ع باشد او پیوسته
این اردو میکرد تا آنکه شیطان در آنشکده با او سخن میگفت که منم خدا
و تو را پیغمبر گردانیدم برو بسوی قوم غرض چون سی سال از پادشا

کشناسب گذشت از کوه بزی آمد و لباس انش پرستی بر خود مرتب ساخت
و نزد کشناسب رفت و دعوی نبوت کرد کشناسب علما را جمع نموده و
ایشان از وی معجزه ساخته اند زد و گفت نام من را بگو از تو در
سرا و بریزند چنان کردند چون او را روی ساخته بود و بر خود مالید
بود که رفع ضرر انش میکرد پس انس گذاشته با وضو و نراسید کشتا
و اسفند بار ملت وی درآمدند و جمعی برانند که در سال ستم از حکومت
کشناسب پیدا شد و او خادم یکی از ملاحده بود و اهل فلسطین بسبب
دروغ بختی که از او صادر شده بود او را اخراج کردند و او مبرور
بود و عاقبت با دریا بچان آمد و دین مجوسی احداش کرد اما رستم بن
زال و اعوان او متابعت زد و شد نمودند و رستم بر سالک نزد حضرت
سلیمان رفت از جانب کبیر و و مسلمان شد و کبیر و کمر بخت از حضرت
سلیمان ۴ و بجانب اشتر رفت گویند که عجم قبل از سلطنت کشناسب
انشرا عبادت نمیکردند و شریک باری و برزخ میان خالق و خلق
نمیدانستند بلکه مکان چند تخمین کرده بودند از برای فریبانی و
انش از آسمان می آمد و فریبانی ایشان را میسوخت این علامت قبول
فریبانی بود و اگر نمیسوخت فریبانی مقبول نبود و بعضی گویند زردشت

ادو با یحیی بود و نام اصلی او ابراهیم است و شاگرد یکی از پیغمبران است
 و بعضی گویند شاگرد ارمیا بود و علم نجوم را زردشت خوب میدانش
 و مدتی مسافره کرد با حکماء شام و روم و هند و مصر صحبت داشت
 و از ایشان نیز نجات و طلسمات اموات و کتابی چند ساخت بلغت
 فارسان و بدیم و انرا ابستاخ نام کرد و هیچکس انرا نمی فهمید با وجود
 جاماس حکیم که از اکابر حکماء فرست اکثر لغات انرا میدانش زردشت
 مدعی ان بود که کتاب خدا را کسی نمیداند مگر پیغمبر و رسول خدا و
 بعد از ان تفسیری کرد و زردشت نام نهاد و او تفسیر را تفسیری کرد و مسمی
 بپا زند کرد و اخر الامر ببلخ آمد و رفت و کشتاسب را بدین خود دعوت نمود
 و معجزه او انش بدست گرفتن او میان ان شرف رفتن و کشتاسب بدو کردید
 و کتاب زند و پا زنده بر غم فارسپان لوحی بر زردشت نازل شد ان
 بر پوست دوازده هزار کاو که منقش بنال و لاجورد بود نوشتند و در
 قلعه استخر مدفون ساختند و بعضی گویند که زمان انوشیروان
 ان کتاب منسوخ شد و بعضی گویند زردشت بلغت سرپانی نام
 ابراهیم خلیست و بروایت دیگر زردشت و برزپن هر دو پیشوا
 بان ملک ابراهیم بودند و انچه از احادیث ظاهر میشود که کتاب

و در
 کتاب

ایشان خو بوده ولیکن این کتاب را سوختن و پیغمبر خود را کشتند و این
زند و پازند شبیه انگابست و بعضی کوبند کتاب خود را منحرف کردند
و زند و پازند را نوشتن و بعضی کتاب زند را صحف ابراهیم میدانند
و بعضی زند و پازند را د و نسک از صحف ابراهیم میدانند و زردشت
کتاب ابراهیم را بر پست و یک نسک قرار داد اول افرنگان دیگر
ونداد پست او دنیکی جورا خورده دال مینو فرانشاهت هادوخت
زند پازند کا نژگوش هد و پادین سپر سور سفدرش دمی زاپا و اما
اسم ابراهیم ۴ را در لغت پهلوی چندین طریق میخوانند اول د زمان
دیگر زدان و زرمان بزک ابراهیم زردشت ابراهام ابراهیم موافق
قواعد عربیست حلف الف دویم را در این سه لغت کرده اند برای
حقت و ابرهم و ابراهوم و ابراهمو و ابراهیم و اسم زردشت را چندین
طریق خوانده اند زرادشت زردشت زرد هوش زرتشت زردو
زراطشت و صحف ابلغ پهلوی والسلام امدم بر سر مطلب **بدانکه**
حضرت امیر المؤمنین ۴ را اسم عبد المنافست مکنی بابی طالب و
مادر آنحضرت فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف **و لا بد** آنحضرت
در روز جمعه سیزدهم ماه رجب بعد از سی سال از ولادت حضرت

رساله پناه در اندرون حرم کعبه واقع شد بعد ازین که هشت سال
از زمان سلطنت پرویز گذشته بود و در ده ساله کی بشرف اسلام^{ایمان}
ظاهر مشرف شده هر چند که در مهمل اسلام واقعی داشت و سی و سه
سال در ملازمت و بحر تربیت سپید ابراری بود و در یجدهم شهر
ذی الحجه در روز چهارشنبه سنه خمس و ثلثین هجری که نوروز عجم
نیز بود خلاف ظاهری بروی قرار گرفت **برادر** آنحضرت طالب بود
و جعفر طیار و عقیل رضی الله عنه و ائیل از طلبای بدر است که
در بدر مسلمان شدند و خواهر آنحضرت آنها بیست و حضرت رسالت
پناه از طفولیت اینجا بران تربیت و بشرف مصاهرین خود اختصاص
داد و در این مدت در خدمت آنحضرت کتب ادب حسنه و اعدا
نیک مینمود و آنچه از آسمان نازل میشود از علوم الهی و او امر و نوا^ج
جمیع را تعلیم او نمود از جمله که ^{جنه جامع} علیا خاصه و عامه فایند که
با آنحضرت و آنچه الحال که در میان بیست و هشت جواست و هر جزئی
بیست و هشت صفحه و هر صفحه بیست و هشت خانه طولاند و در هر
و در هر خانه چهار حرف از حروف الهجی و این را بغیر از اولیا الله
کس نمیدانند که امته ۴ تعلیم او نموده باشند و ذکر کتاب علیست

که املاء پیغمبر صلی الله علیه و اله و علی ۴ نوشته بود و زراره و محمد بن
مسلم و جمعی دیگر از معتبرین شیعه افراد در نزد صادقین ۴ دیده بودند
که برخاسته از آن شریعت و این کتاب است بمجامعه که در آن
مستور است هر حلال و حرامی و هر حکمی ناحی ایش خراشیدن بد
و دیان ^{دک} جعفر ابیضت و آن چهارده جزو است و هر جزوی چهار
صفحه و هر صفی چهارده خانه طوفا و عرضا و هر خانه چهار حرفت
بر موزعاً ملاءین این علم نسبت بشیخ با پزید بسنای و ابراهیم
ادهم و حسن بصری و معروف و کخی و سایر مشایخ اهل نصوف
میدهند و ایشان میدانسته اند ^{دک} دیگر کتاب ناموس ^س و این کتاب
اسمانی که حضرت رسالت پناه ۴ با پنجاب شفقت فرمود و در
صحیح بخاری و غیر آن مستور است که حضرت امیر المومنین ۴
در روز کسوف سیمش بعد از نماز فرمودند که ایوم بر منکشف
شده همه چیز حقیقی اهل هبت و دوزخ و بر همه عالم شدم بعلم حضوری
و جمع کسیری از آن کتاب سامی خود را پافه شد و در اینجا اسما
شعبان و موالیان خود مفضلاً الی یومنا الفیه نوشته شده ^{دک} و از
^{است} معجزات امیر المومنین ۴ در کتب و وفات با یکدیگر که در اجم

سابقه کتابهای ایشان حروف مفرد بوده است و آنحضرت
فرانرا مرکب کرده مثل الحمد چنین مینوشتند **ا ل ح م د ل**
اه و در احادیث بسیار وارد شده است که حق تعالی اسم اعظم

خود را بیست و پنج عدد تعلیم حضرت آدم **ع** نموده بود و نوح **ع**
هشت اسم و ابرهیم **ع** شش اسم و عیسی **ع** دو اسم و اصف بن برخیا
یک اسم و رسول خدا **ص** هفتاد و دو اسم را میدادند این اسما
میرا تعلیم امیرالمومنین **ع** نمود و مرتبه انعالی فدو والا جا که بغی
از نبوت در همه مراتب ساری شد تا آنکه خطاب بحکم تجی و دملک دبی
و انا علی من نور واحد را بکوش او رسانید و فرمود انا مدینه العلم
و علی بابها **اهد رقتا** و سخاوه و مروت و فطوت و عفت و نفوی
و پرهیزکاری و علم و کمال و عز و استعداد و خداشناسی و بزرگواری

و قایلست ملازم دگاب انجناب گردیدند **خالف و موالف** و مؤمن
و کافر و دوست و دشمن اثر از بفضیلت و بزرگواری ان نمودند
و دشمنان با وجود عداوت منافقین و کوساله پرستان این امت
و دشمنان دین چون ابی بکر و عمر و عثمان و انباع و اعوان
ایشان و ال ابوسفیان و زیاد و مروان بن ابی انان این گمراهان

نشد
میداد

نوشته و فدای

نموده از دوستان کتاب در فضیلت آنحضرت

اعتراف بزرگواری ^{اومویدند} محمدتین و تابعین اصحاب و جوشان اهل بادیه
واعتراف و گردان و دزدان فرشت و خرمریان پسر خطاب و علمای
ملت از فروغ اسلام و آشنایان و بیگانگان و جمهور ملوک مروان
و سلاطین عباسیان و شیعیان انبیدینان و بنی امیه و امیران
ایشان بفضلای ناصبیه و پیشوایان سنیان چون ابوحنیفه
و شاکردان و ابراهیم قضا و شافعیان و حنابل و مالکیان و اشاعره
و معتزله با جمهور مجتبه و حشویان و سلاطین روم و عزمای
العثمان و لوندان ایشان و حکام و والیان عربستان و دای
اعظم براهمه و هندوان و عطا لیطان و ذرای ترکستان رئیس
دولتین و رؤسایان و اقامان اولس و احشامان تورانیان و فرمان
فرمایان مصر و شام و مغربیان و پادشاهان ایران و خراسان
و مکران و کرمان و ملکان نیمروز و زابلستان و خدیوانکابل
و سیستان و بنابچه همن و حیران و بنجاشی حبش و زنجان و
لاپت اطراف جهان از چنکیریان و مغولان و تاتارکان و خوانین
خطا و ختن و حاجی طرخان چین و ماچینی و شاهپان بداختان
و سالاران ترکان و لران و گردان و امیران فرنیان و سلغریان

واعیان و اشرف ال بویه و سریداران و بزرگان کیلان و مازند
ران و کردنکشان صفاریه و سلجوقیان فاطمیه بلوک ترکمانان
و بیهوریان و کافه ساکنان دشت فیجان و اعزّه خوارزمشاهیان
و اعظم سلاطین چو کس و کر جستان و نقای و اسپهان و شملخان
و اطراف دربند و مرقاپوی و خاقان شیروان و خسر و اف زید
باد و سراندیب و هند و سنان و وجوه صنادید عرب و عجم
و پاران ترک دیلم و خواتین بلخ و بخارا و سمرقند و غرغریان
و غرنویان و قاطنین و لایث جزیره عرب و موصل و بغدادیان
بلکه فرنگیان ارما و ماچار و المان و نصاری پرنگال و
مردان و همگی از عوام الناس ارض الحان و مفسدان جهال
و دانایان جهان من المشرق و المغرب در هر زمان و امان عامه
مثل محمد بنی اسماعیل بخاری و مسلم بن حجاج قشیری و محمد
بن عیینی روملی و ابی داود و سلیمان بن العسکری سلیس²
و احمد بن شعیب نسای و محمد بن ادیس شافعی و احمد بن حنبل
شیبانی و مالک بن انس و حنفیه بن کوفی و ثابعان این خ^ن
و پیروان این کرامان چون محی الدین ^{شیخ} حنبل و خوارزمی و بی^{هیفی}

وخرکوشی و سمعانی و جسکانی نظری و اصفهانی و ابن عساکر
و ابن مرد و پیر و خطیب صدر الائمه عند هم و قسز الرازی و
تعلبی و عافدی و دافعی و پافعی و زویبی و سپوتی و افضل القضا
ماوردی و زحمشیری و ناصر الدین بیضاوی و شهرستانی و
ابن ابی الحدید و غزالی و ابن حجر ناصبی و علی فوشچی که از معنصین
عامه است و بسیار از اهل سنت و علمای شیعیان غلو دارند و در
حجت شیعیان و اثبات امامت ثلثه بار فیفتش سعد بن و ابن حاجب
و ابن مغلله و ابونعیم دبلخی و ابن مغازلی ابن اشیر و طبری و طبرانی
و حموی و مسلم و ابن سیاط مالکی و ابوبکر خطیب و بلادری
و عزرائلی که این جماعت از عظماء ائمه ضلالت اهل سنت اند
و قاطبه سنّیان و زیدیان و خوارج و غلات و ضد یوسف فضیل
و عدالت ان عالیشان نموده اند **و همچنین** مفسرین عامه و علما
اهل سیر و ثواریخ و معاندین صحابه و تابعین عمر و عاص و براء
بن عاذب و انس بن مالک و عایشه ملعونه و ابی بن کعب و سعد
بن ابی وقاص و ثمره بن جندب و زید بن ارقم و پسر هندی زاینه
و دپکر مشایخ ذوی الاحرام و تصوف و بزرگان ایشان

و چون ملای دوم و شمس بفریزی و شیخ عتار و جنید بغدادی و
با نرید صفور لبثانی و غیر هم و طالبان علوم صرف و نحو و فارسی
ملک علام و ساکنان و در ایشان هر طریق از نعمت الله و حیدر
و جلالیان و مولویان و بگاشیان و قادریان و شال پوشان
و صاحبان ذکر و فکر و اورا همه ملحدان و دهریان و طبعین و
فحشین و سناده شناسان و رمالان و کاهنان و صدفشان و از
عان و نور کواری و جاه و جلال و فضایل و کمالات و اسناد عا
انخدوم جهان و مطاع زمین و آسمان نموده بلکه اکثر شهریان
کفر در ربع مسکون و شجاعان ایشان در بیخاها و معا بد صورت
انحضرت و اکشیده اند و اساطیر الاپوان سلطنت و قبضای
شمس و قیوت خود را بنام مبارک ان نقش نموده اند هر طایفه
از بنی نوع انسان از سپاه و سفید و بنده و آزاد و خواص و عوام
انحضرت را میدانند و در شدت بلا و سختی پناه با و میبردند
و علمای حرمت با و بجاء میشوند و فضیله هر دین در مشکلات
خود بجوئی نمایند و شجاعان روزگار و راپیش و ای خود مید
وزائران بفریب او قریب میجویند و صالحان و صدیقان با و پنا

پناه برده راه او می پیمایند و علی لان و بیماران از درگاه او شفا میجوهند
و بیچاره کان و درمندیگان از و چاره میجویند و جریان و قلندران
در وصف ثنای او ایولاه میگویند و خلافت در دنیا و آخرت با و می^{نند}
اینچه مخالفین در فضیلت اینجناب جمع کردند از صد هزار حدیث متجا
و زاست اینچه دشمنان ضبط نموده اند زیاده از دو سنانست و اینچه
بیکانگان ضبط نموده اند زیاده از اثنایانست **بیت** کتاب فضل وافر
را اب بجر کافی نیست چه ترکی سرانگشت صفحه بشماردی و اینچه از کتب
که معنما علیه اهل سنت و هر یک بمنزله قرآن میدانند بنظر
رسیده که در اینجا از احادیث احمد بخار در باب فضیلت چند ذکر
ذکر نموده اند بعضی از آنها اینست **کتاب** تفسیر فخر الرازی **کتاب** تفسیر
تعلی **کتاب** تفسیر واحدی **کتاب** تفسیر کشاف **کتاب** تفسیر طبری **کتاب**
تفسیر در منشور سبطی **کتاب** تفسیر فاضل بیضاوی **کتاب** تفسیر
مدارک مصنفی حنفی **کتاب** حله الأولیاء حافظ ابو نعیم محدث اصفهانی
کتاب اسباب نزول واحدی **کتاب** استیعاب عبدل بر ابو عمر و
یوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر **کتاب** خصائص تری **کتاب** حاضر
راغب اصفهانی **کتاب** سرفی التبی خروشی **کتاب** در نظم سپوی **کتاب**

مناف حافظ ابو بكر احمد بن موسى بن مردويه **كتاب** غنوة عبد القادر
جبلاني **كتاب** فضائل صحابة ابو المظفر سمعاني **كتاب** صحيح بخاري **كتاب** سنن
ابي داود **كتاب** صحيح ترمذي **كتاب** صحيح مسلم **كتاب** سنن نسائي **كتاب** موطاي
مالك **كتاب** جواهر فران **كتاب** محمد بن ادريس شافعي **كتاب** اجلاء العلوة
غزالي **كتاب** بيع الابرار ابي القاسم محمود بن عمر زحشرى **كتاب** شرح
فج البلاغة احمد بن ابو الحديد **كتاب** ملل ونحل محمد بن عبد الكريم اشعري
شهرستاني **كتاب** فردوس الاخبار ابن شيرويه ديلي **كتاب** سوانق حرقه
ابن هجر ناصبي **كتاب** ما تنزل من القرآن في علي حافظ ابو نعيم **كتاب** كتاب
غرائب القرآن سجستاني **كتاب** نواب القلوب فخر الرازي **كتاب** مقتل
اسمعيل بخاري **كتاب** شواهد تنزل ابو القاسم حكاكي **كتاب** رجل ابوبكر
حكاكي **كتاب** اربعين فخر داري **كتاب** تفسير كبرى فخر داري **كتاب** صاف ابو
الحسن **كتاب** علي ابن معازلي الشافعي الفقيه القاضى **كتاب** خدائق الحقائق
كتاب صفين نصر بن مزاهم **كتاب** در المنفرد استغاني **كتاب** احكام القرآن
ابوبكر رادني **كتاب** كشف الغم في احاديث اهل سننه **كتاب** علي ابن عيسى
الادبلي **كتاب** شيعي الوزير **كتاب** شئ العالمين غزالي **كتاب** اربعين موقوف
بن احمد مكّي معروف بصد رالائمة آخطبا الخطبا خازم عندهم

کتاب درى الظاهره محمد بن حمادى ^{احمد بن} الانصارى المعروف بدولای
کتاب الطالب محمد بن يوسف کنى شافعى **کتاب** ندوين بافغى فروينى
زبدہ وکرنیدہ حمد الله مسنونى فروينى **کتاب** انصاب صحابه اسرا باری
کتاب سراط المستقیم شیخ بغدادى **کتاب** ابوالیثد ابوعمیر زاهد العننا
المروانى **کتاب** ال بن خالویه **کتاب** مسرشد **کتاب** بشاير المصطفى **کتاب** مشکا
الاحادیث مقباس **کتاب** مناب ابوالمجد خازمى **کتاب** غریبین حروى
مسندک یحیی بن حسن بن البطریق **کتاب** عمده یحیی بن حسن مذکور **کتاب**
مغازى محمد بن اسحق **کتاب** احمد بن حسین بی هغى **کتاب** منقبط المظهرین
ابونعیم **کتاب** در اهر مسعود بن الناصر سیدستانی در باب احادیث
غدير صد و بیست نفر صحابه روایت گردانند کتاب هفده جزا است **کتاب**
ولايت بن عفته حافظ احادیث غدير بصد و پنج طریق روایت کرده
کتاب ازاله على الحر فو صیه محمد بن حریر طبرى احادیث عدى
بمقتاد و پنج روایت کرده **کتاب** النشر والظى **کتاب** فتح الباری ابن الحجر **کتاب**
در شهر بخارى کثر الخراب خازمى **کتاب** معرفت بن ابیهم مسعود بن
نقضی مفضل طرفین است **کتاب** مسند ابوعلی موصلی **کتاب** مسند احمد **کتاب**
بن حنبل شیبانى **کتاب** فضائل الصحابه و غرضانى **کتاب** تذکره الائمة رافض

بلادی **کتاب** ابضاح فضل بن شاران بطریق الحالفان **کتاب** مروج الذهب
 مسعودی **کتاب** بلاغات النساء احمد بن ابی طاهر **کتاب** اساس البلاغه فخری
کتاب رجال شیخ ذکر بابن احمد حلبی انصاب صحابه بلادری **کتاب**
 منهاج الصلاح **کتاب** مصابیح القلوب **کتاب** فضایل احمد بن حنبل **کتاب** اعلی
 الدین دہلی **کتاب** ارشاد القلوب دہلی **کتاب** نجات السائلین زید بن سعید
 کوپای **کتاب** تاریخ علی ابن عبد الکریم مشهور بابن اشیر **کتاب** اصحابه ابن
 حجر عسقلانی **کتاب** شرح مقاصد سعد الدین ثقفی زانی **کتاب** خصائص علوی
کتاب معالم العترة النبویة عبد الغرین بن الاخضر جنابری **کتاب**
 معجم البلدان باقوت بن عبد الله خوی **کتاب** موالید اهل البیت
 ابن خشاب **کتاب** صفات الائمة رواض ابن مردویه **کتاب** فضول المہمہ
 فی اوصاف الائمة **کتاب** رجال عامہ **کتاب** دلائل ابوالعباس عبد الله
 بن جعفر جیری **کتاب** انساب الصحابه **کتاب** کمال الدین طحہ **کتاب** حیات
 الجوان دیمیری وکتب نوادرین ارغری و فارسی و کتب بعضی از مشائخ
 اهل تصوف کہ سنیان و منزومات شعری خالصین بسیار است
 کہ نوشتن انباعت طول کلامت **تمثیل** عجب ارم از علی فوشچی و از
 دُمداد در فیض سعد الدین کہ میگویند ما امیر المومنین علی را

افضل و از همد و آشنی و اعلم و اشجع و آفته و اورع و اشرف و افضی
خلافت میدانیم بعد از رسول خدا ص و ایضا سعد الدین ذکر کرده
است لعن بریزید و اصحاب او را و لعن هر کس که با اهل بیت رسول بد کردند
و بعد از آن گفته است که چو بعضی از علما منع کردند از لعن کردند
بظالمان اهل بیت ثانی کند با علی فالاعلی و مراد از اعلی اول
معاویه است و از ثانی ثلاثه لعنهم الله و اظهار کردند که ایشان
اولیا بلعن جهت آنکه بنای ظلم آولا با بکر و عمر گذاشتند و غضب
حق امامت و فدک و میراث و رد شهادت حضرت فاطمه و شهادت
باقی ائمه و ازین مقالات و حرفهای ملال دلات بر نشیع او میکند اما
در آخر میگوید چون علی و پیشوایان ما بر راه رفته اند ما را لازمست
که پیروی ایشان کرده و از غضب ایشان بپاید رفت بلی راست میگوید
جای که صدیق او میباشد حیفاست که او نباشد و در امکان که فاروق
او سکنا دارد ملا و فوشچی زرد دارد و جای که کوساله میباشد
خروالاغ نیز میباشد پس بروید که خوب رفت باید **نجات** انشیر
بیشه امامت از آفتاب و شنترست در جهاد با کفار که ملئکه
عظام در غراوت او می گفتند لا سیف الا ذو الفقار و لافنی

الْأَعْلَى يَعْنِي نَيْسَابُورَ وَالْفَقْدَارُونِيَّةَ مَرْدِي-
اَوْ بَاعْمُرُ بْنُ عَجْدٍ وَدَمْشَقُورَاسْتِ وَچُونِ اَوْدَانِجَاكَ مَذَلَّتْ اَنْدَاخْتِ
يَنْخَبِرُ وَاجِبُ الْاِحْزَامِ مَرْمُودُ ضَرْبِ عَلِيٍّ يَوْمَ خَنْدَقِ اَفْضَلُ مِنْ عِبَادِ
تَقْلِينَ يَعْنِي ضَرْبِ شَمِشِيرِي كَهْ عَلِيٍّ يَوْمَ زَدَدِ رَحْبِ خَنْدَقِ ثَوَابِ
وَفَضِيلَتِ اَنْ زِيَادَتِي دَادَدِ بَرَسَنَدِكِي پَرِيَانِ وَادَمِيَانِ وَبَرَوَانِيَكِي
اِلَى يَوْمِ الْقُبَّةِ وَعَمْرُ بْنُ عَجْدٍ وَدَادِ رَحْبِ بَاهِرِ اَرْسَوَارِ بَرِ اَبَرِ
مِيكَرْدَنْدِ بَلَكَهْ زِيَادَتِي بُوْدِ بَرَايشَانِ خَرْمَرِيَانِ پَسَرِ خَطَابِ اَزَانِ كِي
نَقْلِ مِيكَنَدِ كَهْ كَفْتِ مِنْ دَرَاهِ شَامِ بَاعْمُرُ بْنُ عَجْدٍ وَدَرْ رَفِيقِ بُوْدِيْمِ
وَبِنَجَادَتِ مِيرْقِيمِ وَدَرْ بَعْضِي اَز مَنَازِلِ هَرَارِ نَفْسِ اَز قَاطِعَانِ طَرِيدِ
وَدَزْدَانِ بَادِيَهْ غَافِلَهْ مَا رَا نَاخْتَنَدِ وَمَا جَمْعِ كَثِيرِي بُوْدِيْمِ وَهَمَرَكِي
يَنْخَبِرُ وَدَسْتِ اَز دَلِجَانِ خُودِ بَرِ اَشْتِيْمِ نَاكَاهِ عَمْرُودِ وَدَرْ شَرْيَحِ
رَا كَرَفْتِ لَبَرِ دَسْتِ وَسِيرِ كَرْدِ وَشَمِيرِ كَشِيدِ وَبَرِ اِنْجَمَاعِ ثَاخْتِ
وَجَمْعِ اَكْثِ وَبَا قِي اَكْرِي اَبَرِ اَنِيدِ وَفَاغْلَهْ لَسَلَامَتِ كَنَشْتَنْدِ مَرِيْدَانِ
اَوْرَا سْتِ كَفْتَنَدَنَدِ كَهْ اِنْخَرَامِ زَادَهْ هَمِيْشَهْ مِيكَرِ مَحْنَهْ اَسْتِ **نَيْسَابُورِ** اِنْخَاكَابِ
وَحَدِيثِ خَنْدَقِ وَكَشْتَنِ عَمْرُ بْنُ عَجْدٍ وَدَمْشَقُورِ عَلَيْهِ هَمَرِ اَمَّتْ
وَهِيْجِ بَلَكِ اَز فَرَقِ مَخَالِفِيْنَ خُصُوصَا اَهْلِ سُنَّتِ اِنْكَارِ اَيْنَحْدِيثِ

ندادند که فضیلت انضربت زیاده است بر عبادت جن و انس ناز و
قیامت از اینقر از فضیلت شچین بکوزی بسنه است ابعلی قوشچی
بسر نو و لیسرا امام اعظم فسم پاد میکنم که چه نینست و از جمله
جانشاینهای امخضرت انت که لیلۃ الغار در فرارش رسول
خدا ص خوابید و انبشی بود که جمیع سنادید عرب و بزرگان
فریش و همه قبا ایل عرب عاظم برقتل حضرت رسالت پناه ص
شده بودند و خداوند عالم شرا ایشانرا کفایت کرده و با جویئل
و میکائیل علیهما السلام مباحث نمود که ببیتید که علی چگونه
جان خود را فدای رسول من کرد ایند جبرئیل ص بر بالای سر انحضرت
ایستاده بود و میکائیل ص در پایین پای او **برجمله** شای ضربتی زد
که از تنک مرکب او بدر رفت و بر زمین رسید جبرئیل ص شهر را
بدم تیغ او زد که مباد اضربت تا کا و ماهی بشکافد و از انضوبت
جبرئیل ص بر زمین نشست از تعجب انضربت ست سر را بالا کرد و
گفت سبحان الله دید که میکائیل ص ز پر بغل او را دارد آرمیکائیل
ص نگاه نمیداشت معلومست که ذوالفقار تا بجای میرفت و اینچنین
در جنگ خبر عفرول اول الالباب از ان در تعجب است دوی کبرجمل

کس از شجاعان میباشند و میکشودند سی و سه هزار من بود بد و ^{نکست}
 مبارک کند و چهل ^{زرع} آذینت سر و انظر خندان انداخت و در آن
 جنگ هر سه شیخ سردار شدند و همه مثل رو باه کردند و آنچه
 در کار از بد و واحد کرد که عبرت عالمی است که از زبرد سنا ^{با عرب}
 و از کردن کشتان فریشت و اقوام و عشا بر خود که چقدر کشته است
قتلی بدو ولید بن عنبه بن ربیعہ خالوی معاویه علیه اللعنه
 و عاص بن صعید ^{بن} عاص بن امیه و طیمه بن عدی بالنوفل سردار
 اهل ذلالت و نوفل خویل بن اسد که از شهابی فریشت بود و او را
 باطله بن عبد الله گرفت و بر هم لب و بایک سپرد و طعه بن
 الاسود و حذیف بن طعه و فضی بن حادث بن کله بن عبد
 الدار و عمیر بن عثمان بن کعب بن بنیم عم طح بن عبد الله و عثمان
 و مالک پسران عبد الله برادر طحه و مسعود بن امیه بن مغیره
 و فیص بن فاکه بن مغیره و حذیفه بن ابو حذیفه و ابو فیص بن
 ولید بن مغیره و حنظل بن ابی سقیان برادر معاویه و عمرو
 بن مخدوم و ابو المنذر بن ابی رفاعة و منبه بن الحجاج السهمی و
 عاص بن ^{منبه} و الغنه بن کله و ابو العاص بن فیص بن عدی

مقتول علیه خواسته و عاصم که از زبرد سنا

و شجاعان عرب و بد و اینها عت را کشتند

کت سوار مردم فرودمانی از انجمله

ومعوذ بن مغیره وحاجب بن ثابت بن عوف ووارس بن مغیره بن لوزان
 وزید بن ملیص وعاص بن ابی عوف وسعید بن وهب حلیف بنی عاص
 ومعوذ بن عامر بن عبد الغض وعبد الله بن هیل وسایب بن مالک
 و ابو الحکم بن الاخنس که ابو جهلست وهشتر بن ایسه وارس الحی **وایچه**
فصلی در احد کشته اینها پند طلحه بن ابی طلحه بن ابی طلحه بن عبد
 الغری وعبد الله بن هیل و ابو الحکم و ابوسناغ بن عبد الغری
 و ابوامیه بن مغیره و اباسعه طلحه و صواب حبش غلام بنی عبد
 الدار **وایچه** در جمل وصفین و نروان بانا کثین و فاسطین و مار ^{بن}
 کرده پوشیده نیست و در بئر العلم السلاطین جن و زبردستان عفا
 و شجاعان اهرنمیان خلفی بسیار را کشت چون رعد بن مرزبان و
 کعب بن مهبون و مراح و فرطاس و عفریت سپه سالار رعد را کشت
 و طایفه چند از جنیان مسعودی و بنی بلج و بنی راشد مسلمان شدند
 و عبد الرحمن را پادشاه ایشان نمود **وایچه** و دیگر آنحضرت بمربیه بود
 که چون عایشه ملعونه در روز جمل دشته یافت و مروان بن حکم الله از صیبت و الفقاد چه در کار غیبی را در علی
 و عبد الملك مروان آنحضرت را و ابو الاکبش الاربعه کفنه بود مقدار صلوات الله الملائکة بار است
 و عبد الله بن زبیر و سائر منافقین را اسیر کرد و ایشانرا مؤاخذه

و اینجاست که از موالف و مخالف دنیای
 و اینجاست که از موالف و مخالف دنیای
 و اینجاست که از موالف و مخالف دنیای

نفرمود و چون برخلاف متمکن کرد بد برجامی که بر و غلبه کرده بودند
و غصب خلافت و بنموده بودند جزای عمل ایشان نداد بعد از آنکه
برایشان غالب شد و فدا که بدست او در آمد منصرف نشد **زهد**
آنحضرت بربنیه بود که دینار اسه با رطلان داده بود و اکثر روزها
فران مینوشت و از اجرت او نه فریب بجزار بنده ازاد کرده بود و آنچه
می یافت بمسکین و اینام و بیوه زنان میداد و اکثر ابا ام خود را اجیر
میشاخت و از بسیاری پلرداری و آب کشیدن دسئهای مبارکش
پینه کرده بود و مجروح بود و اجرت آنرا بمسکین میداد منقولست
که روزی در ابا ام خلافت طوق حلوانی از خرما مردی برای آنحضرت
بهدیه آورد آنحضرت ~~بهدیه~~ آورد آنحضرت از خوردن آن ابا
نمود که من امیر المؤمنینم دهنرا باین حلوا اللوده نمیکم و حال آنکه
میدانم جمعی از همسایگی من از اهل حجاز بیشام و چاشت خوابیده اند
این از عروق دور است و من نمخو دم ازین حلوا و همیشه کفش پینه
دار می پوشید عبد الله بن عباس کو پدر و رمی داخل شد بمحمد
آنحضرت و او کفش خود را پینه میزد بمن گفت ای پسر عباس
چندی از داین کفش کفتم فدای تو که دم با امیر المؤمنین این

کفش هیچ نمی از رد از لبس که پینه بروی زده اید و من شرمند
میکشم که شما این را در پای کنید گفت ای پسر عباس والله که این
کفش را نمیدهم که این عمارتی که من دارم بکرم بلی باین خر سندی
که درین شغلی که هستم انخوی کنم که حق را از باطل جدا کنم و داد
مطلوبی از ظالمی بگیرم **و غفل** برادر را محضرت بود ثاب سلوک و
فنا عت انحضرت را نیاورده بود زیرا که دونان جیره برای او مقرر
ساخته بود او باین ساخت و خشم کرد و بشام پیش معویه رفت
و مدتی را بجا بود و عابت پشیمان شده برگردید و بنزد انحضرت
آمد حضرت فصد جمیع مفاصل او نموده و خونهای که از طعام معویه
در رگهای او جمع شده بود کشید **و خراج** زیاده از رعایا نگرفت
و کثاتی و راه داری و عطا و عشاری و غیر بدعتهای که عسر کرده
بود بر طرف کرد **عش** عجب دارم از کوسا له پرسنان که می گویند
در آسمان نمیباشد چرا را فضیلتان میگویند ذوالفقار علی از
آسمان آمد و خود میگویند در روزی که ابو بکر با لان پشم از
پشت گرفت و لباس شال پوشید ملکه همه آسمان شال پوش
شد اند بلی اهل اعلی و اخند بعد از جانی که پشم میباشد آهن

البته میباشد **علم** آنحضرت مسلم الثبوت نزد خاصه و عامه و نزد
اسلامیان و جمهور مسلمانان این است بلکه نزد اهل کتاب و کافران
فرشتگان و ثلثه لعنهم الله و جمیع صحابه و تابعین آنحضرت بعد از رسول
الله ص اعلم و اشرف بود از جمیع خلائق و اعتقاد فرقه ناجیه امامیه
و بعضی از مسلمانان است که آنحضرت افضل و اعلم بود از حضرت
ادم و شیت و ادریس و نوح و هود و صالح و لوط و ابرهیم
و اسمعیل و اسحاق و یعقوب و یوسف و شعب و موسی و
هرون و یوشع بن نون و کالوب بن یونا و خزیل و البسع و ذی
الکفل و ارمیا و دانیال و عزیر و یحیی و یونس بن مریه و عیسی
و اشموئیل و اسمعیل صادق الوعد و خضر و الیاس و داود
و سلیمان و زکریا و یحیی و عیسی و شمعون و لقمان و جالوت
و خنظل و جرجیس و ذی الضرنین و سایر انبیای عظام علیهم
السلام و رادم و ابرهیم علیهما السلام توقف دارند برای مرئیه
ابوت و آنحضرت اعلم و افضل بود از پیغمبران عجم مثل جی افرام
و جومسب صاحب کتاب کومسب و اناد صاحب کتاب و سایر
و اراد این و برون و از رهوشنک و شانی کلبو و پانسان و سول

و از همه اوصیای پیغمبران و نقیابن اسرائیل و حواریین امام سران
و از جمیع منککین و حکمای یونان و دانایان جهان از فنی و مافذ
و رومی و حلوانی و عبری و عربی و هندی خواه مؤمن و خواه
کافار و اعلم بود از اصف بن برخیا و بلعم با عورا و از سطا طا
لپس و فیلفوس مافذونی و فیثاغورث و بلنپاٹ و بقراط
و سقراط و جاماست و سیمرغ حکیم مروجی بن سام و افلاطون
الهی و بقراطیس و ارماطنس و افلادوس و جالینوس و بطلیوس
و دنیادن و ابوزرجهر و راهو هندی و هرمس و اسفلیوس
و علم گذشته و آینده و حال نادر و قیامت با او بود و علم فضا
یا و بلا یا دمیا یا واجال و از ان خلائی و شرایع هر دین از اتم
سابقه و علم ملکوت اسمائنا و زمینها ثانی الثری و مادون
العرش و علم حیات و ممات خلائی خدا شناسی و معاد و احوائ
برزخ و عدد جشپان و دوزخیان و علم حکمت و هندس و ر
یا صنی و هبئت و طب و طول و عرض دنیا و مسافت اسمائنا و عد
ریک بیابان و فطرات باران و عدد کوهها و کیل و وزن ابهای
در بناها و علم اصول دین و فروع دین و معانی بیان و علم کلام

و ترجمه و تفسیر بطوره قرآن و علم انجیل و صحف و تفسیر و زیور
و کتابهای آسمانی و مصحف دانیال و علم فضا و بلاغت و
رمل و کیمیا و سیمیا و طی الارض و طی اللسان و اعداد و نیر مجازات
و طلسمات منافره و بحر و مردان دیده و افسون و نینک و بطل
و مستقبل احوال و عاقبت و جغرافیه و جغرافیه و جغرافیه و
خافیه و مصحف فاطمه و احکام شرایع و کتابهای آسمانی موافق
نزول آن و صحیفه های انبیاء همه در نزد اوست و تمام راسخ
و علم ساختن مؤمن و کافر و اهل بهشت و دوزخ و جماعتی که با عرف
میر و ند با او بود و کسر ادین خلافت و بیعت و مهارت تمام در احکام
فضایا و سنوایح و حوادث و بدیهه داشت از انجمله دو مسئله زبانی
بیان می نماید **اول مسئله دینارویه** و رکابنه نیز میگویند شرح
از اینست که زنی بخدمت حضرت امیر المومنین علیه السلام
در رفتی که پای مبارک در رکاب میکرد داشت پس گفت یا امیر المومنین
بد رستی برادر من فوت شده است و ششصد شرفی از او مانده
است و از مال او بمن یک شرفی داده اند پس سؤال میکنم از تو
که داد مرا بستانای حضرت فرمودند در جواب که از برادر تو دخت

مانده است آن زن گفت بلی آنحضرت فرمود که رسان دود خرد ثلث
مال است که چهار صد اشرفی باشد پس فرمود که مادر برادرش مانده
آن زن گفت بلی حضرت فرمودند که سده سال که صد اشرفیت
رسد مادر است پس حضرت فرمود که از برادرش زوجه مانده است
گفت بلی حضرت فرمود رسد زوجه ثمن است که هفتاد و پنج اشرف^{یت}
پس حضرت فرمود که از زاده برادرش بالغ است آن زن گفت بلی
آنحضرت فرمود که رسد هر برادری و اشرفیت و رسد ثوبت
اشرفی است ثوبت حاضر گرفته بر و آن زن رفت و حضرت سوار شد
مسئله دوم دامبری به مگویند و شرح است که آنحضرت
در منبر کوفه بود پس مردی بر سر پا ایستاد و گفت یا امیر المومنین
بددستی که شوهر دختر من مرده است و رسد او از من و کانت شو
هرش ثمن است و شمع داده اند پس سؤال از ثوبت که انصاف را حضرت
فرمودند که دود دختر از داماد ثوبت مانده است گفت بلی حضرت فر
مود که ثمن نصیب او شمع است پس طلب رفت سوای این مکن **حضرت**
استاد نورالله مضعه فرمود در این مقام که این دو مسئله را اگر
چه آنحضرت در بدیهیه از اعجاز فرموده لیکن محمول بر ثقیب است

این دو میراث بطریق سنیانت که شرح قاضی کوفه کرده بود و او
حضرت اول مغرول نموده از فضا و باز بعد از هفتاد و پنج روز بسبب
بجاج و الحاح مردم مان که او را میخواستند و میکشند که عمر را او
نصب کرده و عول و غضیب را او در میراث قرار داده و ماسنت
او را بر هم نمی زنیم انحضرت لا علاج دید که فتنه میشود او را منصوب
کرد **و دیگر** آنکه حضرت جمیع اخاث بنی ادم را از هند و شام و روم و
فرنگ و فرس و حبش و روسنا همگی را میدانست و خطوط یونانی
و سریانی و معطلی و عبرانی را نیکو میدانست و خطا کوفی را انحضرت
تغیر داد بنحط نسخ و ثلث که الحال همه در میان مسلمانان و در خواب
تعلیم این مقله که اسناد باقوت معنوی است و این مقله تعلیم باقوت
نمود و او نوشت **و او** که در روزی که شهر باقوت بنزد جرد
بن شهریار و اباساری عجم بمیدینه او رددند و خلافت عمر ملعون انخرا
مزاده شهر باقوت را بمجلس طلبید و یک یک از صحابه را بروی کرسی
بیکر دو بر شهر باقوت عرض میکرد که هر کس را که میخواهد او را برسد
غنیمت انصحا به بگذارند شهر باقوت این از انصافی عصمت خود دانست
که او را در مجلس مروان طلبیده اند و مردم را بر او عرض میکنند

بلغت مجوسی خسرو و پرویز جد خود را نثرین کرد که چو انامه پلغمبر را
پاره کردی و مسلمان نشدی که سبب بندگی ما شده و ما را ذلیل
کردی پس گفت دیم پرویز که فاغدش که من به بندگی گفتن یعنی پروی
پرویز سپاه شود که کاغذ را پاره کرد یعنی پیغمبر ص و من بندگی افتاد^م
که او را بنید حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که نژاد شما
نداد بلکه نثرین کرد پرویز را و غضب ملعون فرو نشاند حضرت
امیر المؤمنین ع بلغ پهلوی پرسید از شهر بانو که چه نام داری گفت
شاه زمان حضرت فرمود سمیت بل شهر بانو و او را عقد کرد بانام
حسین ع و دیگر فرمود مرد اصفهانی بنخدمت آنحضرت رسید
و آنحضرت بعد از مفا لات چند فرمود که اهل اصفهان پنج خست
در ایشان نیست **اول** سخاوت **دوم** شجاعت **سم** امانت **چهارم** مرو^ت
پنجم دوستی اهل بیت امرد گفت با امیر المؤمنین زیاده از این
بگوئید آنحضرت بزبان اصفهانی فرمودند اودت این دس
یعنی امروز این بود البست و همچنین بساعراخان منصرفه نکلم
نمود با اهلش و خلفای ثلثه لعنهم الله مکرو در مهالك پناه بان
حضرت میبرد و مشکلات مسائلان ایشان را حل میکرد تا آنکه ملعون

عمر هفتاد مرتبه انملعون گفت لَوْلَا عَلِيٌّ هَلَكَ عَمْرٍو چون بیان این
 اقوال طول دارد بیک سوال اکفایه نماید **مسئله** که روزی سه
 نفر آمدند نزد عمر گفتند یا امیر المومنین ما سه نفر شریکیم و
 هفده شتر خریدیم یک دینق نصف شتر میبرد و دیگری ثلث و
 دیگری ^{بیشتر} شتر را و حال که هسته میخوایم بکنیم شتر را پاره میبا
 کرد تو حکم میان ما بکن عمر چون این سخن را شنید مانند خرد کل
 رفت بلکه ناگوشهایش در جواب در ماند نگاه بمحضار مجلس کرده
 در حاف مثل او بودند سرها بر انداختند و دم نزدند بلکه دم نیز
 بخینایند عمر برخاست بخدمت حضرت امیر آمد و گفت یا ابی
 الحسن بفرما در بر من و حال حل این مسئله را بکن پس نظر این جماعت را
 کرد آنحضرت فرمودند که این سه شتر را از بیك المال
 طلبید داخل الشتران کرد ^و ~~بیشتر~~ شتران ^و شتر بود بیک شریک
 و از آنزده شتر ماند ثلث آن ^{بیشتر} بود بیک شریک داد ده شتر ماند
 نصف هجده شتر نه شتر ماند بود بیک شریک داد یکی ماند از راه
 بیك المال فرستاد حضو و مجلس همه بکبر گفتند عمر گفت یا ابی الحسن
 مباد روزی که تو در میان نباشی و مباد که روزی که من نباشم و مباد که

تسع

تسع
شتر

کنیم ^{دش} عبا آنحضرت بر همه امت نماز پاست و هرگز نماز ننجسد و سائر نوافل از
فوت نشد و حادث همدانی گوید که در لیلۃ الحرام حضرت سوار بغله
شهاب بود و زرد پوشیده بود من در عقب سر آنحضرت بودم و میستم
آنحضرت با نصد و هشتاد بکیر گفت و بکیر یک ذوالفقار بکار
میبرد و بر یک ضرب سه نفر را میکشت و هزار رکعت نماز مقرر می
خود را ادا می نمود هشتاد شب و نماز صبح را بطریق خوف ادا کرد
و سواره بود و شبی ^{و روزی} بر آنحضرت داخل نشد که حق الله و حق الناس را
از خمس و زکات و سایر حقوق در ذمت که ادا ننموده باشد ^{بعضی} خصا
هر صفتی و خارق عادی که با حضرت رسول بوده با او بود و اسبنا
و میراث رسول خدا ص از عتنامه و عصى و ردای و انگشتر و درده
و نازبان و کلاه و پلسان و نافه غضبنا و اسب و ذوالجناح و جمال آنحضرت
که بعفور نام داشت و خود و شمشیر و صفهای آسمانی و هفتاد
دو اسم اعظم و علوم الاهی و علوم عربیه و علم ماکان و مابکوه
الی یوم الضمه با او بود و اضافه بر او عطا نمود عسای ادم و زک
شعب و مجموعه هود و سپر ادم و بد بضا و عسای موسی و انگشتر
و نایح سلیمان و نابوت سیکنه و زره داود و پیراهن ابراهیم

وصحف وثور بنه وذبورد وانبخل وحن داوود و میراث جمیع پیغمبران
ناحی صاع حضرت یوسف ع و ثراذ و وکیل شعبه و ذلك
بؤنیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم **معجزات** انحضرت از
هد و احسان مجاوز است از انجمله مقبول بمنی را زنده کرد و در
خدمت انحضرت بود تا زنده که فوت در صفین شهید شد
و بر گردانیدن افتاب دو مرتبه و سنن حضرت موسی است
که در حین رفتن صفین از زمین بدر آورد و آب از جوشیدن نرفت
و لشکر او سیراب شد **فصله** از ابیات قرآن بسیار است و ترتیب
ایه است که اهل سنت علیهم السلام بر این ثقیان دارند و بعضی از آن
ابیات را بیان مینماید **ایه** اِنَّمَا وَلِیْکُمُ اللّٰهُ **ایه** بِاٰیٰتِهَا الرَّسُوْلُ
بَلَّغْ **ایه** مَبَاهِلَهُ **ایه** اِنَّمَا اَنْتَ مُنذِرٌ **ایه** وَفَقَوْهُمْ اِمَامٌ مَّسْئُوْلٌ **ایه**
ایه مَنُوْرَه **ایه** اٰمِنُوْا اَتَقُوْا اللّٰهَ وَکُوْنُوْا مَعَ الصّٰدِقِیْنَ **ایه** وَاعْتَصِمُوا
بِحَبْلِ اللّٰهِ **ایه** وَمَنْ النَّاسُ مِنْ بَشَرٍ **ایه** وَکَفٰی الْمُؤْمِنِیْنَ الْغَنَالُ **ایه** فَالْیَوْمَ
الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا یُحْکَمُوْنَ **ایه** اِمَّ حَسْبُ الَّذِیْنَ اٰجَزُوْا السَّیِّئَاتِ **ایه** وَالسَّابِقِیْنَ
السَّابِقُوْنَ **ایه** بِاٰیٰتِهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا اِذَا نَا جِئْنَا الرَّسُوْلَ **ایه** وَ اِذَا الْفَوَاحِشُ
الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا **ایه** اَفَنْکَانَ عَلٰی بَنَیْهِ **ایه** اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا

الصالحات سيجعل لهم الرحمن وُدًّا **هـ** من المومنين رجال صدقوا **هـ**
اهذا الصراط المستقيم **هـ** وادكعوامع الراكعين **هـ** الذين ينفقون
أموالهم بالليل والنهار **هـ** واسئل من اسئلنا **هـ** يا ايها النبي
حسبك الله **هـ** كفى بالله شهيدًا **هـ** هذان خصمان **هـ** ان الذين
لا يؤمنون بالآخرة عن الصراط لنا يكون **هـ** افن كان مومنا
كن كان فاسقا **هـ** والذين امنوا بالله ورسوله اولئك هم الصديقون
ان الله هو مولاه وجبريل **هـ** يوم لا يخزي الله النبي **هـ** اولئك هم
خير البرية **هـ** ونواصوا بالحق ونواصوا بالصبر **هـ** فاستوى على
سوف **هـ** المراحب للناس **هـ** وشافوا الرسول بعد ما بين **هـ**
ويؤث كل ذي فضل فضله **هـ** افن يعلم انما اليك **هـ** فانقلبوا **هـ**
بنعمة من الله **هـ** في بيوت اذن الله **هـ** لا تخرموا طيبات ما حل
الله **هـ** واجعل لسان صدق **هـ** والحصر ان الانسان **هـ** لان الذين
سبقت لهم منا الحسنى **هـ** ولنعرفنهم في حق القول **هـ** من جاء
بالحسنة **هـ** فاذن مؤذن **هـ** في مفع صدق **هـ** وما ضرب ابن
مريم **هـ** ومن خلفنا امة **هـ** ولعنها اذن واعية **هـ** والذين يؤذون
المومنين والمنافقات **هـ** يقولون امنا بالله وبالرسل **هـ**

هو الذي خلق من الماء لبشرا **ا** واولوا الارحام بعضهم **ا** اليوم
اكمل لكم دينكم **ا** واذان من الله **ا** طوبى لهم وحسن مآب **ا**
واما فذهب بن بك **ا** بينهم ما برزخ **ا** ونادى اصحاب الاعراف **ا** وترعنا
ما في صدورهم من غل **ا** اجعلنا ثم سطاينة الحاج **ا** انما يريد الله لينهب
عنكم الرجس **ا** هل **ا** واقام الصلوة واؤا الزكوة والموفون **ا**
بعهدهم **ا** ومن يطع الله والرسول **ا** اشققتم لانفذتموا **ا**
ليس البر بان ثابوا البيوت **ا** خراؤهم عند ربهم جنات عدن **ا**
اذ انا جئتم الرسول **ا** فل هذه سبيلي ادعوا **ا** هو الذي ابديت بنصره **ا**
فلما سئلكم من اجر **ا** واذكروا نعم الله عليكم **ا** فلما يكون ان ابدله **ا**
سئل سائل في اعدائه **ا** اليوم ينس الذن كفى **ا** ولقد
صدق عليهم ابليس **ا** وسيعلم الذين ظلموا **ا** يحسدون الناس
ا ولقد عهدنا الى ادم **ا** فاوحى الى عبده **ا** والنجمة اذا
هوى واحاديثي كه متفق عليه عامة است بله جميع مسلمانا ه
نا غلات وخوارج نيز فابلند وانخذيت الكفافي نمايد از برای سمل
نا حجه بوده باشد بکوسال پرستان والعافل بکعبه الاشاده **ا**
خبير **ا** ختم فديري **ا** مودت **ا** منزل **ا** طاهر **ا** جنانه **ا**

مسد الإواب **ح** النجوة **ح** البراءة **ح** الافتخار **ح** الفضا **ح**
البسعة **ح** المواخاة **ح** حب الأربعة **ح** حديث فضائل **ح**
الولاية **ح** دسوخ الأيمان في قلبه **ح** خاصف النعل **ح** لحك
لحي **ح** أنا وعلى من نور واحد **ح** أنا مدينة العلم **ح** أنه أقرب
الناس إلى رسول الله **ح** استفسار العمر في أمر الخلافة **ح** الأعا
ح الرأس **ح** الآثار **ح** المولى **ح** حديث الأخوة **ح** حديث
النور **ح** السلم الشجرة **ح** اللوا **ح** المنافع **ح** مخاطبه بامير
المؤمنين في عهد رسول الله **ح** ببيعة الرضوان **ح**
المارفين **ح** المباهلة **ح** الفاسطين والتاكين **ح** اشتبا
الجنة **ح** المعراج **ح** خطاب الله تعالى في لغة على **ح** الأخراب
ح ضربت على عمرو بن عبد ود **ح** بدر **ح** أحد **ح** مكشوف
على العرش **ح** التزويج **ح** عليه **ح** رد الشمس **ح** السعادة
والشفاعة **ح** ملك في صورة على **ح** أصحاب الك **ح** أنه
مع الحق **ح** الكمال الدين وتمام النعمة **ح** الخوارج **ح** يوم الحيل
ح طلاق عاليه **ح** الشورى **ح** وصف شيعة كثير **ح**
فضيب **ح** العمود **ح** فسيم الجنة والنار **ح** سفينة الكوش

در فوک **حد** مواخاة الملكة **حد** اعلم الناس **حد** القمى **حد** نوم اش
حد بیان خب علی **حد** بیان بعض علی **حد** بیان من اول من **حد**
يعرف ولد الزنا بغضه **حد** انه فضل الاوصيا **حد** اول من **حد**
القبلة **حد** سبغه اسلاميه **حد** فصب باقوت **حد** مولوده
حد خلافة الائمة عليهم السلام **حد** المهدي من ولد **حد** الرب
حد ايمان **حد** نفص كوكب **حد** رسوخ الايمان في قلبه **حد** سيد
المستلين **حد** امم الفران مع علي **حد** انه افضل الاصحاب **حد** انه
خير البرية **حد** علي خیر البشر **حد** الزير ووجه يوم وفات
النتی صلی الله علیه واله وخاطبة بالخليل وهر بك ادين احاديث
بچدين طريق واقع شده كه حق تعالى حق را بر زبان ایشان جاری
ساخته **حد** که بشافعی ملعون گفتند که امیر المؤمنین ع قهجو کن
شافعی این رباعی را انشا کرده علی جبه جبهه **حد** فسیم لنا ولجته
وصی المصطفى حقاً **حد** الإمام الإئس واجته **حد** وكفت این در
جنب فضيلت و بزرگواری او هجو است **حد** كل شيعان كراء
انحضرت وصاحبان سر و از جمله مریدان کامل و بندگان است
ولايت نشان بودند که با اصطلاح فلند دان هفده مکر بسته

میکوبند سلمان فارسی: ابوزر غفاری: مقداد بن اسود: عمار
بن یاسر: جابر بن عبد الله: خذیفه بنانی: ابویوسف انصاری:
قیس بن سعد: مالک اشتر: سیم ثمال: نوف بکالی: کبیل بن زیاد:
نخعی عمرو خدای: حارث همدانی: خزیمه ماشاب: قیس هلالی:
محمد بن ابی بکر: و بروایت دیگر رشید بصری سهل بن حنیف
حجر بن عدی: نیز داخل شدند و بروایت دیگر هفده امرایان
طریقند سلمان فارسی: ابوزر غفاری: مقداد بن اسود: کند
حابر بن عبد الله انصاری: مالک بن اشتر نخعی: اولیس فرزند:
محمد بن ابوبکر: منبجی حجر بن عدی: الکندی: عربی بن هانم:
طای عمر بن حنظل: عروث المودی: عمار بن یاسر: الجندی: صع
صعه بن صوحان: العبدی: عامر بن واصل: کنانی: احف بن قیس:
منبجی حارث بن قدامه: سعدی: خالد بن معمر: قدوسی: **خلج جهان**
در وجه شریف آنحضرت چهار تازیانه انداخته در محبت امرا ط کردند و او را قدر
داشتند که ایشان را غلام میگویند و اینها بر پنج فرقه شدند اول را مفوظه گویند و ایشان
نمایند که حق تعالی واکند ایشان را بگویم ۴ مثل قسمت ارزاق عباد و صاحبانشان
در اختصار عباد که بیزه امور مرصه خواهند کرد و پای و بنمایند و خدا در آن دفع

نیست ددیم را سبایه مگویند عبد الله بن سبا از سیران با مختص
آنت آنت یعنی انت الاء و از ان حضرت کریمت و بسا آمد این
یعنی امیر لشکر بفرستاد و برخی از اصحاب او را بگرفتند و او را
آوردند و آنحضرت فرمود تا کوریکندند و دایمجا الت کش کردند
ایشان را بسوزانیدند و ایشان میکشند که بغین ما زباده شد
که تو خدای ما را با الت میسوزانی و چون آنحضرت را کشند
گفتند او نمرده است بلکه زنده است و در برابر است و رعد او
است و برو تا زبانه او است و دشمنان را خواهد کش و آنکه این
ملج او را کش علی نبوده است بلکه شیطان بسورت علی شده بود
بود و کشته شد سیم را غرابیه گویند و ایشان گویند خدا
جبرئیل را بعلی داد و او بخلط در نزد محمد رفت از آنکه محمد بعلی
مانند غراب که بغراب ماند و استغفر الله لعنت کنند جبرئیل
را که صاحب است که وی رسالت را از محمد و علی برد چهارم را
شریقیه گویند خدا بر بنی و علی و فاطمه و حسن و حسین فرو
آمد و ایشان الهند پنجم را نیز گویند خدا در علی فرو آمد
و علی الهت و طایفه تجمیست تا بلند که مراد سلیمان و مقداد

ابازر و عمار و عمرو بن امیه ضمیری باشند گویند این پنج نفر
 موکلند بر مصالح عالم از جانب علی که او الهست و اول این بود
 بمقدیمه در بصره واقع شد که هفتاد نفر از بطن که از طایفه
 هنوط باشند آمدن و گفتند بزبان هندی کنهائی حضرت
 فرمود که من خدا نیستم بنده خدایم ایشان قبول نکردند حضرت
 ایشان را در چاهها کردار زد و دگشت و آنچه فلند را میگویند
 که هفتاد مرتبه سیر را کت و زنده کرد و او میگفت تو خدا
 بعد از آن ندا آمد از جانب خدا که کل عالم بنده منند گو این
 بنده تو باش **طایفه دیگر از طایفه** چهار دکانه تفریطا کردند و
 او را ناسزا گفتند و طایفه دیگر خفیف کردند او را ده
 مرتبه چهارم امام دانشه اند و کو ساله سامری را بر او
 نقدیم دادند و طایفه جلیله اثنی عشریه او را بلا فاصله
 امام دانشند بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله کثیر الله امثالهم محمد
 و اله الطاهرین **عده اندواج** فاطمه زهرا صلوات الله علیها
 بود چون اول تنبیدی زنان عالم در جئات بود حرام بود بر حضرت
 امیرم که زن دیگر بکند و این از جمله خصایص است و اگر

معاذ الله این کفر و زندقه است
 و ان شاء الله ای بی نیایانست و انکه
 شریک دانسته باشند

این حضرت کفو و همشیره نداشت در دنیا و بعد از فوت آنحضرت
حضرت امیر امامه بنت ابی الحاص که دختر زینب بنت رسول
الله صلی الله علیه و آله است خواست وصیت حضرت فاطمه^۳
و دیگران از اوج اولی بنت مسعود ثیمه بود و اسماء بنت
عمیس خیمه و امّ النبیّین کلابه و امر سعید بنت عروه و خیمه
که نام او خوله بنت جعفر بن فطس خیمه است ابی بکر ملعون لشکر
بجنگ مسلمه کذاب فرستاد و آن ملعون را کشتند و خیمه را
با سیری آوردند حضرت او را مسلمان نکرد و از او خواست و
بعضد خود را آورد و چهار نفر از اولاد حواریان را با هفتده نفر
از امّ ولد بودند **عزّا** الحسن و الحسن بن علی و محمد الاکبری
و عبد الله و ابوبکر و عمر و عثمان و جعفر و عبد الله و محمد
الاصغر و یحیی و عون و عباس و محمد الاوسط علیهم السلام و
انات زینب البکری و امّ کلثوم کبری و امّ الحسن و رطله البکری
و اتهانی و مسمونه و زینب الصغری و رطله الصغری و قیه
و فاطمه و امامه و خدیجه و امّ الکرام و امّ سلمه و امّ جعفر و حنا
و نفیسه که در صغر سن فوت شد و محسن و شعیف که سقط

شدند **پی** حسن و حسین و زینب کبری و ام کلثوم کبری از بنو لظاهر
صلوات الله علیهم و محمد اکبر از حنیفه است و ابو بکر مادر ایشان
ابلی بنت مسعود ثمیمه است و عباس و عثمان و جعفر و عبد الله
مادر ایشان ام النبیین بنت خرام^{بن} خا^{بن} لداست و یحیی و عون مادر
ایشان اسماء بنت عمیس است و اول زن جعفر طیار و برادر حضرت
بود و بعد از شهادت جعفر ابو بکر او را خواست و محمد از وی هم رسیده
و بعد از آن انملعون او را طلاق گفت و حضرت امیر^{بن} بعضد خود را آورد
و محمد او را و امام بنت ابی العاص که دختر زینب بنت رسول
الله است و ام الحسن و رمله کبری مادر ایشان ام سعیده بنت عمرو
است ایشان که نام بر دیم از زنان نکاحی اند و باقی اولاد مادر ایشان
ام ولدند و ام کلثوم را بجز و بعدی عمر ملعون بعضد خود را آورد
بمهر چهار هزار دینار طلا و مهر او را فرستاد و او چهار ساله بود
چون او را بر دامن خود نشانید ام کلثوم دست انداخت و دریش
عمر را گرفت و سپلی بر روی عمر زد عمر را بدامد و گفت از جهت بنی
هاشم است و بعضی گویند ام کلثوم کبری بود و هر شب جنبه بفرموده
امیر المؤمنین علیه السلام در پهلوی عمر خوابید و ام کلثوم تنها

میخواید مثل اسبه زن فرعون **ولایت** آنحضرت در مکه معظمه و مدینه
مشرقه بود و بخند و نهمه و بخار و کوفه و سوادان و خراب و جزیره و
موصل و حلب و انطاب و بخران و بن و طایف و مصر و قاهره و ثنیاء
و بصره و مدائن و ساباط و تکریت و جبل عامل و اهواز و شوشتر و
خبر و حویزه و فارس و بناد رود و ابجره و اصفهان و قم و کاشان
و پرد و طالقان و دیلم و فروین و ساوه و اسر آباد و تمام خراسان
و بلخ و مکران و کرمان و سیستان و هبایل و غزنین و هری و فرج
و مازندران و کیلان و ادبایجان و اردبیل و ولايت لران و کردان
و مردم بادیه و ری و شهریار و همدان و نهاوند و اهل روم و فرس
و تاتار و اروغ و فاطمین و دربای فارس و عمان و خا و سعدیه و
مسکد و الحسا و صحار و صفا و نبید و سبا و عدن و جدّه و فادسه و
نمروان و مدین و مداین و بخر از شام و بیت المقدس و بروشالیم و اردن
و انطاکیه و عسقلان و انکوریه و حص که بعنوان غصب و لدالتنا
معو به علیه اللغه بود و بانی ولایات در تصرف آنحضرت بود سلوک
آنحضرت چون زمان خلافت در قبضه افتد و فرمان فرمائی آنسر و در
نعدی و ستم علی بن عثمان لک برادر شیطان از اہوان و کوان

در گذشته بود تمام عمال و والیان او را از همه ولايات مغرول نموده
بغیر از پادشاه بمن که او مؤمن و شیعه بود و اکثر دوزها در بازارها
میکردید و نازبانان خود را بردوش مبارک خود گذاشته بود و مردم را
نصیحت کرد و از عذاب حق تعالی میترسانید و نواز و وکیل و کرمرد^{ما}
درست می نمود و حد و دالله را جاری می ساخت روزی غلام سپاهی^۱
برای دزدی فرمود و بر منفلان سیاه دست خود را برداشت و از دار دست او را بریدند
الاماده بیرون آمد و کمر به میکرد انحضرت را دعا میکرد که مرا از
عذاب الهی نجات داد کسی که امام زمان بود مرا از عذاب الهی نجات
داد کسی که پیشانی او سفیده است یکی از اصحاب این را شنید بخدمت
انحضرت آمد و عرض کرد که این سپاه شما را مدح میکند با آنکه
دست او را بریده اید حضرت سپاه را طلبید و دست بریده او را
بجای خود گذاشت و دست او فی الحال بحال اول معاودت نمود
ببرکت دعای انحضرت صلوات الله علیه و علی اولاده الطیبین^ص اطال^ه
غزوات و جهاد انحضرت بعد از وفات حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله بیست و پنج ساله سه ماه خانه نشین بود در مدینه
بود مشرفه و خلافت ظاهری وی چهار سال و نه ماه بود و حق

اول آنحضرت جنگ جملست که آنرا فئال ناکثین میگویند برای آنکه طلحه
و زبیر نکت عهده کردند و عایشه غدار را برداشتند بصره رفتند
و عامل آنحضرت را پیر و نکرده بصره را منصرف شدند و نفاق خود را
ظاهر ساختند و عایشه بر سر تلوک سوار بود که آنرا عرب جمل
گویند و اصحاب آنحضرت هفتاد بار سر عایشه را پی کردند و ابلیس
ملعون باز سر آورد و عایشه سوار شد **س** کتابت حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام بسوی عایشه اما بعد بدرسنی که بنویرون
آمدی از خانه خود در حالی که عاصی شدی بخدا و رسول او و طلب
میکنی امیر ^م را که آنجهاد است و حرب و جنگ را از تو و زنان دیگر ^{قط}
کرد اینده و گمان نوائست که میخواهی اصلاح کنی میان ما پس خبر ده مرا که
کی که زنان لشکر کشتی میکردند و سردار سپاه میشدند و گمان نوائست
که طلب خون عثمان میکنی و عثمان مردیست از بنی امیه و نوزنی
از بنی ثمیم بن مره و هشتم میخورم بجان و عمر خودم که عارض ساختنی
بر خود بلار او بارد و دش خود کردی معصیت را و آنچه تو مرتکب کنای
ان بزرگتر است از کنای کشندگان عثمان و بخشم در بنامدم تا آنکه مرا انجشم
اوردی و بجوش در بنامدم تا آنکه مرا بجوش در بنامدی پس بترس

ایعایشه و برگرد منزل خود و نجانه خود بنشین و السلام **جواب** عایشه ملعونه
ای پسر ابوطالب کار از عتاب بدر رفته و من با طاعت و فرمان برداری
تو هرگز داخل نمیشوم پس هر چه خواهی بکن و هر چه از دست ابدت بگذرد
مکن پس محمد ابا بکر را فرستاد که برو خواهرت بگو که ازین غش و
فریبی که از تو صادر شد اسلام را خراب کردی دست بردار و اگر نه
تو را طلاق میگویم محمد آمد که فائده نکرد و عاقبت انملعوف را طلاق داد
و جنگ در گرفت آنحضرت محمد حنیفه را فرستاد که برو شتر عایشه را
بپیکر محمد چون رفت بنیضه سر راه بروی گرفتند و او نتوانست که بر
عایشه دست بآید برکت آنحضرت امام حسن را فرستاد و آنحضرت آمد
و شتر عایشه پیکر داد و دولت او را سر ازیر کرد و او را گرفت چون برکت
بخدمت آنحضرت آمد محمد حنیفه خجل بود بمحمد گفت ای پسر زنده دل یکی
مباش که بر عایشه دست نیافتی تو فرزندی و حسن تو نزد رسول خدا
ست در این تفاوت بسیار است پس حضرت امیر المؤمنین عایشه
را طلاق گفت و عامه ملاعین بر این معنی اتفاق کردند امامی گویند که
توبه کرد و چندان بپشیمند که لیث ناکو در شد و این معنی اصلی ندارد **افزار**
عایشه بتقصیر خود زنجیری در ربیع الا برادر از جمیع بن عمر نفل

کرده که گفت روزی عایشه را ملاقات کردم و پرسیدم که کی بودی
سیر من مردم نزد رسول خدا ص گفت فاعلم علیها السلام جمیع گفت سؤال
من از زنان نیست گفت فاعلم علیها السلام وجه منع میکند مرا و باز می‌د^{ارد}
ازین که نکویم بخوشد و بخوشد که اگر روزه باشم و برپا ایستاده باشم
و بحق آنکه جان رسول خدا ص در دست اوست که همین است که گفتم
جمیع گفت چه برین داشت تو را که با او کارزار کردی پس عایشه رو
یا کرار سر خود و بروی خود گرفت و گریست و گفت امری بود که جا
شد بر من و مرویت که چون جنگ جل تمام شد سی هزار کس از فرزندان
خود عایشه بکشتن داد و بعد از گرفتن عایشه شاه جهان پنا عایشه
را فرمود داخل بصره کردند پس عمار و مالک اشتر رفتند نزد عایشه
بشمارت بجا رفت با ابا الیفضلان کی همراهت گفت مالک اشتر
عایشه گفت تو بودی که این کارزار در مصر که با عبد الله زبیر کردی
و او را بر خاک افکندی و میخواستی بجستی مالک گفت بلی و اگر نه این
بود که عبد الله مرد پیری نزدی بود هر اینه او را میکشتم و راح
میدادم مسلمانان را از دست او عایشه گفت مگر تو نشنیده قول
پیغمبر را که فرمود که مسلمانان را نمی‌توان کشت مگر آنکه بعد از ایمان

اوردند کافر شدند باز نا کنند بعد از آنکه محض باشند و با کسی را
بحرام کشته باشند مالک گفت با امیر المؤمنین بیکی از بن سهرجنی
که کفنی برای این خاطر او را می کشتم یعنی مرند شده بود پس مالک
این بیت را انشا کرد **سبح** عایشه لولا انی کنت طاووا **تکثیر** لا لعین
ابن اخطک هالکا **عشبه** ندعو او الرجال بحوره **باضع** صوت اقلونی
وما لیک **وله** نفر فوهم از دعائهم و غمه **جذب** علیه بالعجالة بارکاه
فجاء منی اکل و شبابه **وانی** شیخ له کن تماسکا **مقالا** امیر المؤمنین
علیه السلام در معرکه صفوف **فقال** ار اسنه شد زبیر بمعرکه رفت
آمد و مبارز طلبید امیر المؤمنین **م** بمعرکه رفت زبیر نرسید
گفت با امیر المؤمنین از شمشیر تو ایمنه گفت بلی و بعد از آن
زبیر گفت با ابا عبد الله چه برین داشت نور که این کار کردی
گفت خون عثمان انحضرت فرمودند که تو و اصحاب تو عثمان **تکشد**
پس واجبست بر تو که قتل عثمان را بدهید ولیکن قسم میدهم نور
با نخدای که نیست خدای بخرا و فرو فرستاد قرآن را پیغمبر خود
محمد ص ایا بادتی اید ان روزی که رسول خدا بنو گفت اما تو زود
بر او خواهی آورد و بروی خروج خواهی کرد و تو ستم کننده خواهی

بود بر او زبیر گفت خداوند ابلیخیر است ولیکن از خواطر من نرفته
بود که این را زود نرساید من او را می بر تو خروج نمی کردم پس زبیر
از معرکه برگشت عایشه گفت یا ابا عبد الله ثور اچه برین داشت که
برگشتی و چه دیدی زبیر گفت این را دیدم که خود را در موقف
و اسلام غی ^{خود بینا} شرک می بینم و من در حال ^{نشکاف} بیگانه و شک در امر خود بهم رسانیدم
پس صف را گشت و از میان لشکر بدر آمد و فرود آمد بر کوی از
بنی ثمیم پس او را ضیاف کردند و بمجواب رفت عمرو بن هریر حجازی
برخواست و سر او را برید و بخدمت حضرت آورد شاه جهان پناه
فرمود که کی بنوکشت که زبیر را بکشتی عمر و گفت بوقدا میری بوری
مادشمن بودا کشتم حال میگوی چرا کشتی حضرت فرمود تا کردن
او را زدند زبیر و فاطمه هر دو بجهنم رفتند و اما طحله در جنگ
بیری ناکهان بر مفضل او آمد و بر بپر ملحق شد و در وقت رفتن
میگفت که چون هیچ کس از اولاد ادم و صحابه رسول الله ص ضایع
نرا از خون من نبود که ندا کنم که کی مرا کشت **غروه** دیگر با ابا طهیر است
که لشکر معاویه علیه لعنه اند و این جنگ در صفین دو موضع است میان
کوفه و شام و او ملعون چهار صد هزار کس جمع کرده و بروایت

دیگر هفصد هزار نفر و هفتاد و شش هزار نفر بودند و عسکر ذفر اسر
انحضرت پنجاه و سه هزار کس و بر وایت دیگر نو ده هزار کس داشت
که اکثر ایشان سیزده ساله بودند و در شب این جنگ واقع شد
و انشب عرب ليله الحری می گفتند و وجه شمیمه است که هر چه
جمع هر است و هر که بر و سگ می گویند از کسرت لشکر شقاوت
اسرا نملعون غلظه و صدای آسمان و زمین را گرفته بود و در این
جنگ مالک اشتر سپه سالار بود و هاشم بن عبطه مشهور بمروا
علدار و او را مر قال گفتند برای آنکه شد و تلخ و جلد بود و در این
جنگ عبید بن جری زده پوشیده او جنگ کرد و خرمی بن ثابت ذو
الشهادتین زده پوشیده و جنگ کرد و در جنگ جمل زده پوشیده
و شمشیر و کمر نیت و لپشت سر حضرت امیر المؤمنین نماز نکرد
و مرد که حق ازین دو لشکر اسلام با کیت چون درین جنگ
عملاً با سر شهید شد خرمی دانست که حق با امیر المؤمنین است
زیرا که او رسول خدا مکرر دشمنی بود که میفرمود با عملاً بقتلک
الفیخ البایعیه و خرمی جنگ کرد تا شهید شد **الحوالا** اعمار
بن باسر در معرکه انجذاب بود و شش یا چهار داشت که زده پوشید^{سال}

که زره پوشید و بمیدان رفت و حربه کرد و در آن پیری فریب بسید و
چهل نفر با بجهتم فرستاد تا آخر بضریت ابوعاص و پسر از اسب و افتاد و
اورا این قوی سکسکی برداشت و با ابوعاص و پسر قراع میکرد و میگفت
من کشتم و او میگفت من کشتم عمرو عاص گفت والله که این دو نفر که
خاصه میکنند خاصه ایشان با الشاست و با لش میروند این سخن
معموبه رسید و عمرو عاص عرض کرد و گفت چه میگوئی جماعتی
که جان خود را فدای ما میکنند و از برای ما جنگ میکنند میگوئی هر دو
در الشند عمرو عاص گفت من میدانم که چکوی چه میگویم کاش
پیش ازین بر بیست سال مرده بود و آخر طعام عمار در دنیا جای
از شیر بود و رفت سوار شدن نوشید و رسول خدا صلی الله علیه و آله
داده بود که اخو دزن نوشیر است و احمد بن حنبل بهیقتی از صحیح
بخاری نقل میکند که عبدالله بن عمرو عاص پسرش گفت که کشید
عمار را و بحقیق که رسول خدا ص فرمود که میکشند عمار را فاشه
یا غیه عمرو عاص معموبه علیه اللغه گفت ایامی شنوی که چه میگوید
عبدالله انما لعوننا گفت همراه هر کس که آمده و هر کس که او را آورده
او کشته است عمار را و اهل شام هم نیز چنین گفتند و این سخن

بعلی ۴ گفت رسید پس فرمود ازین فرار رسول خدا ص فائز حمزه
علیه السّلام که حمزه با او آمده و احد بن جنبل این را در مستند خود
نقل کرده و درین جنگ از لشکر معویه لعنه الله سبصد و بیست و
سه هزار کس کشته بودند و درین جنگ از امراء المنضرب مالک
اشتر و خویمه و عمار و هاشم و اویس قرنی بشهادت مشرف شدند
و غزای دیگر المنضرب چون از ماجرای صفین و حکمین فارغ شد
دوازده هزار کس از لشکر المنضرب که عابدترین و فاضلترین
وفادی ترین همه مردمان بودند از دین بد رفتند و المنضرب را نا
ناسر افکند و گفتند تا کافر شدی بخدا که بحکم خدا رازی شدی
و حرب کردن تو با ما واجبست و از لشکر المنضرب جدا شدند
و بجانب کوفه رفتند و اگر دهان را خراب کردن و جمع کسیری را
کشتند و حضرت با چهار هزار کس بر سر ایشان رفت و حرف
نزد ایشان گفتند که علی علیه السلام بیاید تا با او سخن گویم
ابن عباس برکشت و از حضرت بمعرفه آمد و عبد الله بن کواله
که سردار ایشان بود یاد هنر بمیدان آمدند و بعد از آن
حضرت امان گرفت عبد الله نقل کرد جنگ معویه مصحفها را

بر سر نیزه کردند و فریب خوردن ابو موسی اشعری در حکم آنحضرت
فرمود که یا بن کواه ایما من لبثما نکفتم که اهل شام باشما مگر میکنند
شما گفتید نه باید ابو موسی برود و در این جا من تفسیر ندارم
که گناه شما را باشد این کواه گفت راست گفتی یا امیر المؤمنین
و باده نفر از اصحاب خود از دین خوارج رجوع کرد و باقی لشکر مشرکان
شدند و عبد الله بن وهب داسی و هر قوسی بن ذبیح معروف بنی
التدی بر نکشتند و آمدند بالشکر در نهروان نزل کردند در
هوالی بغداد و بعضی گویند رهوالی کرمانشاهانست و در
ایجا نیز آنحضرت ایشانرا موعظه کرد و هشتاد هزار کس از ایشان
برگشتند و گفتند التَّوْبَةُ التَّوْبَةُ یا امیر المؤمنین و از مشرکان
این شدند و بکنار رفتند و بقیه خوارج چهار هزار کس ماندند
و بجنک ایستادند و عبد بن وهب و هر قوس گفتند ما درین
حرب باقی میکنیم پس حضرت امیر این امر را ~~در خلاوت~~
فرمود هَلْ نَبِّئْتُكُمْ بِالْأَخْسَرِ مِنْ أَعْمَالِ الَّذِينَ سَعَيْتُمْ فِي الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا پس اثر حرب بلند
شد و از چهار هزار نفر لشکر آنحضرت نه نفر شهید شدند

و از چهار هزار و کسی لشکر خوارج نه نفر بدو رفتند و باقی کشته شدند و
از آن نه نفر ^{دو نفر} بجز اسنان رفتند و در زمین سیستان و تن کردند
و دو نفر کریمچه با عثمان رفتند که شهر جلفا و صحار و مسفداست
و هنوز بقیه از خوارج در اینجا باقیند و قوت بسیار دارند و
نفر کریمچه بمن رفتند و اولاد و اتباع ایشان مشهورند بارها
زیر و دو نفر کریمچه ببلد جوزیه رفتند و در موضع دیواز دکن
فرات وطن کردند و یک نفر از ایشان کریمچه بملوزن رفت لغلام الله
و آنحضرت دیگر حرب عظیم با کسی نکرد **عمر شریف آنحضرت**
شست و سه سال بود و مدت امامت اوست و سال بود و حکومت
او چهار سال نه ماه بود و وفات او در شب جمعه بیست و یکم ماه
مبارک رمضان سال چهل هجرت در کوفه واقع شد بموضع مرگ ^{شریف}
آنحضرت در ثل غراس که الحلال موسوم است بنجف اشرف و فاته
او عید الرحمن بن بلجم مرادی لغنه الله بود و شیب بدو دان با قضا
بنی اخضر ملعونه که زنی بود از طایفه الرباب با اطلاع اشعس بن قیس
کندی علیه السلام **و تابع بعد از شهادت آنحضرت صلوات**
الله علیه چون بر پا ضن ندس او حال نمود بنیان اسلام در هم

شکست دینای ایمان از هم ریختن و اساس صلاح و تقوی و خداشناسی
 از پای برداشتن و شیعیان و مومنان خاد و خفیف و ذلیل شدند
 و اعلام کفر و شقاوت و الوی به ظلم و عداوت نسبت با اهل بیت
 رسالت ص بلند شد و خلافت از جاده متابعت و محبت خاندان نبوت
 و ولایت بر پایان ضلالت و به کراهی و غواپن ال ابی سفیاد و آمدند
 و جمعه و امت و عامه ناس و کافه خلافت از صحابه و تابعین و رعیت
 و سپاهی و اکابر و اصا غریب و امصار از عرب و عجم و ترک و
 دیلم و بد و کاه شقاوت پناه معاویه و غاویه علیه اللعنه و الهام
 آوردند و تقرب با و جستند و از زیاد و آل مروان و پسر ابوسفیان
 بامامت و پیشوای برداشتند و بنی امیه لعنهم الله را خدا پان
 خود دانستند و عبادت ایشان را اختیار کردند و ابوسفیان را پدر
 مؤمنان و هند و ^{زن} و آل او را مادر مومنان و معاویه را خالوی مؤمنان
 و بنی زیاد را نائب وکیل خدای جهان گفتند و ایشان را امیر المؤمنین
 و خلیفه الله و خلیفه الرسول گفتند و طاعت ایشان را باطاعت
 خدا و رسول برابر داشتند و بد و سنی و محبت ایشان فخر و مبا
 هان کردند و خلافت همه معاویه و حرامزاده کر ویدند و او را پسندیدند

بانه ولد الزناد و حکومت و سلطنت منقّل شد مرند ان صحابه و تابعين
انها اينكه مانده بودند امر نمودند كه احاديث در مدح خلفائى
لعنهم الله وضع نمايند و سنايش كنند بنى اميه را و احاديث
در فضيلت و بزرگواري ايشان بسازند بعد از ان امر نمود خلافت را
كه امير المؤمنين و اهل بيت او را لعن كنند و دشنام دهند
و اقربا به بنده نسبت بامور ناشايست لاجرم عرب و عجم اينرا
قبول كردند و او امر و نواهي او را مطيع و منقاد شدند و جمه
اعراب و اعيان عجم و رئيسان بلاد و امصاد را بضر و شمشير
ابدا و رخوار درهم و دينار ذليل و خوار كرد ايندند و روس
منابر و مساجد و منارهاي هر شهر و قريه را بناسراي اهل
بيت رسالت و واج دادند و فرامين بعبال هر ولايت نوشت
كه در سمرقند و ايوانها و دروازهها هر صبح و شام و سحر و شب و
سهم المحضيت بكشند و هر كس متهم بدوستي ايشان باشد
بكشند و هر كس دشمني ايشان اظهار كند و عداوت نسبت
باهل رسالت نمايد او را معزز و مكرر رد دارند و صلوات و انعام
و وظيفه و جايزه و عطا پاي دهند و هر پيروي و رهجو اهل بيت

بامدح بنی امیه بگوید با احادیثی در فضیلت خلفاء ثلثه لعنهم الله بگوید
دهن او را پیر از زهر کنند و بهر پنی هزار درهم و بهر حدیثی هزار دنیا
بدهند و خلق دنیا باین اعمال شنیع و اعمال بیج اقدام نموده نصر
بد نگاه خدا بان خود جستند و در روز یور یافتند و بهیمت و رفت
و شریع مؤمنان را فریب نه صد هزار کس کشتند و در ایام شقاوت
فرجام انملعون خلق بسیار از زنان و اطفال و دعا با پامال سم
سوران لشکر کشتند و خانهای بسیار را سوزانیدند و خراب
کردند و شدت تضییع بجای رسید که اگر کسی خواستی اسم علی را
بر زبان جاری سازد و با کسی بگوید بعد از آنکه با شخصی که دوست
بوده و او را شیعه میدانسته بخانه او می آمد و در زیر زمین میرفت
و او را نشه های مغالظه میداد و فران در میان مینه ها که ستر او را
ناشن نیکند و سر و گوش میکند است و نام مبارک آنحضرت را میبرد
و علی هذا القیاس ببینید که حال مردم در اترمان بچه طریق بوده
و این بدعت شنیع مدت هزار کم پنجاب ماد در میان مردم مانده
مشهور است که در ایام کفر انجام ملوک بنی امیه مردم خازر
افلادی هر یک ازین دولا پت دوزی هزار اشرفی بجمال خود

دادند و لعن نکردند و اهل اصفهان و استرآباد و خراسان هزار
ماه تمام ناسرا گشتند و از سلاطین بنی امیه عمر بن عبد العزیز نا
سرا نکشت و مرد ما نرا منع میکرد از برآی اهل بیت گویند و مو
جزه که در میان مردم مشهور است شیعیان و حکام و نادانان
انومان این افسانه را از کتب سیر و تواریخ جمع کرده اند و عو
الناس چون اینرا شنیدند رغبت بکشیدن این افسانه نمودند
و فدری و فکر ترا اهل بیت افتادند و درین امت سه مرتبه خلق
بجدا کافر شدند و از دین برکشند یکی در امام خلافت کوساله
سامری که عمر علیه اللعنه مصدر خلافت و باعث هلاک امت شد
و خلافت^{دظن} از بنی او رفتند و اینست که هنوز میروند دوم در امام شقا
فرجام معویه علیه اللعنه و الهاویه فرعون این امت که خلافت او را
پرسنیدند برای خود ظلا که در اش میکرد سپیم آنکه عرب جمعیت نمو
دند و قتل امام حسین را اختیار کردند و خلافت رضا باین امر دادند
و خلافت را از میان بردند و اینست که هنوز میروند ^{شی} عرب انجیر کرده
دو عالم کس نکرده است از بنی آدم ^{ذکر سلطنت} امرمان علیه اللعنه و
آلئیران چون فرزندان زاینه معبد بغلاده امور حکومت و سلطنت

شد چنانکه از احوال خسروان مال املعون بیان میکند که متغون علیه امت
واملعون اول کسی بود که در اسلام خلافت ناحق را بجای خود شمشیر گرفت
و اول کسی بود که بظاهر زنا کرد با ذات الفلانة زوجه زیاد زیرا که
زیاد او را طلاق داد و معویه او را در عقد نکاح در آورد و اول کسی
بود که اهل اسلام را غارت و اول کسی بود که سر بن عدی و سائر مسلمانان
را بر سر نیزهها کردند و برای او برد و اول کسی بود که سب و ستم امیر
المؤمنین هلال دانت و اول کسی بود که احادیث نهیست بر اهل بیت داشت
و وضع کرد و اول کسی بود که فاطمه صلوات الله علیها دانت ببدی داد
و حرفهای نالایق گفت و اول کسی بود که لشکر بر مسلمانان فرستاد
و مثل خمالک بن قیس را با سه هزار کس و زیاد بن امیه با صد و پنجاه هزار
کس و یسید بن در طائفا با چهار هزار کس با طراف جهان فرستاد تا هر کس
شیعه باشد بکشد و او کسی بود که سعی صفا و مروه را سواره کرد و او
کسی بود از سلاطین که شایب بنده نمود و اول کسی بود که میل بخوردن
یکل کرد و از احلال عانت و اول کسی بود که بپند و پر و مکر کتابت یافت
و اول کسی که پیشه با کاسره و فراغنه نمود با کاسره و فراغنه نمود
و پساو و فخرمانان باز داشت و اول کسی بود که جلا دمقرر کرد

کرد و اول کسی بود که بموت مسلمانان شهادت نمود و امر نمود مردم مشا
بموت علی عجل کردند و اول کسی بود که بقتل وخت و بقتل و شیرا
بجارت نام نهاد ثابثان میساختند بسایر بلاد میردند و میفرستادند^{خند}
و عوض آن مناع می آوردند و اول کسی بود که اسیر مسلمانان را فرو^{خت}
و اول کسی بود از سلاطین که زندان ساخت و در مسجد مقصوده سنا^{خت}
و اول کسی بود که خاجه سرا پان باز داشت و اول کسی بود که ریش را
تراشید و شار بر آگذاشت و از بدعت انملعونست که اهل روم تراش
میزنند گویند تکلثو کذاشتن را نیز معاویه احدث نموده است
بعضی گویند که دستم ریش دشاخ داشته عبارت از تکلثوست و
طایفه جلیله فرزلباش میگذارند و این قول بصحت اقرب است از اول
و انملعون اول کسی بود که دفتر اوضع کرد و قاعده مضر دمن^د ذالک
قرار داد و اول کسی بود که خطبه را نشسته خواند بجهت مہمن و عظم
شکر و اول کسی بود که مسجد پیغمبر را از اساس اول بزرگ نکرد
و از اجزای ساخت و منبر بزرگ کرد و اول کسی بود که اسلحی افبیکان
بخود نمود و زباده بن ابیہ را برادر خود خان و اول کسی بود که مرند
صحابه را مضر کرد مثل ثمره بن جندب و براء بن عازب و زید بن

بنادقم و غیبه هر که احادیث در مصنف حضرت امیر المؤمنین ^ع را وضع
کنند را احادیث و کویته و روزی ندی فرستاد بنزد ابوهریره یعنی
پدر کربه که حدیثی طرح کن برای من تا اهل شام مرا اعتبار کنند او رفت
در سر منبر و گفت شنیدم از رسول خدا ^ص که گفت معاویه خالوی
مؤمنانست ازین چندی گذشت ابوهریره ملکی از طایفه بامردی
بشراک سبزی کاشته بود و بیازار سنی آورده بود که بفروشد و آن
سبزی کسافت بود و کسی نمخرید اما ملعون حدیثی ساخت و گفت پیغمبر ^{خدا}
^ص دو فتنی که فتح مکه نمود این سبزی را تعریف کرد و فرمود که هر کس بخرد
و بخورد این سبزی را او شفاست و برکست و مردم اینرا شنیدند
النسبیه باقیمت اعلا خریدند و درهم و دینار ز یاد از حساب و شما
داد اند و ابوهریره رسید شریک خود داد این جنی معاویه رسید فرستاد
با و کذبینی نور انجا که بما لا یملح و روغن کجا و کی پیغمبر تعریف
این سبزی را کرد و گفت دو است جواب فرستاد که در روزی میگفت که
معاویه خالوی مؤمنانست و بعضی کویته برنج بود و این ملعون ^{او} کسی
بود که انحراف یافت فرانی نمود و ایتر که در مدقت عبدالرحمن بن ملجم
نازل شده و ابهر در فضیلت امیر المؤمنین ^ع نازل شده بود لغیر

داد وایه مذمت داد در شان آنحضرت و ایه مدح او در شان آن ملعون قرار
داده و روایت کرده است سید مصطفی در هاشیه کتاب ^{بجای} نظر کرده
از عبد الجبید بن ابی الحدید در شرح فتح البلاغه که معاویه صد هزار
درهم فرستاد از برای سمره بن جندب که این ایه را در باب عم که در ^{مذمت}
ابن ملجم نازل شده و بعضی از مفسرین گفته اند که در باب معاویه نازل
شده و من الناس من یحبک قوله فی الجوف الذی یشهد الله علی ما فی
قلبه وهو الذی الحضام و اذا اتولی سعى فی الارض لیفسد فیها و یفک
الحرب و النسل و الله لا یحب الفساد و این ایه را در باب ابن ملجم
بگوید و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و الله ذو
بالعباد و ثمره قبول نکرد معاویه و بیست هزار درهم فرستاد قبول
نکرد سید صد هزار و درهم فرستاد قبول کرد و ایا فراتر از این نظر کرد
و عامه ملاعین گویند که معاویه مشتمد بود و آنچه کرد حق بود
و اگر خطا کرد باز بگوید ^{او را} از فضل برادرش سلطان عثمان
هفده سال امامت شام را کرد و سلطنت او منفرد بر آسه نو
زده سال و سه ماه بود و بعضی گویند بیست سال بود و در سنه
شست هجری بجهنم رفت **فصل** ^{بن} معاویه ملعون بحقیقت امیر المؤمنین

۴۴ این مرد و پسر در مناف از عبدالله بن عباس کندی روایت میکند
که معاویه به هجر کرد و آمد بمدینه و اصحاب رسول خدا ص بر دور او
حلقه زدند پس معاویه دست بران عبدالله عباس زد و گفت ابا
مراحق و ابا یسئم ما بر خلافت از پسر عم تو این عباس گفت چرا گفت
از برای آنکه عثمان پسر عم را کشتند و میراث امامت بمن رسید
عبدالله گفت نه عمر خلیفه مقتول بظلمت اگر چنین است پسر عم
از تو و ایت بخلاف برای آنکه پدر این پیش از پسر عم تو کشته شد
این عباس چون اینرا گفت معاویه دلخپش شد و رو کرد بسعد بن ابی
وقاص و گفت ای سعد تو نیز آنکی که نمیشناسی حق ما از باطل با ما باش
بر ما سعد گفت بدرستی که من دیدم که ظلمت و تاریکی فرو گرفت روی
رفیق را و بدرستی که شنیدم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
بعلی علیه السلام که تو با حقی و حق بائی معاویه گفت کسی از غیر تو اینرا
شنیده است گفت اسلم معاویه برخواست و مردان برخواستند و آمد
داخل شد بر امه سلمه پسر ابدا کرد معاویه و گفت یا ام المؤمنین بدرستی
دروغ گویند بسیار شدند بر رسول ص بعد از او و همیشه میگویند
که پیغمبر چنین گفته سعد حدیثی میگوید و کلامش اینست که تو شنیده

و میگوید که رسول خدا ص بعلی گفت که تو با حق و با حق است مسئله گفت
 راست میگوید در خانه من ایضا گفت پس معاویه ملعون لبعد گفت
 امروز ملاست میکنم خود را که بنویسدی من پیشتر و اگر رسول خدا
 ص نزد من گفت که حق با علیست همیشه خادم او بودم تا آنکه میهر دم
 و دست از خلافت بر میداشتم خدا رحمت او را انتهی چون انملعون
 بجهنم رفت پس او بنزد علی اللعنه و العذاب سه سال حکومت
 کرد و بعد از آن معاویه بن یزید چهل روز و بعد از آن مروان بن الحکم
 در سن شصت سالگی بحکومت نشست و ده ماه سلطنت کرد و
 بعد از او ولید الملک مروان انملعون نیز در سن شصت سالگی
 بحکومت نشست و بیست و یک سال حکومت کرد و بعد از او ولید
 عبد الملک مروان نه سال و شش ماه حکومت کرد و مدتی عمرش چهل و
 نه سال کسری بود و در ایام او سلیمان عبد الملک ده سال و شش
 ماه حکومت کرد و بعد از او عمر عبد العزیز ده سال و پنج ماه
 حکومت کرد و مادر او امیر عاصم دختر عمر خطابت و علی ای شیعه
 او را لعنت نمیکند و معاویه بن یزید و بعد از او یزید عبد الملک
 چهار سال کسری حکومت کرد و بعد از او هشام بن عبد الملک

برادر مادر امیر عاصم و کابل
 و ملشان مفتوح شدند
 بعد از او

در سن چهل و نه سالگی بمحکومت نشست بمذت لسلط او نوزده سال
و نه ماه و نه روز بود گویند انملعون پر خاره بود بخوبی که لانت و احشای
شست و شش بر او افکند میکردند او زهر مار میکرد و بعد از او
لید بن یزید بن عیسی الملک نزدیک لبشش ماه حکومت کرد و بعد از او
ابراهیم بن ولید بن عیسی الملک اندک روزی حکومت کرد و بعد از او
مروان بن محمد که او را مروان چهارم میگویند پنج سال و سه ماه حکم
کرد لعنة الله علیه و علیهم اجمعین و عرب هر سال صدیم هجری را حنا
میکشند از جهت مغایرت با راست و دولت بنی امیه لعنهم الله تا
اینجا بود و از پادشاهی معاویه تا انقضای دولت ایشان بود که بکس
و از نیلا و غلبه ایشان نوزده ماه بود که هشتاد و سه سال کسری
باشد **ذکر فضایل بنی امیه** در زمان جاهلیت بت پرست بودند
و شراب خاد و زانی و سوت خاد و سخن حرب که مکن بر ابو سفیان
انملعون رئیس ایشانست در چهل مصر که از اعراب کرخت و چند
می به لشکر بحرب رسول خدا آورد و عاشق بود بن هند بن ابیه
و شب و روز در خدمت او بود و با صلاح رندان سنگی مار بود
و بر وایت دیگر این هند دختر عطیه بن الولید بود و هر دو

لشکر که اراده جماع داشت علی برجام خانه داشت که هر کس بودند
انجا کار خود بسازند و علم همیشه بر مام خانه او بود و چهل مرد را ^۲
از خود راضی کرد و اعدای علی را وی و ارضایان علم و مشهور
و نیز نا خطبه مادر عمر خطاب علیه اللعنه و بعضی از وی و بعضی
از وی مادر عثمان را سیمین و بعضی بجای وی ^{کنند} بن عثمان ~~کنند~~
و بعضی بجای وی ام طحال ^{کنند} اند و چون ابوسفیان مسلمان نشد
منافق بود و منافق مرد و مشهور است بنفاق و اهل سنت ملعون
نابند و عبیه بن ابی وقاص از بنی امیه است که دندانهای
مبارک رسول خدا ص را شکست و صاحب ریدر بود و بحکم پدر
حروان هفتاد بیت رسول خدا ص را بجو کرد و هندی زانیه و ابو
سفیان را در موطن بسیار با معاویه بر وایت صحیح هفت مرتبه لعنت
کرد معاویه ملعون و اول حال مولف قلوب بود و چون اسلام
اورد منافق بود بلکه کافر و از اصحاب عبیه است که دُمها را انداختند
انملعون شراب و شکم و بخت و کرد داشت و بجهنم و اصل شد
و شجره ملعونه که در قرآن خدای تعالی یاد کرده بنی امیه اند و زبانه
از بنی امیه است که پدرش معلوم نیست و زبانه بنی امیه میگویند و چون

ابوسفیان با سیمیه مادر زباید زنا کرد معویه زباید را به نسب با خود ملحق
ساخت و عید الله زباید نیز از مرغانه زانیه به نام رسید و عقبه
بن ابی معیط را نیز با نسب خود ملحق ساخت و رسول خدا نسب عقبه را
از فرشتی ساخت و او یهودی بود از اهل سعود و ولید بن عقبه
که خاک مدینه بود از قبل معویه نماز صبح را در مسنی امامت کرد و چهار
رکعت ^{کناد} امر و زنا طارم نماز را زباید گذارد و ابی افن کان مؤمنان کن
کان فاسقا لا یسنون در شان ولید شد و ام الجیل مشهور و بن ح
مشهور و بحاله الخطب خواهر ابوسفیان است که سوره بت در باب ایشان
نازل شده و عید الله بن ابی سرح طرف پدر رسول خدا از بنی امیه است که
انحراف ابا ثفران نمود و غفور رحیم را غفور رحیم مینوشت و عثمان
از بنی امیه است که چهل هزار مصحف سوخت و فضایح او بسیار است
که بیت المال را با بنی العاص قسمت نمود و عید الله بن مسعود را کشت
و عمار بن یاسر را انقدر زد که علف فلق بهم رسانید و ابوذر رسول
خدا را از مدینه بیر و نکرده فرزند و سناده و دیوان ظم را در مسجد رسول
خدا کرد و لباس جباران پوشید و مغیره بن شعبه را طریقه نمود و او را
لعن کرد و حجاج بن ابی امیه است که صد و بیست هزار علوی و فاطمی را

کشت و با فاروق سنان هم کوف بود گویند هر دو علت اینست که میان
عوام بعلت مشایخ مشهور است و چون حجاج بجهنم رفت دزدان او هشتاد
هزار شیعه و علوی در مجلس بودند و بنی امیه ان بودند که بعد از پیغمبر
منجیق بکعبه بستند و خانه خدا را خراب کردند و سوختند و بجاست انداختند
و اولاد حضرت رسالت را کشتند و ذریه آنحضرت را اسیر کردند و شهر
بشهر گردانیدن و هزار کم پنجاه ماه اهل بیت رسالت را لعن کردند و دشنام
دادند و شتم زدند و غرض فضایل ایشان بسیار است بدین چند کلمه اختصار نمود
و سلطنت دست بدست از بنی امیه بجای رسید و با وجودیکه بعضی از ائمه^ع
مثل منصور و هرون و مأمون ملعون شیعه بود آنچه کردند **کر سلطنت**
شقاوت اساس بنی عباس لعنهم الله ایشان سی و هفت
تن بودند که خروج ایشان از ذوالدولت مروا بنودنا ظهور دولت و خروج امیر
ها لا کوخان بن چنگیز خان و مدت ملک ایشان پانصد و بیست دو سال بود
دو ماه بود و بعد از مأمون ملعون خلفاء اکثر سنی مالکی مذهب شدند اول
ایشان ابوالعباس محمد بن علی بن عبد الله عباس بود چهار سال و چهار ماه
سلطنت کرد و بعد از او منصور و دانیال بیست و دو سال سلطنت کردند بعداً
از بناهای او و وجه ششمیه او بدانیال است که در ساختن بغداد حو^{له}

نمود بر عاونا که هر نفری از عاونا دانی از نقره بدهند برای ^{خدا} حاجات و در آن
جمع دانفت و دانک و انق و حتی گویند و نان کسر بر اخاب کرد و اجرا و در ^{بعد}
کار نمود و حضرت امام جعفر صادق ^ع معا سر او بود و بعد از او مهدی بن
منصور پانزده سال چند ماه سلطنت کرد و بعد از او موسی بن مهدی و او را
حادی نیز گویند و یک سال و سه ماه سلطنت کرد و حضرت امام موسی ^ع معا
او بود و دعای جوشن صغیر که در میان شیعه است آنحضرت برای دفع ملعون
خواند و خدا او را کشت و بعد از آن از شید ^ع بالله هر روز حکومت او بیست و
دو سال حکومت او بود و او ملعون حضرت امام موسی بن جعفر ^ع سیزده
سال در حبس سندی بن شاهل ^ع الله علیه سپرده بود و در آخر یحیی بن
خالد برمکی را فرستاد آنحضرت را در هر داد و پروا نداشت فلند و آن سرب ریختند
الامین بالله محمد بن هارون چهار ^{سال} سه ماه سلطنت کرد ^ع الامون بالله عبد الله
بن هارون بیست و پنج سال و پنج روز سلطنت کرد و حضرت امام رضا ^ع
معا سر او بود و مامون آنحضرت را نشین و ولی عبد خود گردانید و آخر
پشیمان شد و آنحضرت را در هر داد و آنکود و بعضی از احادیث ظاهر میشود
که در شیعه آنار در هر داد اخل کرد ^ع المعنسم بالله ابو محمد اسحاق بن هارون
شهر سمرقند را که سامره است از بنای او است و او را خلیفه ^ع مسمن میگویند

بجهت آنکه در سنه ثمانین و سه مئولد شد در شهر شوال و ثامن خلفاً
بنی عباس است و ثامن اولاد عباس است و هشت فتح بردست او ظاهر شد
و هشت کز ان ملک زادگان عجم در خدمت او گریستند و هشت پسر و هشت
دختر داشت و هشت هزار دینار طلا و هشت هزار نقره و هشت هزار
اسب و هشتاد هزار غلام و هشت هزار کینز بود و هشت هزار ضر بنی کرد
در هر هفته هشت دختر بکر را خدمت میکرد و مدت چهل و شش سال
و شش ماه هشت روز عمر کرد و سلطان او بیست و سه سال بود آل واثق
بالله هرون بن المعنصم پنج سال و پنج ماه و پنج روز سلطان گرد آمدن
علی الله ابو الفضل جعفر بن معنصم او ملعون بود که هفده مرتبه آب
بکر بلاست و کار و خویش فرستاد که شهادت کند و او سر بر آنحضرت نمی
کند و آب از حاکم پیشتر گرفت بقدرة الله تعالی و آب در دود عمار
از حضرت مثل حلقه آتشاده بود و دو ازار حضرت را بکشت و سب حضرت
حسین و والد ایشان صراحت الله علیه می نمود پس منصرف شد و بعضی
معلمه اش مؤکل را با فتح بن و ذریش کشت برای سب کردن سید حاجب
خود را بر او انداخت و گفت یا امیر المؤمنین من بعد از تو زنده نمیخوام
ندی میداشت خود را بر تو شخت انداخت و گفت من بعد از تو زندگی

میخواهم ندیم جان سلامت برد و حاجب را بنوکل ملحق ساختند و عمار
سامره از بنای اوست و مدینه غریبه بغداد را او نیز بنا نمود
چهارده سال و نوزده روز حکومت کرد **الْمُنْصَرِّ بِالله** محمد بن متوکل
عمرش بیست و پنج سال بود پدرش را از دشمنی امام حسین ع خلاص کرد
و او را کشت و حکومت وی یک سال بود و بعضی نصف سال گفته اند
الْمُنْصَرِّ بِالله ابوالعباس محمد بن جعفر متوکل سه سال و شش ماه
بیست سال حکومت کرد **الْمُهَنْدِ بِالله** ابو عبد الله بن محمد واثق یازده
ماه و هفده روز سلطنت کرد **الْمُعْتَدِ بِالله** احمد بن جعفر متوکل بیست و سه
سال حکومت کرد **حُضْرُ** امام محمد تقی ع در ایام او غیبت کرد **الْمُعْتَدِ**
بِالله ابوالعباس احمد بن صف بن سال و نه ماه و دو روز حکومت کرد **الْمُکَفِّ**
بِالله علی ابن احمد معتضد شانزده روز سلطنت کرد **الْمُعْتَدِ بِالله** ابو الفضل
جعفر بن احمد معتضد بیست و چهار سال و یازده ماه حکومت کرد **الْقَاضِرُ**
بِالله ابوالعباس محمد بن جعفر معتضد شش سال و دو ماه و هشت روز
حکومت کرد **الْمُنْتَقِ بِالله** ابوالقاسم عبد الله بن علی منکفی یک سال و چهار
ماه حکومت کرد **الْمُطِيعُ بِالله** فضل بن جعفر معتضد بیست و نه سال و پنج
ماه و دو روز سلطنت کرد **الطَّايِعُ بِالله** ابویحیی عبد الکریم بن مطیع نهم

سال نه ماه شش روز حکومت کرد الفاد ر با مر الله ابو العباس احمد بن
اسحق مغنند و چهل و یک سال سه ماه یازده روز سلطنت کرد الفائم با مر
الله ابو جعفر عبدالله بن احمد چهل چهار سال هشت ماه ده روز حکومت
کرد الممقندی بالله ابو الفاسم عبدالله بن قائم نوزده سال پنج روز
حکومت کرد المستظهر بالله ابو العباس بن احمد بن مغنندی بیست و پنج سال
کسری حکومت کرد المسترشد بالله ابو المظفر عبدالله بن یوسف بن محمد
بن احمد مستظهر بکمال حکومت کرد المفیظی لامری الله محمد بن احمد مستظهر
بالله بیست و چهار سال و سه ماه و بیست یک روز حکومت کرد الرأیسه
بالله ابو جعفر منصور بن مضر شد یازده سال یک ماه حکومت کرد المستغنی
بنور الله ابو محمد بن الحسن بن یوسف سنجید نه سال هشت ماه سلطنت کرد
الناصر بالله ابو العباس احمد بن حسن مستغنی چهل و یک سال بیست و یک روز
حکومت کرد الظاهر بالله ابو النص محمد بن ناصر نه ماه چهار روز
حکومت کرد المستغفر بالله ابو جعفر منصور بن طاهر شانزده روز
دو ماه هفت روز سلطنت کرد المستعصم بالله ابو عبدالله احمد بن
مستعصم شتر دهن سال هشت ماه سلطنت کرد المستعصم سی و پنج روز
از اولاد عباس و سی و هفتم خلیفه است و کتایشان را خواجه نسیر

الملك والدين محمد بن حسن طوسي شيعي الوزيرها لا کو خان بن چنگ کز خان بن سنجي
از سلاطين مفعول منهدم گردانيد و معصم را کشت و عباس بن ابراهيم را انداخت
مستل عجب دارم از بني عباس که فرابت ایشان نسبت باهل بيت رسالت
از بني اميه لعنه الله عليهم بيشتر بود و اذيت و ازار و عداوت ایشان
نسبت بائمه معصومين زياد تر بود و بنای مدارت و خانقاه و وصيفه
و سپور عال و فطایح در زمان ایشان شد و احاديث موضوعه و مکذوبه
که معاويه عليه اللعنه و الهاويه و ساير منافقين که در مدح السنه کافران بکار وضع
کرده بودند مثل افتاب مشهور بود که اين احاديث مواعيس علماء و فضلاء
هر زمان را طليدند و مضرد کردند که شيخي اين احاديث نمابند و در واج
دهند و چهار مذهب سنيان را از راه عداوت و ازان دور در شمار اينان
نمودند و علماء قبول نمودند و کوساله پرستان اين امت سر فخر و مباهات
از اوج گردون گذرانيدند و عوام الناس و جهال اغنياء با مامت ان
سه کافر بهم رسانيدند لعنه الله على الخلفاء العباسيه و اعوانهم و انبا^{عمه}
و اشباغهم و چند حديث موضوعه ایشان را بيان مينمايد که عالم منصف
و عالم متوکل مينمايد که اين احاديث دروغ است **احاديث موضوعه سنيان**
اينست دوي عن عبد الملك بن عير انه قال قال رسول الله افئذوا بالدين من

بَعْدِي أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرُ وَمِنْهُمَا رَوَى وَبَدَا لِدَرْوَيْ كَانَ يَمْشِي إِمَامًا أَبِي بَكْرٍ فَقَالَ
النَّبِيُّ ﷺ أَمْشِي إِمَامًا مِنْ هُوَ خَيْرٌ مِنْكَ فَقَالَ أَبُو الدَّرْدَاءِ هُوَ خَيْرٌ مِنْكَ فَقَالَ
أَبُو الدَّرْدَاءِ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي فَقَالَ مَا تُلْعَشُ الشَّمْسُ وَلَا غَرِبَةُ بَعْدَ النَّبِيِّينَ وَالْمُرَّةِ
عَلَى رَجُلٍ لَا فَضْلَ مِنْ أَبِي بَكْرٍ وَمِنْهَا قَالَ لِأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرُ هَا سَيِّدُ الْكُفْرَانِ أَهْلُ الْجَنَّةِ
مَا خَلَّ النَّبِيِّينَ وَمِنْهَا قَالَ مَا يَنْبَغِي لِقَوْمٍ فِيهِ أَبِي بَكْرٍ أَنْ يَتَقَدَّمَ عَلَيْهِ غَيْرُهُ وَمِنْهَا
قَالَ لَوْ كُنْتُ مَتَّخِذًا خَلِيلًا دُونَ رَسُولِي لَا تَخَذُفُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلِي وَلَكِنْ هُوَ شَرِيكِي
فِي دِينِي وَصَاحِبِي الَّذِي أَوْجِبَ لَهُ صُحْبِي فِي الْغَارِ وَخَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَمِنْهَا
وَقَدْ ذَكَرَ عِنْدَهُ أَبِي بَكْرٍ قَالَ وَإِنْ مَثَلَ أَبِي بَكْرٍ كَذَّبِي النَّاسَ وَصَدَّقْتَنِي
أَمْضِي وَزَوْجَةُ ابْنَتِهِ وَجَهْرَتِي بِمَا لَهُ وَأَسَاتِي بِنَفْسِهِ وَجَاهِدَتْنِي سَاعَةً
الْخَوْفِ وَمِنْهَا عَنْ أَبِي الْمَوْصِينِ ٢ خَيْرُ النَّاسِ بَعْدَ النَّبِيِّينَ أَبُو بَكْرٍ ثُمَّ عُمَرُ
ثُمَّ اللَّهُ أَعْلَمُ وَمِنْهَا عَنْ أَمْرِ بْنِ الْعَاصِ ثَلَاثُ رُسُلٍ اللَّهُ ﷻ أَيْ النَّاسِ أَحَبُّ
إِلَيْكَ ثَلَاثُ عَائِشَةٍ قَالَ مِنْ الرِّجَالِ قَالَ أَبُو هَاشِمٍ ثُمَّ ثَلَاثُ مِنْ قَالَ عُمَرُ قَالَ النَّبِيُّ
ﷺ لَوْ كَانَ بَعْدِي بَنِي عُمَرُ وَمِنْهَا عَنْ أَبِي عُمَرَ قَالَ كُنَّا نَقُولُ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷻ
حَيٌّ حَاضٍ مِنْ أَفْضَلِ أُمَّةٍ النَّبِيُّ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ بَعْدِي أَبُو بَكْرٍ ثُمَّ عُمَرُ ثُمَّ عُمَرُ
وَمِنْهَا أَنَّ الْحُفَّاءَ عَلَى لِسَانِ عُمَرَ وَقُلِبَتْ وَمِنْهَا أَصْحَابِي كَالْحُفَّاءِ بِأَيْدِيهِمْ أَهْدِيهِمْ
أَهْدِيهِمْ وَمِنْهَا الطَّاعِنُ جَبْرِيلُ الْأَنْزَلُ أَنَّهُ بُعِثَ الْأَعْمَرُ وَمِنْهَا أَصْحَابُ

قال لو أبعث فيكم البعث عمر ومنها ان بني عتي عم املاكا ليصنعه و يوفقه و
 منها ان شاعرا انشد النبي ص الى الشاعر من هذا الرجل اسكت فلما خرج
 عمر وقال عد فعدا فدخل عمر فاشاد النبي ص باشكوت مرت ثابته فلما خرج
 عمر قال لشاعر من هذا الرجل فقال عمر بن الخطاب وهو رجل الايجب
 الباطل ومنها قال وزنت بامني فرجت ووزن ابوبكر بها فرج ووزن
 عمر بها فرج ثم رجع منها قال لو نزل من السماء غدا لما نجاح العمر و
 منها قال السراج اهل الجنة العمر ومنها قال ان الله يتجلى بالخلأثو يوما
 القيمة عامة ويتجلى بابابكر خاصة وانه قال حدثني جبرئيل ان الله لما خلق
 الازواج اخطأ روح ابي بكر من بين الازواج ومنها ان اول ما يعطى كفا
 يمينه عمر بن الخطاب وله شعاع الشمس ومنها قال من سب ابابكر و
 عمر قتل وضرب عليا وعثمان جلد اثم المخرزفات لعنة الله على واضعها
باب جهادهم اذ كتاب تذكرة الائمة در حال خبري مال حضرت امام حسن
 مجتبا صلوات الله عليه است كنيت ان حضرت ابو محمد است ونام مبنا
 او حنا است ودر ثورات يوفوز است ودر ثورات لعن جبل شير است
 و معرب الشرايت ودر انجيلها سن است ودر كتاب زند نكر اي و
 در كتاب باشكل بهر است ودر كتاب انكيون زينشت ودر لعن هونا

فوس موس است ولادت با سعادت او در مدینه مشرقه در روز و
شنبه پنزدهم ماه مبارک رمضان بعد از هجرت بدو سال واقع شد و بعضی
سه شنبه نهمه همین سال و ماه سیم گویند خلاف آنحضرت شش ماه
تمام بود و بعضی نه ماه گفته اند و بعضی از علماء اهل سیر و تواریخ
بر آنند که چون عمر خطاب علیه اللعنه و العذاب الشدید در اکثر جنگ
لشکر میفرستاد شکست میخوردند و در حروب نزدیک بن شهر بارو
لشکر اصفهان التماس نمودند بحضرت امیر المؤمنین ع و امام حسن ع
را همراه لشکر سعد و قاص کرد و ادین جهشت که بعضی از علماء اصفهان
را مفتوح الانوه میگویند و آنحضرت نابری و شهر بارو شریف برده است
و از آنجا بقریه کهنه اردستان شریف آورده است و از آنجا بسبت
قهامه فرموده است از اعمال نایین باصفهان آمده تا باصفهان نزول اجلا
فرمود و در اصفهان زمینیت و در خارج قریب برآینده رود میگویند
و الحال بلسان الارض مشهور است این زمین بصرمان حق تعالی با آنحضرت
سخن گفت که باین رسول الله در اصفهان سحر و جادو بسیار میکنند
بخوانید و داخل شوید و چون در اصفهان شریف او بعد در
مسجد جامع ایمن گذارد و حای متصل بان مسجد سابقا بوده

غسل فرمودند در مسجد نسا که فربه ایست در احوالی شهر مذکوره نماز کرد
شهادت آنحضرت بعد از شهادت آنحضرت شاه ولایت پناچون
بسیر خلافت متمکن گردید اهل کوفه و شام آنچه خواستند با و عداوت
کردند و فاجران امت خاندان عصمت و امامزادان دادند و دولت
و سر پرده او داد و فضیلتی بپیش میادین بغاوت بردند و جینی که منوجه
معاویه غاویر علیه اللعنه و الهاویه بودند تا انکه باین رازی نشدند و آن
حضرت برود را انداختن و رد از گردن مبارکش باز کردند و کلیم^{ان} زیر
پایش کشیدند و بخر تودان مبارکش زدند و مدت چهل و هشت سال از مرحله
زندگانی طی کرد و از ظلم اعدای دین بر او باطن فساد رخا ل نمود **عدد ازواج**
آنحضرت سیصد زن کرده بود و طلاق گفته بود و امر او اعیان عرب
دختران خود برای شرف با آنحضرت ترویج میکردند و آنحضرت باین سبب
این هم زن کرده بود و حضرت امیر المؤمنین ع در منبر فرمود که دیگر دختر
بحسن مدهید که بسیار طلاق میگوید و کمال الدین طحی شافعی از علما^ب انساب
نصیر کرده است که عدد اولاد آنحضرت پانزده نفرند حسن مشی و عمر
وحسین و عبد الله و عبد الرحمن و اسمعیل و محمد و یعقوب
و جعفر و طحی و حمزه و ابوبکر و فاسم و زینب میگویند که عفت^د اولاد

از زید و حسن و عبد الله بهم رسید و ما با فی اولادند آشفته و بک دختر داشت
ام الحسن بن الخشاب از علماء اصاب میگوید که آنحضرت بازده پسر داشت
و بک دختر نامهای ایشان عبد الله و فاسم و حسن و زید و عمرو و عبد
و عبد الرحمن و احمد و اسمعیل و حسین و عقیل و ام الحسن فاطمه که فاطمه
ماجره امام محمد باقر است و شیخ مفید و گفته است که زید بن حسن و
در خواهر ام الحسن و ام الحسین مادر ایشان بشیر دختر ابی سعید عقیل
بن عمر بن ثعلبه عروجه است و حسن بن حسن مادر او خوله بنت منظور فرزند
است و عمرو و برادران او فاسم و عبد الله مادر ایشان ام ولد است و عبد
الرحمن مادر او ام ولد است و حسین بن حسن ملقب باثرم و برادر او طلحه
و خواهر او فاطمه مادر ایشان ام الحوائج است بنت طلحه بن عبد الله غنمی است
و ام عبد الله و فاطمه و ام سلمه و رقیه دختران امام حسن ع و اماد و
های منفرد و بر و این شیخ ام سلمه و ام عبد الله و رقیه و فاطمه داخل
اولاد آنحضرت اند و حافظ عبد العزیز بن الاخضر الجنا بربندی میگوید که
اولاد زکوة امام حسن ع است و زید و محمد و عمرو و عبد الله و فاسم
و ابوبکر و عبد الرحمن و حسین و محمد و عبد الله و طلحه و دختران او ثمانی
و ام الحسن و ام الحجاز و ام عبد الله **احوال** آنحضرت در مدته حیات و عالمی

از آشنا و بیگانه تقدس ذات او ظاهر است بپشت حج پیاده گرد و پای مبارک
او و دم و ابله میکرد و در مرتبه اموال و صنایع و عقار و مواشی و نقد
و جنس خود را با اقارب و عشایر و فقر امواسه گردانانکه بک تعلین که
در پاداشت و ثانی دانگاه داشت و اکثر اقام صایم الدهر و همیشه قائم اللیل
بود و میانه خود و خدا هرگز کاری نکرد که موجب بحالت او باشد و آنچه در
صفین شجاعته کرد ماست معلوم است که فریب بی پنج هزار کس را بدست میآورد
خود بجهنم فرستاد و در روز جل شتر عایشه را او پی کرد و دولت انقداره را
سرنوین کرد و شکست ببلشکر طح و زیر انداخت و از نو اضع و افتادگی انحضرت
ان بود که دوزی رسید و مکانی که جماعتی از فقر او درویشان که اکثر معلول
و صاحب بر صر بوج ندانحضرت را تکلیف کردند که باین رسول الله ما کدایان
جد تویم و خشک و پاره کرد کرده ایم چه شود بضایف ما بیائی و باما
مواظفت کنی در خوردن ان بلادمان فی الحال از اسر خود فرو دادم و کنای
بساط نشست و با ایشان در خوردن مواظفت نمود و بعد ان فراغ ایشان را
بضایف طلبید و انواع طعامهای لذیذ با ایشان خود انید و همراهم و اخلاص
ساخت و اردو هم و دینار غنی و بی نیاز ساخت و هر صفای کالی که امیر
المؤمنین ع بود از عدالت و سخاوت و شجاعت و رضا و حلم و تقوی و زهد

و عبادت و عفت و جواداد با او بود و میراث رسول خدا صلی الله علیه
واله و انبیا علیهم السلام و علوم الهی و منصب امامت همه با وی بود و ثقال او
بسوی دار السلام در روز شنبه بیست و هفتم^{هشتم} ماه صفر بعد از آنکه از هجرت
چهل و هفت یا هشت یا پنجاه سال گذشته بود بر هر جده بنت اشعث
بن فہس کندی لعنة الله علیہ و زوجہ اش بضر موده و لد الزنا معویہ بوساطت
حروان بن الحکم علیہ اللعنة و فرار کثیرا لاناوارش در فرستادن بقیع نزد
عم نذر کوارش عباس رضی الله عنه فرار یافت سلم الله علی الحسن المجتبی و
ابیہ علی المرتضی و امہ فاطمہ الزہراء و اخیه الحسین الشہید بکربلا **باب**
پنجم در احوال خرمال حضرت سید الشہداء و امام السعدا ابی عبد الله
الحسین ع کتبتا منصوص ابی عبد الله است و نام مبارک او حسین و دود و دود
قتل داود و ثور پنهان شیب است که معربان شیب است و در انجیل فرنگان
هوشین است و در کتاب هندوان اعظم ناراود و کتاب وید براهم
ندکث و در کتاب ذندیک بحث و فائل او در ثور پنهان ^{بشید} و شمس ملحه نسبت
با و لا پیغمبر اخر الزمان واقع شده بشید معنی فرید است علیہ اللعنة و شمس
شمس حرام زاده و بنی زاد این زیاده ملعونست که خداوند عالمیان خبر داده است
و بروایت دیگر بدیختی از فرشتہ است که در پیشانی او اثر جراحت باشد

و او از ناه بام رسیده است نام او پزید است که خدا او را بکشد و لعنت کند
و در کتاب زندجوشان اسم فائل المحضرت شیر است که شمر ملعون باشد
و کبران شود و بگوید **ولا** با سعادت المحضرت در احوال ربع الثانی
سیم هجرت واقع شد و خداوند عالمیان او را حسین و برادرش حسن نام
گذاشته بنام پسران هرون ع و عبادت و زهد و تقوی و طهارت و عفت
و چار سخاوت و شجاعت و علم و ادب و اسنعداد او را دوست و شیعه و سنی
و غیره طریقه اسلام اتفاق دارند و هر کالی که با امیر المؤمنین ابامحسن صلوات
الله علیهما بود با او بود صالح بن هاشم تمار کو بد که در لیلۃ الطریق و درش
المحضرت فریب بچهار هزار کس را بیشتر رکشت از اصحاب فرزند هندیانه
و از جمله ضربی بر عامر بن ربیعہ سکونی زد که او را با مرکب چها پاره کرد و شمشیر
اولی سنی عظیم رسید انرا هم شکافت و آنچه در کربلائی پر بلا در حال
نشکی از آن سرور واقع شده از شجاعت کس نکرده است هزار و هشت
صد نفر را و بروایت مسعودی هزار و نه صد و پنجاه نفر را بدار البوار رسانید
عبرت المحضرت بر بیه بود که با هفتاد و دو نفر از آنچه مشهور است
از انصار و موالان خود بایست و دو هزار سواره و پیاده از قاجران
اهل جهاد کرد و بروایت مسعودی سی هزار کس بودند و بروایت احمد بن

اعثم کوفی و ابو مخنف بن لو ط بن یحیی از دی جامع حکایات خروج مختار بن عبیده
تغنی رضی الله عنه صد و بیست و دهن از سواره و پیاده بودند از ایشان
نرسید و پیر و انصاری و فلت و کردن را با طاعت پسر مر جانه
زانبه نهاد تا بدرجه رابعه شهادت سرافراز شد **عده اصحاب**
واسامی ایشان عسکر ظفر اثر و حضرت بعضی زیاده از هفتاد و دو نفر نظر
کرده اند مشهور اینست که پنجاه نفر از موالیان بودند و هفت نفر از **ظالمین**
غلامان و پانزده نفر از برادران و عثم زادگان سوی عربین پدید پای علی
پیش که هفتاد و چهار نفر باشند بپان اسامی ایشان بر تلب حرب
انچه بنظر رسیده اول **حور** دوم **پسر علی** بعد از آن زبیر بن حسان **اسد**
و عروه و غلام **حور** و عبدالله بن عمر کلی و بربر بن حصیر همدانی و وهب
بن عبدالله کلی و عمر بن خالد از دی و سعد بن خنظله بمبمی و عمر بن
عبدالله مدحی و سیرج بن عبدالله هلالی و حویر ازاد کرده ابی و غفّار
و عامر بن عابین و حجاج بن مسرون مؤذن امام و حارث بن سیرج و مالک
بن عبدالله و مسلم بن عویجه و پسر او و هلال بن رافع بجلی و عبد الیّهم بن عبید
الله مزی و یحیی بن سلیم ماذنی و عبد الیّهم بن عروه غفّاری و مالک
بن النّس بن مالک و عمرو بن مطاع جعفی و فیس بن منبّه و جیب بن مظالم

子

شمشیری و نه نتمه زخم نبر بود و سنک و همد رپیش روی انحضرت بود
و چون کار برانحضرت نك کردند ~~شد~~ ده نفر عازم قتل او شدند محمد و سحن
پسران اشعث و شعب بن ربیع و خولی بن یزید اصبحی و سنان بن النُّ و ابوالخنون
و حرمله بن کاهل اسدی و شمر ذی الجوشن و ابوالاشرس و الی خراسان و حکیم
بن طفیل علیهم اللعنه و الوہل ابوالخنون ملعون یثری برپیشانی انحضرت
زد و صالح بن وهب عزی ملعون یثری برپهلوی انحضرت زد ابواہوب
غنوی ملعون یثری بر حلقوم انحضرت زد و عبد الله بن حصین ازری
ملعون یثری بر حنک انحضرت زد و حصین بن نمیر سکونی ملعون یثری
بر دھان انحضرت زد و زرعه بن شریک ملعون ضربی بر دست چپ انحضرت
زد و حرمله بن کاهل اسدی لعنه الله شمشیری بر بازوی انحضرت زد و
شرعیل بن ذی الکلاع ملعون اسب بر بدن انحضرت دوآیند با ابن حوشب
و غالب بن اہلی و عبد الله بن ایاس سلمی و ابوالاشرس و الی خراسان
و عبد الرحمن بن ابی ثقفی و عبد الله شداد جثی و سائب بن مالک
اشعری و بشر بن سوط امدانی و عبد الله بن اسیدی جہنی و یحیی
بن کعب و عروہ بن فہس احمصی و فزہ برادرش و یزید بن رکاب لعنه الله
علیہم و سنان ملعون کہ پیش دست ^{نامہ} کند کہ شمر حوام کرد و فخر حنظل علاء الدین

بسطای گوید که حضرت اسنادی ندرس الله و وجه در بحار الانوار نقل فرموده که انملا عین اراده و آیندن اسب بر بدن مبارک انحضرت کردند و ایشان را میسر نشد و در کتاب الشریح فرموده چنانچه ظاهر عبادت کتابت و ممکن است حل بران معنی کردن که در بحار الانوار فرموده یعنی این جماعت ملاعین این اراده کردند و اسب خود را بجولان در آورد و خریصی نمودند چه اراده بی حرمی نسبت با معصوم کانه که واقع شد و ما تو م است اللهم العصابة التي جاهدت الحسين و شابت و وبايعت على قتله اللهم الغنم جميعا من الاولين و الاخرين الى يوم الدين **کافرانی** که اسباب انحضرت را غارت کردند مالک بن هشیم کندی ملعون کلاه ان امام را برداشت و عبد الله بن اسید جعفی شمشیر او را برداشت و برادر ملعونش غلاف شمشیر را و جل بن مالک حجازی نیزه امام را برداشت و فراد بن مالک و عمر بن خالد سپر امام را برداشت و باهم منازعه کردند و عبد الرحمن بن مجلی ملعون شال امام را برداشت و جعوب بن حویبه جامه ان امام را برداشت و عبد الرحمن بن قیس خولانی ملعون ردای انحضرت را برداشت و عمر بن صبیع صیداوی انکشتن انحضرت را برداشت و زید بن رباب و یحیی بن سلیم علیهم اللعنه

موزه‌های امام را برداشت و شنبلی بن معبد بجام اسبان امام را برداشت
و فیس بن اشعث ^{ملعون} بکمر کا برآورد و برداشت **ملا عینا** که سنک بر بدن
مبارک آنحضرت زدند اسحق بن حویط بود و اخنس بن مرند و حکیم و عامر
پسران طفیل و بکر بن عامر و سالم بن جنبه و منفند و ناعم پسران مره
عبدی و هانی بن یعیث فاضل علی اصغر و طهم بن عدی و نوفل بن اذر
و طهم بن ادرم و اسد بن مالک و بنید بهشلی و ورید مولی پسر سعد علیهم
اللعنة **شهادت** با سعادت آنحضرت در روز جمعه عاشورای محرم سال
شصت و یکم هجری واقع شد و عمر شریفش در آنوقت پنجاه و هشت
سال بود و اثر خضاب بر ریش مبارک وی بود **عدد** لشکر کفار مؤمنان
ضبط ابو مخنف بن لوط بن یحیی بن اذری صد و بیست و دو هزار بودند
که متعاقب هم می آمدند هشتاد هزار سوار و چهل و دو هزار پیاده
از کوفیان و ملازمان دادا لاماره که مرسوم داشتند بیست و دو
هزار بودند امین ایشان ابوالاثرس و الی خراسان بود و ضحاک بن
فیس و سعد بن محمد بن ابی عمرو و راهب و فیس بن حبیب بن جمال
صاحب رای ضلالت معویه بن نوفل بن فیس بن ناکه و مغیره بن غاص
بن اسد و سعید بن ارطاة و ثاشا بان و معاون کوفیان و نومه

شصتین هشت هزار نفر بودند و رئیسان دهات و کدخدایان محلات و اصناف
محرر با ایشان بودند و اکثر برای حدادی و بخاری و اصلاح خیمها و غلبنده
اسبان آمده بودند و رئیسان ایشان اشعث موصلی طباح بود و شریف جثا
و بنید بن طرماح صبرفی و بنید بن درهم خرمی و فیس بن جرحم و ابو الحسن سرکا
مکاربان بود سی سه هزار نفر از مردم بواد و اعراب و قبائل بودند از
عباده و بیعه و سکون و عبر و کنده و دارم و مظعون و جشم و مدح
و ربوع و خراعه و بنوطا و اردابن و بصره و هفت هزار کی بودند و سر
کرده ایشان زید بن انجم و اسعد بن جریح و علوان بن فثم و ودان بن سعد
و دابر بن شهاب و بشر بن سعدان و ابن ابی الجوزا و از مردم شام سی
هزار کی بودند و سرکرده ایشان دو نفر بودند بیعه بن سراد و فیس بن
ضحاك و از خوارج دو هزار کی بودند و سردار ایشان عنان بن ثابت و حکم
بن عصبه و بنید بن حرقوص محلی و ده هزار کی از مردم موصل و نکریت و سنا^ط
بودند و ده هزار کی از کردان و سپه سالاران عمر بن حسن علیه اللغه بودند
و حفص پسرش و زید بن بود و سرداران لشکر ابو الحنفی بود و جعویه بن
حویه جاسوس بود و ابو ایوب غنوی سرکرده بیلداران بود و شمر ملعون
سردار چهار هزار پیاده بود و هم نصیب لشکر بود و بنید بن زکاب سرکرده

دو هزار پیاده بود و شیت بن ربیع سردار چهار هزار سوار بود و قسم سر کرده
دو هزار پیاده بود و ورید غلام عمر سعد سردار کل پیادگان بود و اسحق
بن اشعث ضابط غنیمت بود و عروه بن قیس سردار دو هزار پیاده بود
و قوه بن قیس سردار دو هزار پیاده بود و ابن ابی جویزه سردار دو هزار
سوار بود و حکیم بن طفیل سردار چهار هزار سوار بود و عامر بن طویل
سردار چهار هزار سوار بود و حمدان بن مالک سردار دو هزار سوار بود
و سان بن انس لشکر نویس بود و ابو خلیف شاعر مشرف دار الحرب بود
و زیاد بن قاهر و شبلی بن یزید و جاش بود و خوالی بن یزید و حمله بن
کاهل هر دو علم دار بودند و منفعد بن مره عبدی و زید فاد فاصد فح
بودند و حیی بن الازجار و رافع بن مالک نکبان اب فزات بودند و ابن
اشعث ملعون سردار تیر اندازان بود و عمر بن صبیع صیداوی سردار
سنگ اندازان بود و محمد اشعث سردار چهار هزار سوار بود و قیس
بن اشعث سردار دو هزار سوار بود و لغنه الله علیه هم من الاولین
والاخرین الی یوم الدین **عدد اولاد و احباد** آنحضرت علیه السلام
است و شیخ مفید علیه الرحمه میگوید که عدد اولاد امام حسین ۴۰ زنان
او بدین ترتیب است علی اکبر کنیت ابوالمجد است مادر او شاه زنان

بعلی بنت نزد جرد شهر با و آخرین ملوک عجم است و علی بن الحسین الاوسط که او شد
الحابدین است ۴ و علی اصغر که شهید شد ماد را ایشان نیز شهر بانوس
و آنچه از احادیث ظاهر میشود علی اصغر که مشهور نام او عبدالله است
نه علی اصغر ماد و پسر علی بنت ابی مرثه بن عروه بن مسعود ثقفی است و جعفر بن
الحسین اولاد او نماند و شهید شد و عبدالله مذکور شهید شد بنصرت
شیرانی بن بعیث علیه اللغه در دامن پدر بزرگوارش و زینب و سکنه ماد را ایشان
و باب بنت امراء الفیس بن عدی کلبه است و محمد بن حسینی باید و در شهید
شهید شد و آنچه از احادیث ظاهر میشود شهر بانو او در کربلا نبوده بلکه
در واقعه کربلا حیات نداشته اند اما از اقواء و السنه مذکور می شود که
در ولایت طهران کوه پیست و شهر بانو در اینجا مدفونست چون آن حضرت را
شهید کردند بفرموده آن حضرت بر اسب خو و الجناح سوار شد و بطی الارض
باین ولایت آمده و در آن کوه غیب شد و میگویند که زنی که حامله باشد
پسر باشد و در آن خانه که شهر بانو اسوده است داخل نمیشود و
از بعضی کتب مخالفین چنین ظاهر میشود **احوال** فاسم نو داماد که مشهور است
آنچه ظاهر میشود در روایتك بالغ نبوده است و حکایت دامادی او
ظاهر نمیشود اما از طرف مخالفین بچندین طریق حکایت دامادی

او هست و علی اکبر ظاهر حضرت سید الساجدین باشد و آنکه شهید
شد علی اوسط است و حضرت امام زین العابدین در کربلا بیست و دو سنا
داشته و حضرت امام محمد باقر ۴ نیز در کربلا بوده و در آن وقت پنجسا
داشته اند سلم الله علی الحسین و اصحابه و لعنة الله علی قاتل الحسین و اعدا^{یه}
ذکر و تابع اجدادش هارون انحضرت سلام الله علیه شعرای شنیده^ی
که فاجران عرب • طرفه کاری بکربلا کردند • سرفرزد احمد مختار • انسان
از بدن جدا کردند • که ازان روز تا بروز حساب • در لعنت بخولش و
کردند • چون انحضرت بسعادت شهادت سرافراز شد در همان روز
افتاب کسوف کرد و بارهای سپاه داشتند باد هشت وزیدن گرفت
که خلفی بسیار از هیبت آن باد بترسیدند و بمردند و در آسمان ازان
روز شفق بهم رسانید و چهل روز آسمان خاک سرخ و خون ببار^{ید}
و در بیت المقدس و حوالی آن یکسال هر سنگ و کلوخی که بر میدا^{شند}
در زیر آن خون نازه بود و ملئکه و جنیان در آسمانهای هفتگانه و ز
میان بر آن حضرت کر بستند و وحوش و سباع از بیابانهای میگرد^{ند}
و سر از چرا برداشتند و صور و مرغان از آشیانها افتادند و در پا^{ها}
بظلاطنه و اسواج درآمدند و ماهیان از دریاها بساحل افتادند

و کوهها بزلزل و اضطراب درآمدند و ناله برداشتند و عرش عظیم الهی بلرزید
و ملکه و صافات و کربیان ملاء اعلی و رضوان و جنیان و مالک پیران
همه برین ماجر اکر بیستند و زمین بپسیدن درآمد و حو لغالی بر این امت غضب
کرد و قیام ال محمد و ظهور آنحضرت را موقوف کردند بعبث طویل و ملکه
و جنیان از بنی آدم بترسیدند که چنین کاری کردند و سنارها بحرکت درآمدند
و اسلام خراب شد و ارکان ایمان در هم شکست و اهل کوفه و شام بجد کافر
شدند و از رسول خدا بیزاد شدند و دود پای غضب الهی بجوش آمد و جهنم
بجوشید و بحر و شید و شیاطین و ادمیان کریزان شدند بجهت این عمل شنیع
در واج دین درونی و ضامنی بر طرف شد پس خداوند بجهت و مستقیم قهار بنی امیه
تقی رضی الله عنه و ابراهیم مالک اثر را برین فاجران کائنات زار از ایشان بر آوردند و بمریت
فرین فصاص هر یک از ایشان را بسوازی خود رسانیدند و سپید و هشتاد
سه هزار کس از اعضاء و اعوان بنی امیه لعنة الله علیهم را بپای عقیبی
رسانیدند و حو لغالی پشنها مردان و درمهای زنان ایشان را عظیم گردا
نیدند و بعد از آن کارزار زنان ایشان حامله نشدند از آن ملاعین
و زهاد میان این طایفه بهم رسیدند که شب و روز دو کوچه و بازارها
می کشند و مردمان را بخود می خوانند و الا قلبی از زنان که شاعر وافی

بودند و اکثر زنان ایشان با هم بود و نضادی مخلوط شدند و بسیاری
از ایشان در آن سال که بیلای ناکهان مبتلا شدند و خداوند عالمیان علت
خوده و جدام بریزید و لذت ناکاشت و عفرین و شکم او بهم رسید که از
حلق بیرون آمد و هند زن بریزد دختر عبد الله بن ابی عامر و ابی خراسان
خوهره و فرج او بهم رسید و بعد از بریزید پلید آنچه داشت با طباطبائی و علا
وی نشد آخر محتاج بطلب شد و در کدای و در پوزه برود و در آن
ابن زیاد ملعون تا صوری بدید آمد که از کند اختلاقی نفرت میکردند و
هر چند دوامیکرد چاق نمیشد و روز بروز کاول کرد تا ابرهیم او را از
زندگی فارغ کرد ایندروایت شریل بن ذی الکلاغ بدن او گشت و
روز بروز پوستی انداخت تا کها و پی های او را نمایان شد و زها
و به معویبه ملاقات کرد و مسلم ضیائی دستهای او خشک شد بنوعی
که نان برده ن او میگذاشتند و بختری بن ربیعہ خوهره سی داشت روزی
رفت که دانه بوی حهدان خوهره منقاد را زد و چشم او را کند و ازان
از او بجهنم رفت و مالک بن هشیم کندی بعلت اسهال مبتلا شد تا
بسیار رفت و عمر سعد حرامزاده از دعای انحضرت کندم ری را نخورد
بلکه زنان کند و نتوانست خورد و از جو زهر مار میگرد و از او بیام

دسانید که غنی توانست نان کندم خوردن تا عاقبت مختار او را بنزد عمر فاروق
بجهنم روانه کرد و هر کس دشنام بحضرت داده بود لال شد و هر کس بی ادبی
ببدن مبارک آن حضرت کرده بود شل شد و جمع کثیری حنا نمودند
و میزدند و زید بن ابی سنان پناه افتاد و هر کس بوهای خوش آن حضرت را
غارت کرده بود ده خون شد و بردارنده بعلت جرب گرفتار شد و
کپاههای آنحضرت را هر کس غارت کرده بود آتش را افتاد و سوخت و چند
نفر ایشان سوختند و هر خانه که اموال آنحضرت و اصحاب و داخل شد
بود عاقبت آتخانهای را مختار خراب کرد و صاحبانش را بردار زد و هر
کس عطرهای آنحضرت را بر خود مالید پدیس شد و عبد الله بن نفیس
خولانی بعلت جرب گرفتار شد و چون سکنه ناله و فریاد میکرد نامرد و
هر کس اسب بر بدن مبارک آنحضرت دو انده بود اسهال بول و سلسل
بماد دسانیده و بعضی مبطون شدند و صریح این الامار را آنحضرت
نفیرین کرد و او نشنه شد و هر چند اب میخورد سیراب نمی شد تا آنکه
از چشم جهنم سیراب شد و در کربلا اب از مخالفان طلبید عبد الله
بن الحصبین ندا کرد که یا حسین بکفطره اب فراغ خواهی خورد تا آنکه نشنه
بمیری تا بحکم مادرایی حضرت فرمود که خداوند از نشنکی بکشی و هرگز

اورا بام زید بی پرانملعون پیوسته العطش میگفت و سپر آب نمیشد
تا آنکه او بترکید و بجهنم رفت و ابجر بن کعب سنگهای او مانند دوجو
خشک شد و در زمستان خون از وی میریخت و عماده بن الولید
بعثت اشک مبتلا شد و پاس بن عمرو و خرومی کار بر خود زد و خود را
کشت و اشعت خولانی از خانه افتاد و مرد و صخر بن زیاد دیوانه شد
و خود را بچاه انداخت و جابر بن یزید عماده انحضرت بر سر بست و او
بام خواند و در قریله افتاد و مرد و جلد بن مالک محارب فریب بهزار
سوزا خد در بدن او بهم رسید و کرم در وی افتاد و جعوبه بن حویه
جامه انحضرت را پوشید و هماندم بر ص گرفتار شد و در بر کشتن
نیری بر مغنل پیر خواهر ابوالخنوف از عیب آمده و او را بداد البوا^{از کربلا}
روان کرد و بجر بن عمر جامه ازا انحضرت پوشید زمین گیر شد و در
بنجاست خود غلطید تا ببرد و مرد اس غلام عمر سعد ملعون د و کس
با هم بجاده کردند با صلاح میان ایشان آمد کاردی بر شکم او زدند
و کشتند شخصی از بنی دارم دو کربلا پیری بر حنک انحضرت انداخت
حضرت انخون رای گرفت و بجانب آسمان میریخت مبتلا شد بکرم
و سرها فریاد میکرد و انش از شکمش مشعله میکشید و پشتش

از سرما لرزید و پشتش بخاری روشن کردند و دینش دوی او بادی زدند
و پنج در شکم او می شکست تا آنکه بجهنم رفت مردی زعفران آنحضرت ^{علیه} غا
کرده بودند زلش بر بدن میمالید و پس شد چون گویدندانش دوی
افتاد مردی شتر آنحضرت را غارت کرد چون کارد بروی گذاشت که پاره
کند و بکشد انش از آن شعله میکشید و انش از پاره های آن شعله بود
چون در دیکه آنکند انش از آن بیرون می آمد چون خواستند بخورند
از جلد روانه تر بود و در کربلا اسود بن داری ناسرا با آنحضرت گفت
از آسمان دو نیر شهاب آمد و بر دیدهای او خورد و کور شد بعقوب
بن سلیمان گوید در ایام حجاج ملعون در کربلا بودم غربی بمباداخل
شد و ما سخن بابام حسین ^ع می گفتیم که هیچ کس در آن صحران بود که بیلای
بستانند انغریب گفت شما شیعیان مدار شما بر دوغ است من
ازین جماعت بودم و بیلای بستانندم این را گفت که نور چراغ کم شد
دست دراز کرد چراغ را اصلاح کند انش در دست او افتاد خواست
که خاموش کند انش در ریش نخص او گرفت خود را باب فوات انداخت
انش در دوی اب الیناد هر وقت سر از آب بر می آورد انش او را
میکرفت و باز در آب سرفرو میبرد تا بدین نحو بجهنم راصل شد

با بنفسم
و دیگر ی نیز باین قسم مبتلا شد و حیاتی نیز با ایشان رفاقت نمود و در دوزخ
شخصی بنشای سرها آمد و گفت خدا خوب مکافات اینها را دارد از
آسمان سنگی برده و او آمد و بجهنم رفت و چون سرهای کافران را
بمدینه مشرفه نزد امام ذین العابدین علیه السلام فرستاد ناگاه ماری آمد و
در میان سرها میگردید تا سر ابن زبیر علیه السلام را پیدا کرد و در سوراخ
بینی او رفت و سوراخ دیگر بیرون آمد و پیوسته چنین میگرد که عبد
الغروه الخشعی بن ثعلبی بعلت خرم مبتلا گردانید طبیب آمده که دهن
او را با فکرت حنک او از لک او جدا شد و شریف بن زبیر عجبی که از
کربلا بر میگشت با کسی خوف نمیزد و چیزی با کسی نخورد تا بمرد در
دو زیستیم بجهنم رفت سحر بن هریر دیوانه شد و از کوفه رو
بصره افتاد و در کتاب اب حویمه شیری او را طعمه خود ساخت عمرو
بن صبیح سید اوی شیش در بدن و چشمهایش افتاد و جا کرد در
کوش او بمرد و سلافة بن قدامه بادلش خوابیده بود از خواب بر
سوزن سران زن بر شاه رگ او آمد و سوراخ کرد و خون آمد تا بمرد
عبد الله بن رباح قاضی گوید از نابینای سؤال کردم از علت کوری
گفت ما نه نفر بودیم و در کربلا بستی در خواب دیدم که حضرت رسول

صفتش است عیکن و مخزون و جامها را از دستهای خود بالا زده
و حربه بدست مبارک خود داشت و نطی در پیش آن حضرت افکنده اند
مراکشان کشان نزد آن حضرت بردند و ملکی در بالای سر آن حضرت
ایستاده بود و شمشیری از آتش در دست داشت و آن نظر رفیق^{هشت}
مرا بقتل رسانید و آتش شمشیر را بهر يك از آن نفری زد آتش را وی
افتاد و میسوخت باز زنده میشدند چون آن حال را دیدم بدو زانو
امدم و گفتم السلام علیک یا رسول الله جواب سلام من گفتم ساعی
سرد زیر افکندم گفتم ای دشمن خدا هتک حرمت من کردی و عورت
مرا کشتی و رعایت حق من نکردی گفتم یا رسول الله شمشیری نزد من و نیزه
بکار بردم و پیری نه انداختم حضرت فرمود که راست گفنی ولیکن در میان^ن
اشکرا منا بودی و سپاهی لشکر ایشان را ز پا د نمودی نزدیک من میا چون
نزدیک رفتم نشستی پرا خون در پیش آن حضرت بودند پس فرمود این خون
فرزند من حسین است و از خون دو میل در دیده های من کشید چون بیدار
شدم نابینا بودم غلامی از این زیاده در مسجد الحرام خمر و مباحات میکرد
بکشتن حین چون او بیرون رفت سنگی از آسمان بر سر او آمد و بجهنم رفت
مسلم کج کار گوید از عقب ابن زیاد داخل قصر الاماره شدم چون داخل شد

اتش در دوی او مشتعل شد و مضطرب گردید و لبوی من کرم و گفت ^{ید}
گفتم بلی بدیگری نقل مکن و این حکایت در دوزی بود که سرها را آوردند ^{و می} غلامی
از اندون در آن روز خنده میکرد و خوشحالی می نمود دیواری بر او فرو داد
و بجهنم رفت غلامی یکر باز میخندید و عرضی فرج او را گزید و بول کردن
مرد و در همان روز غلام دیگر خنده کرد بچاه افتاد و مرد و شخصی دوست
نداشت و دوی او سیاه بود از نسیب ن پرسیدند گفت من جمال انحضرت
بودم و مهر بانی بسیار بمن نموده بود خواستم که بند ویرجامه انحضرت
را بربایم چون فیت کلی داشت و هیچ نیکوهای انحضرت را منظور نیاوردم
در شب خواب دیدم رسول خدا ص و امام حسین علیه السلام انحضرت شکوه
مرا بحضرت رسالت پناه می نمود و انحضرت دستهای مرا برید چون بیدار
شدم دستهای من قطع شده بود و دروهم سپاه بود و بر وایت دگر هر دو
چشم او نیز کور شده بود و کود و سپاه در اسنان کعبه چسبیده بود و
میگفت می دانم که مرا نخواهی امر دین خدا با مرا بپا مر چون بیرون آمد
از حرم سنکی از آسمان بر او آمد و بجهنم روان شد و بهر کسی که بجز بکاه
گذارش افتاد و خندید و در وی گرفت که علاج نداشت بخاری بالشکر همراه
بود بنیشت بر پای خود زد و پای خود را قطع کرد بخار دیگر اصلاح خیمه

خیمه حصین بن نمیر کرد سنون چهره بر خورد و مرد و حدادی نیز همراه بود مصفا
 بدن او خشک شد و یک چشم او کور شد و بمرد و اکثر نیراندازان کور شدند
 و بمردند مجدل بن سعید از اسب افتاد و بمرد و بیست و سه کی چینی مردند
 و حرقوس بن سعد را مادر زد و کشت عامر هاشمی از عطف طفلی مید وید که او را
 بگیرد و بچاه افتاد و بمرد و حفص بن دیند کدزی زنی پاری داشت او را در خانه
 آورد و در همان شب که از کربلا بر گشت او را به بدترین احوالی کشند راوی گوید
 که از ملائین بچها در هر ادنفر بچین حالات مختلفه بجهنم رفتند لغنه الله
 علیهم اجمعین من الاولین و الاخرین و الحمد لله رب العالمین **پاششم** دیبانه
 احوال خبر ما ل حضرت سید الساجدین امام زین العابدین علیه السلام است
 کتبت ان حضرت ابو محمد مشهور است و غیر مشهور ابو الحسن و بعضی گویند که
 کتبت مذکور نیست و غالباً او را با اسم بابصفت یاد میکنند و القاب ان حضرت
 سید الساجدین است و زین العابدین و زکی و امین و کاد و و ذوالثفتنا^{لیست}
 و نام ان حضرت علیست و در نور پناه او پل است و در انجیل عابد است و در کتاب
 زند و خوش و زاد است و در کتاب هند و ان جر که است پدر ان حضرت امام حسن
 عم است و مادرش سلامه شاه زنان است شهر با بونبت نزد جر دین شهر
 پاد است و ان حضرت شاه زاده عرب و عجم است و در بعضی از نواریخ ثبت است

که شهر با نو دختر شیر و مۀ بن پرویز است **ولادت** با سعادت آنحضرت در دودجمه
بقولی در پنجشنبه پانزدهم ماه جمادی و بعضی نهم ماه شعبان گفته اند پس
از شهادت امیر المؤمنین ۴۰ سال بود و با امام حسن عده سال و بعد از
امام حسین ۴۰ سال باید بزرگوارش خود بود و مۀ ^{عمر} آنحضرت سی و پنج سال
بود و بعضی گویند روز یکشنبه پنجم ماه مبارک رمضان سال سی و هفت
هجرت تولد یافت و در مۀ سی و پنج سال آنحضرت از وضوی نماز صبح را ادا
کردند که شب بعبادت مشغول بودند و هر وقت و هر وقت که طعام نزد آنحضرت
حاضر کردند و افقۀ کربلا را بخاطری آورد و چندان میگریست که آب دیدهای
مبارک آنحضرت طعام را مخلوط با آب میکرد ایندیگی از غلامان آنحضرت
گفتند ای نوشوم با بن رسول الله می نوشم تو خود را هلاک کنی و گنا
هکادشوی حضرت فرمود ایمانا اشکو ابنتی و خونی الی الله و اعلم من الله ما
تعلمون یعنی شکایت نمیکنم در دوا نداده خود را مگر بخدا و من میدانم از خدا
اینچه شما نمیدانید پس فرمود که هیچ وقت بخاطری او دم گشته شدن ضرر
زدن از فاطمه را مگر آنکه کر به در گلوی من بکشد و کر به کشتن کان بغیر از
آنحضرت شش نفر بودند حضرت ادم علیه السلام از برای نوح اولی
و فرافیهشت سیصد سال گریست و بعضی ویست سال گفته اند و حضرت

نوح ۴ از جفای امت و نمرود کردن ایشان بسیار گریست و حضرت یعقوب و یوسف
علیهم السلام چهل سال در فراق یکدیگر گریستند و حضرت یحیی ۴ از فرس
جهنم همیشه گریست و حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها از برای فراق
پدر بزرگوار و جفای منافقان چندان گریست که اهل مدینه از گریستن او
بشک آمده بودند و حضرت سید الساجدین ۴ هفتم ایشان بود و آن حضرت را
ذوالثقات می‌گفتند برای آنکه پیشانی مبارک آن حضرت و زانوهایش از گریستن
سجده و عبادت مثل کف پای شتر پینه کرده بود و گاه بود که پوست پیشانی
مبارک آنحضرت کبرینه میکرد بمقراض میچید و سخاوت آنحضرت مشهود است
و مردت او نسبت بخلق الله بمرئیه بود که چون او را حضرت با ضرب غسل
میداد شانه و پشت مبارک او مثل کف پای شتر بود از بسکه ارد و کند و زد
و جامه در شبها بدوش برداشته و بنحانه قصر مدینه می بردند و شبی که آنحضرت
از دنیا رحلت نمود اگر اهل مدینه و بقول چهارده هزار نفر پیشام خوابیدند
که ما بحتاج ایشان را در شبها آنحضرت می آورد و حلم او بمرئیه بود که خا
دیی که کاسه اش کرم بر سر آنحضرت ریخت او را در معرض خطاب عتاب
و مواخذه دریناورد و او را از ادساخت و علوم الهی و انبیا و میراث
ایشان و منصب جلیل القدر امامت با او بود **عدد اول آنحضرت**

پا نوده فرزند داشت محمد مکنی بابی جعفر وهو الباقی فی علوم الانبیاء والمرسلین
صلوات الله علیه مادر او ام عبد الله بنت حسن بن علی بن ابی طالب
است و زید صاحب خروج و عمر برادر او مادر ایشان ام ولد است
و زید پسر امامت زید فایزند و بعد از وی پچی پسرش و بعد از پچی محمد
ابراهیم پسران عبد الله بن امام حسن علیه السلام است خروج کردند
و بعد از ایشان امامت به محمد نام که صاحب طالغان بود رسید و او
در ایام معتمد عباسی اسیر شد و در حبس او وفات یافت و الحال شرفا
مکه معظه و اهل بن و توابع او زید پسر اند و در اصول اشاعره اند
و در فروع بعضی حنفی و بعضی شافعی اند و زید پسر میگویند امامت
خصوص فرزندان فاطمه است صلوات الله علیها بشرط آنکه انفرزند
عالم و زاهد و شجاع باشد و خروج بسپف کند خواه از اولاد حسن
و خواه از اولاد حسین علیهما السلام **و زید** از زید پسر میگویند رسول
خدا ص نصر خلافت کرد بعلی ۱۲ بصفه نه شصت و این نصر خفی
بود نه جلی و بعد از رسول ص امام علی علیه السلام و خلق کافر شدند
که دیگری را نصب کردند و خلفاء ثلاثه را لعن میکنند **و زید**
از زید پسر است گویند امامت شوروی بود هر که را که مسلمانان اختیار

اختیار کنند منعقد شود و امامت مفضول را بر فاضل درست بود و گویند
ابو بکر و عمر بخطای خود کافر شدند و گویند عثمان نیز کافر شد به
بدعتهای خود و چون جاد به نیرام میکنند شیخین را الا فلی ود و اصول
مغزله اند و در فروع شافعی **اصح** از زیدیه است گویند امامت علی
علیه السلام حق بود اما او چون ترك کرد بر شیخین درست شد و صحابه
مخطی بودند او را و اکذاشنند و تولا میکنند بشیخین عثمان را و دوست
نمیدارند اما بد هم نمیکویند و در اصول مغزله اند و در فروع با **صحب** نوا
متفق اند و استغفر الله که معصومین علیهم السلام گمراه دانستند اما
فاسق را درست دانستند **و دیک** از فرزندان آنحضرت عبد الله و حسن
و حسین مادر ایشان ام ولد است و حسین اصغر و عبد الرحمن و سلیمان
مادر ایشان ام ولد است و علی کوچکترین فرزندان آنحضرت و خدیجه
که مادر او ام ولد است **و فاقا** آنحضرت در هجدهم ماه محرم سال نود و
چهار هجری واقع شد و شیخ طوسی بیست و پنجم محرم انال کفنه است و کفنی
بیست و دوم محرم انال کفنه است که بدار البقا رحله نمود بنهر ولید بن
عبد الملك ملعون و این مذهب ابن بابویه و جمعی است و بعضی هشام بن عبد
الملك علیه اللعنه را قاتل آنحضرت می دانند و عمر شریفش را پانجاه و **من**

هش و نه گفته اند مزاد کثیر الانوار شد در قبرستان بقیع است نزد فرعیان
 است **باب هفتم** در بیان احوال خیر مال حضرت باقر علیه السلام است
 کنیت آنحضرت ابو جعفر است و القاب شاگردهای و نام مبارک او
 محمد است ملقب باقر یعنی شکافنده علوم و نام آنحضرت در توره انفسو^{ست}
 و در انجیل فرنگان با کیریکاف مجی و در کتاب زندان و در کتاب
 هندوان ساهب و در انجیل ارامنه در درو ثعلی که از مفسرین عظیم
 ایشان عامه است نقش نیکین آنحضرت را در تفسیر خود گفته است اینست

نظی بالله حسبنا لقی المؤمن وبالوصی فی والمن وبالحسین والحسن **و لا بد**
باسعاد آنحضرت در روز جمعه پانزده شنبه سیم ماه صفر ختم بالجبر و انقضا
 سال و پنجاه و هفتم هجری در مدینه مشرقه واقع شد و آنحضرت اول
 علوی بود که از دوعلوی بام رسید و حضرت بحسب جثه بسیار
 مرطوبی بودند بنحوی که در راه رفتن نیکه بر غلامان میکردند و نرد
 می نمودند و جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنه از آخرین صحابه
 حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله بنحمت آنحضرت رسید و سلم
 حضرت رسالت را با و رسانید و عامه ملاعین بر این قایلند پدید نور
 کوار آنحضرت علی بن الحسین است و مادرش مکتی بام عبد الله است بنت

در روز و شب و در روز و شب
 در روز و شب و در روز و شب
 در روز و شب و در روز و شب

حسن بن علی ابن ابی طالب است معجزات و خوارش عادت آنحضرت بسیار است
 و اینچنین علوم و کمالات با امیر المؤمنین و پدران بزرگوارش علیهم السلام
 بوده همه با وی بود با منصب جلیل الشان امامت و علما نواصب و خواج
 و کوسا له پرستان و همه فرزند مسلمانان و سائر ملل و نحل و بیگانه نصیب
 بزرگوار و نمودند و در اکثر کتب خود فضیلت او را نوشته اند که هنوز
 در میان **عده اول** سه پسر داشت یک دختر پسر حضرت امام جعفر ^ع است
 و عبد الله و ابرهیم و دختر اسماء و تعلی و تفسیر خود می گوید که اولاد او
 اجداد شریف نضر بودند ابو عبد الله جعفر ^ع است و عبد الله مادر ^{ایشان}
 ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر است و ابرهیم و عبد الله مادر
 ایشان ام حکم بنت اسعد بن مغیره ثقفیه است و علی و زینب و اسماء
 مادر ایشان ام ولد است **و جن** آنحضرت و سبب آن در احادیث معتبره
 مستور است که زینب بن حسن بن علی ابن ابی طالب ^ع است با آنحضرت از بزرگان
 اوقاف میراث رسول خدا ^ص تواع و مجادله کرد و میگفت فرزندان امام حسن
^ع است اولی و بزرگ تر است از امام حسین ^ع است و زینب کربیا آنحضرت
 را گرفته و کارد بر حضرت کشید و میخواست که آنحضرت را بکشد و
 کارد همراه خود برداشت و حضرت را بجانۀ قاضی بود برای او ادعای

میراث و اوقاف و بعد از محاکمه جواب شنید رفت بشام نزد عبد الملك مروان
ملعون و دروغ بسیار و نهمت چند بر آنحضرت زد و فتنه بسیار کرد تا
آن ملعون را مژده قتل آنحضرت کرد ایند بر سر اسب و میراث رسول
خدا ص و عاقبت هشام ندبیری کرد و زبید ازین ها داد و زهر داد و بغیبه
کرده بود و برای آنحضرت فرستاد آنحضرت سوار شد و بسبب نهر آن
زین ازین چهار رفت و بعد از چند روز پدید آمد روی عارض شد و منجسط
کردید و هدیه بار می گفت و نماز نمی کرد تا بعد از الهی واصل شد و
این واقعه ها تله در روز دوشنبه هفتم ماه ذی الحجه الحرام در سال
صد و چهارده هجری واقع شد و عمرش شش و بیست و پنج سال و هفت سال
بود در بیضیع نزد پدر بزرگوارش در مقبره عباس مدفون و آنحضرت
معاصر بود عمر بن عبد المعز بن ازملوک بنی امیه است و عمر رعایت
بسیار با آنحضرت می کرد و فلک را در کرد بر آنحضرت و سبب آنحضرت
امیر المؤمنین علیه السلام نمود و مردم را نیز ازین فعل شنیع منع
کرد تا زنده بود بنی هاشم و ائادب و برادران آنحضرت معزز و
مکرم و با جلال بودند و سفیان سوری که از مشایخ ندمای اهل
نصوف علماء عامه است بخندت آنحضرت می آمد و بعضی بتشیع او

رفته اند و اکثر فضلا ناصببان نیز بخدمت آنحضرت می آمدند و کسب اذاب
حسنه می نمودند و می پرسیدند و سنبان با وجود عداوت آنحضرت را
دوست میداشتند بخوی که ششم بسم مبارک وی می خوردند **باب هشتم**

در بیان احوال خیر مال امام المخارب والمشارف جعفر بن محمد صادق
علیه السلام آنحضرت میانه بالا و فروخته روی و سفید بدن و کشیده
بینی و موهای او سیاه مجعد بود و برخد و پشخال سپاهی بود و کینت
آنحضرت ابو عبد الله است و نام او جعفر است و در ثور و پشمو عا است
و در انجیل همه فرق نصاری صادق و در کتاب زند پازند اسیم است و در
کتاب انکیون صدیق است و در کتاب اهل سنت و غلاة نیز صادق است
و در کتاب براهیم عالم و نقش نیکین آنحضرت رب عصمی من خلفه بوده

ولادت با سعادتش موافق مشهور در روز جمعه و بعضی
دوشنبه هفدهم ربیع الاول بعد از آنکه هشتاد و سه سال
از هجرت گذشته بود و در مدینه مشرفه واقع شد و بعضی سال
هشتاد و ششم نیز گفته اند در ماه رجب پدر بزرگوارش حضرت
بافر علیه السلام است و مادرش ام فروه دختر فاسم فقیه بسم محمد
بنجیب بن ابی بکر است و مذهب شیعه جعفریه منسوب آنحضرت است

واختلاف مذاهب و امامان چهار مذهب اهل سنت علیهم اللغه و بعد عنهما^ی
ایشان در زمان آنحضرت بهم رسیدند و ایام کفر انجام شقاوت و فرجام سلطنت
بی سعادت منصور و انقی علیهم اللغه خلیفه دویم عباسی و ابو
حنیفه نعمان بن ثابت کوفی ملعون امام اعظم از ملامده آنحضرت بود باغوی^ی
شیاطین جن و انس و جب جاه و منصب امامت تطبیع زور و عزت از منصور
نسبت داده کافر فی دین از جاده هدایت به یتیم جبر و ضلالت داخل شده
ادعای فتاوی دین و مذاهب و فضا با و احکام شرعیات فاس و رای
واجبها و در دین اسلام نموده و چون اب و ضوی آنحضرت را داشت بصر
کسی داد شفاعی یافت و با وجودی که ابو حنیفه خودش مذهب زیدیه
را در خروج جابر میدانت و پنهان فتوی می داد که واجب است نصرت زید
بن علی بن الحسین علیهما السلام و زید را امام می دانست و میگفت واجب است
مال نزد او بردن که او خروج کند و واجب است خروج بر این دزد که نام
امامت و خلافت را بر خود بسته است یعنی د و انقی و امثال این از بنی امیه
است و مشهور است که زنی پیش ابو حنیفه آمد که بوفتوی دادی که پسر
خروج نمود بجنک یا محمد و ابراهیم پسران عبد الله یعنی بنی الحسین ۱۴ و بر منصور
خروج نمودند و پسر مرگشته شد ابو حنیفه گفت کاش من بجای پسر فتوی بودم و

همیشه ابو حنیفه در باب منصوص و امثال آن از خلفای بنی امیه و بنی عباس
 میگفت که اگر اینها مسجدی بسازند و امر کنند که اجرا نمازشمارم و هر انچه
 بشمارم زیرا که ایشان فاسقند و فاسق اهل بیت امامت ندارد و عاقبت
 منصوص او را ازین سخنان از نظر اعتبار انداخته او را حبس کرد و در زندان
 بود تا بمرد و بجهنم رفت و همین معنی باعث اعتبار او شد و ثباتش چنین و
 اخوت کشت بنابه **عمیل** بجان نواب علی فوشچی و بعلم اخذ سعد اشم که صاحب
 کشف در تفسیر ابی کریمه لابنال عهدهی الظالمین از زبان امام اعظم گفته
 است که این ابی دلیل است که فاسق صلاحیت امامت ندارد و چگونه صلاحیت
 امامت داشته باشد که اگر فاضی باشد و فاسق حکمش باطلست و اگر فانی
 گواهی دهد گواهش مردود است و اطاعت او واجب نیست و خیرش مضبوط
 نیست و پیش نمازی نمیتواند کرد و از این عیب منقولست که او میگوید حق
 سبحانه و تعالی هرگز ظالم را امام نمیکند و چگونه جایز است که ^{ظالم} امام را
 امام کند و حال آنکه امام بواسطه دفع ظلم در کار است پس هرگاه
 ظالم را نصب کند ظلم بر کوسفندان کرده است و فاضی بیضاوی در تفسیر
 انصاف مرعی داشته است و ذکر کرده است که هر يك و فنی ظالم باشد
 صلاحیت نبوت و امامت ندارد و این ابی دلالت می کند بر آنکه پیغمبران

من مشهور و معروفست که هرگاه
 بنیان کوسفندان کنند

میباید معصوم باشند پیش از بعثت و بعد از بعثت و امامان نیز معصوم باشند
بعد از امامت و بر او نیز بحث کرده اند که دلالت بیکت هر چه نبولت در امامت
همانست پس بجوای سه عادل با اعتقاد شما که زنجیری و بیضاوی که این
عین سه پست باشند با اصطلاح ثار بازان و ابو حنیفه شاهد فرع
باشد ثابت شد که فاسق صلاحیت امامت ندارد پس شیخین شما که سالها
در از خول و چران ابلیس بوده در کفر و ضلالت عمرها گذرانیده باشند و
اعلی هنبلی گفته باشند وجه فتنها که در ایام ضلالت خلافت با خلافت خود
کردند وجه ظلمها که کردند و بدعتها که گذاشتند مستحق خلافت نباشند
و اهل بیت امامت نداشته و آنچه ظاهری شود فضیلت شافعی سن و دیگران
از ان کبیدی خرابو حنیفه زباد فر بوده و اینست چند کلمه از فتادی ابو حنیفه
که بیان می نماید اول گفته است و طی با محارم خود مثل مادر و خواهر
و عمه و دختر و عروس و غیره آثار خود در حین ضرورت جا بجا است هر
گاه حاجتی از هر مرد و میان ذکر و فرج بهم رسد که جلد بجلد بهم نرسد **بیت**
چون ذکر برخواست با مادر توان کرد جماع لب لباب بدختر پیچید و برود و ذکر
و این مذهبمانی نقاش و شنو پاست که کرده از ان برداشته و دیگر گفته
شر از خدا و خبر از دست و این مذهب گفتار و مجوسانست و لجلول علیه

الرحمه درین مسئله او را حجاب ساخته است گویند روزی ابو حنیفه
گفت که اگر جعفر صادق علیه السلام این سه چیز را اعتقاد داشت من قبول
او کاردی اول کردم اول آنکه میگوید خبر از جانب خداست و سر از حال بنده
و من میگویم بنده را اخباری نیست و شر از خداست و بپیم آنکه میگوید
شیطان در روز قیامت در اثر است و من میگویم که اثر او را نمی سوزانند
چرا که جنس از جنس منادی نمیشود و او خود مخلوق از اثر است بستم آنکه
میگوید خدا را درد نیا و آخرت نتوان دید که دنیا بنشیند و آخرت به بیند
بهاول حاضر بود این را شنید و سنجی برداشت و پرسید ملعون ز دو
گفت هر سه سخت باطل شد و گریخت ابو حنیفه شکوه آنرا بخلیفه
کرد پس خلیفه او را احضار کرد و گفت چرا بر ابو حنیفه زدی گفت من
نزد ابو حنیفه گفتم زدی گفت من نزد خدا ندانم که زدی باز گفت تو زدی
بهاول گفت ای ملعون شر از جانب خداست و بنده را اخباری نیست پس
از من چه میخواهی و میگوئی که جنس از جنس منادی نمیشود و دیگر میگوئی
خدا را می توان دید چرا که موجود است پس این درد که در سر تو موجود است
بمن بماند میگوئی درد میکند که دردی که موجود است و کوا از دانشی
و دیگر گفته است **پوست** سک را از دباغت پاک کن و فلک او را مثل

زک خال کن میثوان پوشید و در نماز اجتهاد من بود ای سر فراز
و این مذهب فلان و ارس است و کرجیانت که مسوده انرا از کتاب شما
برداشته دیگر گفته که استنجا باب جاپرنیت بلکه کلوخ مال کند و برسی
کین سل حجه در نماز جاپراست و این ملک پهودانت که در نزد ایشان
درس خوانده و دیگر گفته است بنک و بوزه حلال است و شراب بجرارت
الش حلال است و این طریقه برهمه هند و انت که از ایشان فرا گرفته دیگر
گفته است بجای حمد و سوره در نماز مدهامتان یعنی دو برک سبزی توان
گفت و این از بدعتهای کرامهانت که از خدمت کردن ایشان یافته و
بیکر گفته **بیکر** بعد ابادی راساری رها در نماز خود درست و روا
و این کیش فسطوریه از مسیحیانت که او احتضاع کرده دیگر گفته زنی
که بکشد و بغل او بخابی و بعد از آن بسفزی روی و بعد از مدتی که مرا
جعت کنی افزون چندین فرزند بهم رسانیده باشد همه فرزندان تواند
که ملک نظاله اب پشت نوراد و شکم افزون ریخته و آبستن شده و این
مذهب ملحدان و دهر بابت که تغلیم او نموده بودند دیگر گفت هر که دلو^ی
و عصائی دارد و پیاده تواند رفتن واجب الحج است این مذهب فلند^ی است
که کوچک ابدال ایشان بوده و دیگر علم الهی را باعث و علت میدانند و

خدا را فاد و بالذات نمیدانند و این مذهب فلاسفه بودند بنابر آنکه منافع
ایشان نموده ازین قسم مسائل ثلاث بسیار گفته است دیگر شافعی بود که دعوی
امامت کرد و گفته است منی پاکست و پزید معا و پهلغه الله علیه ما را مؤمن
می دانند و میگویند هرگاه بول بر زمین ریخته شود و فطرات آن برخت و
صورت برسد پاکست زیرا که میگوید اسحاق میشود و این مذهب عیسویان^{است}
دیگر گفته واهی بر غلام ز درخوید محالست زیرا که بمنزله ملک است و این مذهب
لوطیانست و جاپزی داند که اگر کسی دختری از زن داشته باشد بخواد و حلال
دانت و طی ما در و خاهر و دختر و سائر محارم خود را هرگاه کافر باشند اسیر
کنی و پاد و فدی بندگی باشند بخری زیرا که بمنزله ملک می شوند و این مذهب
زناد فکری است و بعد از آن مالک بن انس از فضاهای کفر گفته **سلخه**
پاکست و کوشش را توان نوش جان توان کردن و در هر مکان شرط
آنکه چشم را نکشاید و بر حرامت چشم را بکشاید و این مذهب فرنگانست
و حبلی از چهارمین ایشان دست در عالم بالا زده و بهتر گفته **حبلی**
گفتا خدا جسم است و جان **میتشید** در فراز آسمان **صورت** مرد پس
باشد خدا **لؤلؤ** مر جان بود کفشش **پیا** **هر شب** جمعه زجوخ جازمین
پس فرود آید **تشنید** بر زمین **برخوری** باشد سواران شهر باد **لبانها**

گاه بر اشر سوار پس خلافتی از هاشمی و مغرب عالمه دو بد رگاه شفاوت پنا
دوانفی که معاصران امخضرت بود و باقی ملوک العباس نهادند و بر سر فضا
اربعه جمعه نمودند و بجای رسید که هر که نزد ابو حنیفه می رفت و يك
مسئله می پرسید يك اشرفی بوی میدادند و هر کس از حضرت صادق
ع سوال میکرد يك اشرفی از وی میکردند و خلافتی فناوی این چهار يك
را حق میدانستند و فرمان ایشان را بجان قبول کردند و دوانفی خلق را
تخریص نمود بر رفتن نزد ابو حنیفه و انملعون با اعوانش و فقطها ثلثه دیگر
از برای صحت خلاف سخنان دلائل چند بهم رسانیدند و این فقطها بفرموده
خلفاء عوام الناس را غلب نمودند بحجت ابی بکر و عمر اسند لای چند
پیدا کردند بر حقیقت آنچه خلفاء ثلثه و سایر منافقین صحابه بنی امیه
و اعادی دین نسبت باهل بیت رسالت واقع ساخته بودند از ردن و
لبستن و کشتن و سوختن و آواره کردن و تهمت زدن و غضب جفوف ایشان
نمودند و دروغ از زبان پیغمبران گفتن و بدعت نهادن و دین او کردند همه را
خود دانستند و هم چنین گفتن حق کرده است آنچه معاویه علیه اللعنه با امیر
المؤمنین^۲ واقع ساخت از لعن کردن و جنک کردن و زدن و لبستن و کشتن
و اسیر و غارت کردن شیعیان امخضرت هزار که پنجاه ناسرا گفتن امویان

و انصار ایشان علیه اللعنه در دنیا بمحضرت امیر المؤمنین ع و اهل بیت رسالت
و نهامت زدن بر حضرت فاطمه صلوات الله علیها بزنا و کشتن آنحضرت و سق
شدن محسن و این ملائین کشتند آنچه خلفاء ثلثه و معاویه کردند بجهنم
بودند و اگر خطا هم کرده باشند باز بکثواب اند و حلال دانستند
کشتن امام حسین ع را و بردن اموال او را و غارت کردن و اسیر کردن
زنان و فرزندانش و او را شهر بشهر گردانیدن و آنچه ظلم و زیور و عایشه
و عبدالله زیور و ابن زیاد و سائر کافران کردند و هر کس از منافقین که دعوی
امامت کرده بودند کفنه هم حق است و حق کردند و هر فاسق و مخث را
امیر المؤمنین خواندند و هر ظلمی که بر شیعیان خوانند سببان نادر
قیامت هم را خوب دانستند و هر فرزندان نفاق و منافقان و فاجران
بنی امیه و خلفاء بنی عباس را مومنین دانستند و امام خواندند و هر
مرتدی را امام عادل دانستند و خلیفه الله و خلیفه الرسول خواندند
و افراط کردند در فضیلت شیخین زیاده از پیغمبر سید عالم و دین کردند
بخوی که کشتند آنچه ایشان کردند و کشتند رسول خدا هم بجهنم بود
و کشتند شیخین زیاده از پیغمبران سید عالم و دین کردند و کشتند آنچه عیسی
به پیغمبر گفت در عرض موت که آنحضرت هدایتان و پیوسته میگوید از غایت

شعور و عی دین داری او بوده و راست گفته و غلی نکرده و گفتند آنچه عثمان
نیز کرده است حق بوده و محضر عدالت از کشتن ابن مسعود و اواده کردن
ابو زر و ردن عمار و سوختن مضاحف و خروج کردن بیت المال و بیتی
الفاصله دادن لعنة الله علیهم من الاولین و الاخرین **و اعجابا** بعد از آن
و نصاری با این امت و این دین اگر از یهودی پرسی که عمر خطاب را میشناسید
چه کاره بوده کوبیده عمر ثخم شوکیورست بلغت بحیرانی یعنی حوازمراه است
و اگر کوئی که این را از کجا میگوید کوبیده در کتابهای مانوشته است
و اگر دانشمندان نصاری را گویند که عمر را میشناسید لعنت بروی
میکنند و اگر کوئی چرا لعنت میکند کوبیده بزبان مسیحی که عمر در کانی است
بغی از اذل بی سرو پا و پادشاه ظالم بود که راه داری بهم رسانیده و خوی
ما را از باد گرد چین سختی را امام اول و فاروق اعظم میدادند پس شیعیان
حب الزمان امام علیه السلام نفسی کردند و از هر ولایت نرسان و خیزان
و لوزان می آمدند و مسائل اصول و فروع دین خود را ازان حضرت اخذ
میکردند چون اختلاف بسیار بر مذاهب و فتاوی و مسائل بهم رسیده
بود ازین پی شیطانی انسان و اطباع خلاف و راه ها را بر شیعیان بستند
و مانع دخول و خروج از خدمت آنحضرت و سائر ائمه معصومین علی

شدند و علماء آن زمان و فاجران ناصیان از راه حسد و عداوت فتویٰ بقتل
شیعیان دادند و ایشان را افضی خواندند و سلاطین هر زمان متابعت علما
و کشتن سنیان نمودند و بنی عباس بر این اعتقاد بودند و بسیار خلق
الله را کشتند و خواص ویران نمودند و زنان و فرزندان ایشان را اسیر
نمودند و لاجرم لومنا خاد و زار شدند و فرار بر فرار نهادند و در هر گوشه
که بودند خوموش شدند و مذهب شیعه خاموش شد و خلافت بمنابع این
چهار خوک و چهار سگ اول نثه و معاویه علیه اللغه باشد مانند ناز
معلوم گنداوند عالم حق را از باطل جدا کند **شعر** خلق عالم را اولین تا آخرین
جمله را مرند نمودند انلعین هر که خواهد که رجوع نماید بکب ایشان
و ببیند چه اشرف کاسه است و چه فتویها داد اند کذلک یضیل الله من لیساً^۱
و الناس اجمعین و انحضرت علوم ثور پیر و انجیل و زبور و علوم انبیا از حضرة
اعداد و علوم عربیه و انواع حکمت و ربازی که نزل عن السماء میداند و
علماء هر ملک مشکلی پیش می آمد با انحضرت رجوع می نمودند و دوست و دشمن^۲
و موافق و مخالف او را صادق می گفتند و این زمان نینی چنین است الحمد لله
و الله باز ناصیان او را صادق می گویند و انحضرت صادق م و انا حق
عسکری خلفاء بنی عباس شهید کردند و شکر خدا بر اگر نام نشان بنی عباس^۳

برطرف شد **ع** اولاد و اجداد حضرت عده نفر بودند اسمعیل و عبد الله و امّ
فروه مادر ایشان فاطمه بنت حسین بن علی بن الحسین بن ابی طالب است و زاده
کو بد حضرت طفلی داشت که از شیر باز گرفته بود از انا کرده که مرّی او بوده بخجری
با و زد و او را کث و حضرت باقر علیه السلام در حیوة بود نقیبه بران طفل
نماز گذارد و او عبد الله نام داشت و دیگری حضرت باجلالت موسی ۴ بود
واسحق و محمد مادر ایشان امّ ولد بود و عباس و علی و فاطمه از انا در آن
منفرقتند و اسمعیل پسر بزرگتر از حضرت بود و مکنی بابو محمد و اعرج لغب
و پست و از حضرت او را بسیار دوست میداشت و چون او فوت شد عرض
بمدینه آوردند و تابوت او را بدوش برداشتند و عریض فرشته ایست
چهار میل مدینه و حضرت صادق ۴ بسیار بر او کریمت و پرده از روی
او بر میداشت و او را می بوسید پیش از آنکه سرد شود و بعد از غسل
می بوسید و او را بر دمان عرض میکرد که مرده است و از برای بنیهای حجازی
که منکر شدند مردن او را و از حضرت بر کفن او فوت که اسمعیل بشهد
ان لا اله الا و مرشع و رکعت نماز هدیه از برای او میکرد در رکعت اول
انا انزلناک مرثیه و در ثانی انا اعطیناک الکوفیه کمربته میخواندند
و گروهی از شیعه اسمعیل را امام می دانند و قیاس آنکه چون از حضرت

مجتب بسیار با او داشت گفتند البته او امام است و اسمعیل بسیار وجیه
و صاحب جمال بود و اسمعیل دو طایفه شدند یک طایفه اسمعیل را با ما^{ست}
خطم کردند طایفه دیگر با ما^{ست} محمد پسر اسمعیل فایز شدند بکازانکه
میراث امامت از پدر به پسر میرسد برادر موسی کاظم^{امام} باشد و این طایفه
که با ما^{ست} محمد فایزند باطنیه گویند و حمد فرامط و پس ایشانست و گویند
امام هفت است علی حس و حین و عابد و باقر و صادق و اسمعیل مذکور
صلوات الله علیهم باطنیه گویند اسمعیل زنده است و در آخر الزمان باز آید
و مهدی است **بدانکه** عبدالله بن مهیون فداح یعنی نیر نژادش واضح
اینست و ملازم حضرت صادق^ع بود و خدمت اسمعیل نیز کردی چون
اسمعیل وفات کرد او را پسری بود محمد نام با ذی عبدالله خدمت او کردی
چون دو انقی ملعون حضرت صادق^ع را زهر داد و مرزبان بن عبدالله
بن مهیون محمد بن اسمعیل را برداشت و بمصر رفت چون محمد بن اسمعیل
وفات کرد او را کنیزی بود حامله آن کنیز را کشت و خود را بجای او نشان^د
و کنیزک زایید و پسری آورد او را زنده فریاد موخت و گفت این پسر محمد بن
اسمعیل است و چون بزرگ شد گفت این امام است و قومی از ملوک عجم
تابع وی شدند و کرده بسیار بفضالت افتادند و جاعی از نسل این پسر

ملوك مصر و مسكن در پناه شدند و مغرب زمین را بگرفتند و اولاً
او در عالم پراکنده شدند و هر يك از ان سلاطین ملقب بخطائی
بودند مثل مهدی و راغب و فایم و فاطم و منظم بدین نازمان
مسئله عباسی که نسل ملوك مصر منقطع شد و بعضی گویند
عقب اسمعیل ازد و لیسروی بود محمد و علی و عقب محمد از اسمعیل
ثانیست و جعفر شاعر علی بن اسمعیل اولاً او در دمشق و عراق عرب
بسیار شدند و نسل اسمعیل منقطع نشد **مذهب اسمعیلیه** ایشان
ملحده شدند و از دین بدر رفتند و این طائفه را فرامطبه و خمبه و
سمعیه و بابکبه و خنجره و صاحبیه نیز گویند و بیشتر باطنیه اند
گویند هر چیزی را از قرآن و احادیث ظاهری و باطنی است ظاهر بمنزله
پوست است و باطن بمنزله مغز است و این ایه را دلیل سازند که باقیه
الرحمه و ظاهره من قبله العذاب و گویند خداوند موجود است و نه معدوم
و نه قادر و نه عاجز و نه عالم و نه جاهل و نه مشکم و نه مذکور و نه شنوا
و نه کرد و جمله صفات معانی او جفت کنند بدین طریق که با او کریم
و گویند عیسی باید رنبود یعنی از پدر و علیمی نداشته که علم را از او فرا
گرفته باشد و او علم از فیض همان آموخته بود که در زمان وی بودند

و آنچه گفتند عیسی مرده را زنده میکرد یعنی دل‌های مردمان بعلوم زنده
میکرد و خلق را براه راست میخواند و هیچ تکلیف ظاهر بر خلق واجب نیست
نماز عبارتست از آن که مولا ی خود را خواند و پاد او کند و زکوة آن بود
هر چه از مؤمنان تو و عیال تو زپاده باشد بدویشان رسانی و
روزه عبارتست از آن که صحت اختیار کنی و حرف نرنی و اذان و اقامت
از آن بود که خلق را بطاعت مقصد اخوانی و بعضی گویند دوزه اشارت
بلکه هر چه مقصد کند ساکت و خاموش باشی و عیب مقصد از طلبی و
هر چه او کند از فواحش و زندقه و انحراف دانی و گویند حج عبارتست
از قصد کردن نزد امام خود و هر که را قدرت باشد در رفتن لازم است
که برود و گویند محرمات عبارتست از قوی که ایشان را دشمن باید داشت
و از ایشان بی‌زار باید بود و لعنت بر ایشان باید کرد و از ایشان بی‌زار
باید بود که بدل نه بزبان و گویند فرائض و طاعات عبارتست از قوی بود
که دوستی ایشان واجب بود و گویند آنچه خدا در قرآن گفت که و اذ قال
للانسان اکفر عمر و ابوبکر را می‌خواهید و فرعون و هامان در قرآن
ابوبکر و عمر اند و قرآن و حدیث را بدین نوع تفسیر کنند و گویند
حق تعالی یکی از ملوک اسمعیلیه را بر سالک فرستاد و فرستاد پیر

از بعثت و ظهور اسلام و نام وی شیروی بن داود است و او بهتر از
همه انبیا و رسل بوده و گویند و ضو عبارتست از اساس دین که ایشان
نهاده اند و نماز عبارتست که ناطق فصیحی که حرف زند و گویند آنچه خدا
گفت که ان الصلوة تنهى عن الفحشاء والمنکر بدین صلوة ناطق وای خواهد
و خلق را نهی کند از بهر آنکه صلوة ظاهر فعل بود و نهی از ظاهر فعل صورت نه
بند و گویند ثبابت و حشر و نشر و سوال برزخ و بهشت و دوزخ نیست
و حال آدمی مثل کپناه است که خشک می کرد و می ریزد و دیگر سببی میشود
و گویند که صفات حق تعالی و معرفتش بعلم صادق حاصل شود چون عقل
کفایت باشد در معرفت خدا حاجت با امام نباشد و ازین قسم زندگان بسیار
بدین قسم اختصار نمود نمود و بعد از فوت اسمعیل عبدالله بزرگ بود
او فرزندان آنحضرت اما در نزد پدر مثل اسمعیل قدر و منزلت نداشت
مخلاف آنحضرت در اکثر چینی ها میل داشت و پاهای بزرگ داشت و او را
فطح می گفتند یعنی فیل با و فحیه از شیعه منسوب بعبدالله اند و در
ایام حیات آنحضرت محشور شد با طایفه حشو به و منکر میل میکرد بهد
مرهبه و دعوی امامت کرد بعد از آنحضرت و حجت با بن گرفت که من
پسر بزرگترم و جماعتی از جهال شیعه منابعت او کردند و اسحق بن جعفر

ملقب بود بمؤمن و از اهل و صلاح بود جمامون که او را از غایت حسن و جمال محمد
دبیاج میگفتند سخی و شجاع بود و ملت العریجر و صائم بود و هرگز قاطرا
اما می گویند که رای زید پنهان داشت در خروج کردن لبشیش و علی بن جعفر رفته
و عظیم الشان بوده است و ابوالحسن کبیر است و علی عارضی نیز میگویند
و نسبت او بعرض است و در کودکی از پدر بازمانده بود و از برادر خود
موسی بن جعفر علیه السلام آموخته بود و بسیار فاضل است و منابعت بسیار
نزد کوار خود می نمود احادیث بسیار علی خاصه بلکه عامه ملاعین نیز از او
نقل کرده اند و کتاب او از اصول اربعه است **عقب** انحضرت از پنج پسر است
موسی کاظم ع و علی عاریضی و محمد مامون و اسمعیل و مؤمن و اسحق و اسحاق
سه پسر بود محمد و حسن و حسین و اولاد ایشان بسیارند و محمد دیباج عقب او
از سه پسر بوده یکی حسین و اولاد او منقرض شده اند و بتم قاشم و بنو اا
لشیب از اولاد او پند و بنو الطباره بمصر و بنو العروس و بنو الجوازده
نیز از اولاد او هستند و علی عارضی اولاد او را عریضون گویند و عقب او
از چهار پسر است محمد و احمد شعرائی و حسن و جعفر **عقب** نا و موسی طایفه
اند انشیعه و افضیه و ثابا بامام جعفر ع قابلند و بامامت باقی امه قابل
نیستند وجه شمیمه که انوا و وس میگویند که ایشان تابع مرد پند که او را

ناووس میگویند که ایشان اطباع مردیند که انرا ناووس میگویند و بعضی
گفته اند که مردم دهیند که ان دهرانا ووس میگویند و بعضی که ناووس
اسم مغیره نصار است و بعضی از ناووسیه بالوهیت حضرت صادق
فا بلند و بعضی گفته اند که آنحضرت مهدی است و نموده است و نمیرد.
نا ظاهر کند حق را و ابو حامد ندونی حکایت کرده است که ناووس میگویند
امیر المومنین ع مردم و زمین او شکافته میشود پیش از قیامت که بر کرد
و زمین را پراز عدل کند **و** آنحضرت سال صد و چهل و هجری
مشهور است و ماه شوال و بعضی و شنبه گفته اند در مدینه مشرفه
و عمر شریف آنحضرت شش و هفت هشت گفته اند و صاحب کشف
الغمة هفتاد و یک سال گفته است با جد خود علی بن الحسین ع بدست و یک سال
بود و چند روز و بر واپس دیگر با نوزده سال و باید ر بزرگوار خود ۵
نوزده سال و بعد از آن حضرت سی و چهار سال ماند و کلینی از ابی
نصیر روایت کرده است حضرت صادق ع در هنگام وفات که سال صد
چهل و هشت هجری بود دست و پنج سال داشت و اقامت آنحضرت
بعد از پدر سی و چهار سال بود در بغیة ملک هشام بن عبد الملك
و ولید بن یزید بن عبد الملك و یزید بن ولید و ملک ابرهیم بن ولید

و ملک مروان چهار پس از ابو مسلم خروج کرد در سال صد سی و دو و عبد الله
سقاح از بنی عباس خلیفه شد و چهار سال هشت ماه ایام او بود و
بعد از مصور دوانقی بیست و یک سال پانزده ماه پادشاهی کرد و

سال دهم پادشاهی انملعون و بروایت دیگر سال دویکم خلافت انشقی
بانکورد زهر الود انحضرت داشتید کرد با بنای کرام خود ملحق گردید و مدفن
شریف او در قبرستان بضع است و از همه ائمه عمر شریفش زیاده تر بود

باب هفتم در احوال خیر مال حضرت کاظم ع است کتبنا انحضرت ابو

ابرهیم مشهور است و ابو الحسن غیر مشهور با ابو اسماعیل ابو علی و انحضرت
و ابجد الصالح خطاب میکنند و القاب مشهوره وی کاظم است و نام

مبارک او موسی است و موسی لفظ عبرانیست و مرکب است از دو حرف
م و ی معنی آبست و سا بمعنی درختست و در ثور پنهان جلی اسم انحضرت موسی است

و در ثور پنهان عمری زیاده بود و در انجیل کاظم و در کتابت زندگی شبانان
باهود او در کتاب جاماس شایسته است و در کتاب انکیون ملک

پدر انحضرت صادق ال محمد است و مادرش حیده بربر و نقش نیکین
انحضرت حبس الله و روایت دیگر الملك الله و حده بود **ولادت** و ولادت

با سعادت انحضرت در احوال هدی نه است در حوالی مدینه مشرفه واقع شده

در روز جمعه بیست و یکمین هفدهم ماه صفر بعضی روز جمعه بیست و پنجم
ماه رجب و بعضی پنجم ماه مذکور گفته اند در سال صد و بیست و هشت
و بعضی گفته اند و آنحضرت هزار گز با کسی غضب نکرد و از هر منافق و کافر
فرو فاسق که جفا با او رسیدن در داد و از موسی بن فهدی و هر دو
ملعون از بیت بسیار با آنحضرت رسید و دعای جوشن صغری از دعا
های آنحضرت است که از برای دفع موسی بن مهدی خواند و حق تعالی
او را هلاک کرد **عدد** اولاد و اجدادش چنانندی از علماء انساب میگوید
که عدد اولاد آنحضرت است علی الرضا و زید و عقیل و هرون و حسن
و حنین و عبد الله و اسمعیل و عبد الله و عمر و احمد و جعفر و یحیی و
اسحق و عباس و حمزه و عبد الحمن و فاسم و جعفر کوه چک بجای عمر
میگویند و ابی بکر و محمد و رشید و یکی میگویند د یلم **دختران**
خدیجه و ام فروه و علییه و ام عبد الله و زینب صغری و ام القاسم و
حکیمه و اسماء الصغری و محجوده و امامه و مهرون و دوازده پسر
و هفتاده دخترانند و میگویند مادر آنحضرت حمیده اندلسیه است
نه بر برهه شیخ مفیده گفته است عدد اولاد آنحضرت سی و هفت پسر
و دخترانند علی الرضا و ابرهیم و فادر ماد را ایشان جدا اند و اسمعیل

وجعفر و هارون و حسن و ماد را ایشان ام ولد است و احمد و محمد و حمزه
و ماد را ایشان ام ولد بودند و عبد الله و اسحق و عبيد الله و زید و حسن
و فضل و سلیم و فاطمه کبری و فاطمه صغری و رقیه صغری و کلثوم
و ام جعفر و لبامه و زینب و خدیجه و علیّه و آمنه و حسنه و بنیره و غا^{لیشه}
و ام سلمه و میمون و ام کلثوم و بروایت دیگر اخضر نزلست و فرزند
بود و بیست و هفت دختر و بیست و سه پسر و فرزندان وی بعضی عقبه
نداشته اند اما اینچه ائمه نسبت برانند عقب اخضر است سیزده پسر است
عباس و هرون و اسحق و اسمعیل و عبد الرحمن و عبد الله و حمزه و
امامه علی الرضا و ابرهیم و مرثضی و محمد عابد و جعفر اما جعفر را جو^{دی}
کوینده و اولاد او را جوادیون و بشیر یون نیز کوینده و عقب جعفر
دو پسر موسی موسی و حسن است اما محمد عقب او از ابرهیم محاسن و ابر
هیم را آنسه پسر عقب بود محمد جابر و احمد نصطری و علی که پسر خان
کرمانست اما ابرهیم اصغر ملقب است بر فضی عقب او از دو پسر است
موسى ابی سجه و جعفر اما حمزه بن موسی را اموال^{ابو} القاسم گفتند و
در بلاد عجم و ادبیل عقب او بسیار است و سلاطین صفویه از
نسل اوینده و عقب او از ابرهیم و ابوالفنا بن که در شیراز عضه

الدوله ديلمی از نسل ولایت و عبد الله بن موسی را عقیق از محمد است و
موسى بن عبد الله و امام حسن بن موسی یکپسر داشت جعفر نام و حقیقت
عقب او معلوم نیست و بعضی گفته اند جعفر بن حسن را سه پسر بود
اولاد علی عظمی از نسل و پند اما اسحق بن موسی را امیر گفتند و
و او خروج کرد و بصره و و جینی که مامون ملعون در مرو بود و عقب
او سه پسر است عباس و اسحق و ملهوس و عبد الله و هارون بن موسی
کو پند عقب نمائند ابن ثباتیه آورده که عقب او از احمد بن هرون
است و عباس بن موسی عقب او در نهایت فتنه و عقب او از قاسم بود
سبب شهادت آنحضرت آنچه از احادیث ظاهر میشود علی بن اسمعیل
بن جعفر و بعضی گفته اند برادرش محمد بن اسمعیل برادر زاده آنحضرت
که آنجناب با و احسان بسیار بی نموده است روزی هرون ملعون از نجفی
بن خالده بن مکی و زیو خود می پرسید که ابا می شناسید از ابا طالب
کسی را که طلب نمایم و بعضی احوالات موسی بن جعفر را بر سر اسم ملعون
گفت محمد بن اسمعیل هست و او را نشان داد پس با مر خلیفه نامه با و نوشت
و او را طلبید چون حضرت بران امر مطلع شد او را طلبید و فرمود
که اراده گما دارید گفت اراده بغداد دارم حضرت فرمود چه را برای

چه می دوی گفت پریشان شده ام و فرض بسیار بهم رسانیدام حضرت
 فرمود که من فرض تو را ادایم کنم و خرج تو را مشکفلی شوم و بفرمانی
 و گفت مرا وصیتی کن حضرت فرمود تو را وصیت میکنم که در خون من
 شریک نشوی و اولاد مرا اینم نکردانی باز گفت مرا وصیتی کن حضرت
 باز این وصیت را فرمود تا آنکه سه مرتبه شد پس آنحضرت سی صد دینار
 طلا و چهار هزار درهم نقره با و عطا فرمود او برخاست و زد بر گرفت
 و رفت حضرت بخا صان فرمود که بخدا سو کند که در خون من سعی خوا^{هد}
 کرد و فرزندان مرا به بیتی خواهد انداخت گفتند پابن رسول الله با او^{نکه}
 میدانید که او چنین کاری خواهد کرد نسبت با و احسان می نماید
 و این مال جزیل را با و می بخشید حضرت فرمودند که بلی زیرا که پدران
 من روایت کردند از حضرت رسول صلی الله علیه و اله که چون کسی
 با رحم خود احسان کند و او در برابر بدی کند و این کس قطع احسا^ن
 خود را از و بکند حق تعالی قطع رحم خود را از و میکند و او را بعتوب
 خود گرفتار میکند چون علی بن اسمعیل و بروایت دیگر محمد بن خدا^{سید}
 بچی بر مکی ملعون او را بخانه برد با او طوطیه کرد که چون بمجلس رود
 امری چند نسبت بعم خود بگوید که هر روز بمشتم آید و او را بنزد فرود^{ان}

بود چون بر او داخل شد و سلم کرد گفت هرگز ندیده بودم که دو خلیفه در عصر
بوده باشد ثور بن شهر خلیفه و موسی بن جعفر در مدینه خلیفه است
و مردم از اطراف عالم خراج برای او می آوردند و خوانه به هم رسانیده است
و اموال و اسلحه بسیار جمع کرده است پس هر و ن امر کرد که دو پست هزار
درهم با و بدهند و چون آن بدخت بخانه کشت در دی مجلسش به هم رسید
و در هانت بغداد با الهی و اصل شد و از آن درها منتفع نشد و بروایت
دیگر بعد از چند روز او را ذخیری عارض شد و جمیع احشا و امعای او
بزیامد چون زر برای او آوردند در حال نزع بود از آن درها بمنجرت
از برای او ماند و درها را بخانه خلیفه برگردانید و در همان سال هر و ن
ملعون که سال صد و هشتاد و نه هجری بود برای استحکام خلافت اولاً
بگرفتن حضرت امام موسی ع اراده حج کرد و همه اشراف و علما و بزرگان
و سالاران نوشتند که بمکه حاضر شوند برای بیعت خلافت
فرزندانش پس بمدینه آمد آن حضرت در روضه جل خود بود او را فرمودند
گرفتند و ببصره فرستاد که بکماله در حبس عیسی بن جعفر بن منصور
برادر زاده انملعون بود او فرستاد که من ازین مرد یعنی از نیکی چیزی
دیگر نمی بینم او را بطلب پاره کن و الا من از دست بری دارم هر روز ماحول

طلبید و در حبس سندی بن شاهک حرافزاده مفید ساخت سپرده سال
و بروایت دیگر هفتده سال **وفا** در آخر ماه رجب سال صد و هشتاد و
شش کشته اند و افع شد در بغداد عمر شریف آنحضرت پنجاه و پنج سال بود
و بعضی پنجاه چهار گفته اند در ابتداء امامت عمر شریف بیست سال بود
و مدته امامتش سی و پنج سال بود بقیه خلاف منصور و وی متعرض آنحضرت
نشد و بعد از آن ده سال و کسری خلاف مهدی بود آنحضرت آن ملعون
حضرت را بعر او طلبید و حبس کرد و بسبب شاهده معجزات فرسید و
آنحضرت را مریض کرد و بمدینه فرستاد و چون نوبت بهار و نملعون رسید در
سال پنجم خلافت ناهق خود بوسه سپیدی بر مکی ملعون آنحضرت را زهر داد
و خراک کثیر الا نوار در مقابل فریادش است که الحال موسوم است بقریه کاظمیه
در یک فرسخی بغداد و آنچه فلند دان می گویند که آنحضرت را سرب زخمید
و در آب شط انداختند چو بانی آمد و آنحضرت را بدر آورد و دفن کرد و
فرچوپان نیز در پهلوی آنحضرت اصلی نداد و دروغ است و جهال شیعیان
در آن زمان جمعی غلو کردند و از غایت محبت قابل بالو هبت می شدند و
نفیّه از شیعه با امامت آنحضرت قابل نشدند و الله اعلم **باب دوم** در احوال
خبر مال حضرت امام الرضا علیه السلام کتبت آنحضرت ابو الحسن است و الخاب رضا

وصابر و فاضل و رضى و وفى ذرة عين المؤمنين و غيظ الملاحدين است و حق
لغالى او را برضا موسوم ساخته و اينكه ملا عين اهل سنت مى گویند كه مامون
ملعون انحضرت را مخاطب رضا ساخته اصلى ندارد و نام مبارك او عليت
و در تودينه مسراست و در انجيل راضى و در كتاب انكليون بر كزيله پدر بزرگوار
زندنيو كپارند و در كتاب براهم خشنود و در كتاب انكليون بر كزيله پدر
بزرگوارش موسى بن جعفر عليهما السلام است و مادر او ام ولد است و
وام النبيين نام دارد و روايت ديكي او را انكم و بنجر و ادوى و حميده نيز
ميكويند و نقش نيكى انحضرت ماشاء الله لا قوة الا بالله و بروايت ديكي
او را انكم و بنجر و ادوى و حميده نيز ميكويند و نقش حسبي الله **ولادت**
باسعاد نشد در مدينه مشرقه دوازدهم پنجشنبه يازدهم ماه ذىبيع الاول سال
صد و پنجاه سه گفته اند و بعضى پنجشنبه يازدهم ذى القعدة سال صد و
چهل و هشت گفته اند بعد از وفات حضرت صادق عليه السلام پنج سال و كلىنى
ولادت او را صد و چهل و هشت ذكر كرده است و بعضى يازدهم ماه
ذى الحجة سال صد و پنجاه سه گفته اند و شيخ طرسى روز جمعه يازدهم ماه
ذى القعدة ان سال مذكوره است و چون مامون ملعون او راولى عهد
خود كرد ايند شيعيان اسات و خرمى مى نمودند انحضرت فرمود

که این امری که شای پندارید بن دسیده اخرن دارد و بمن نخواهد رسید
و من در جعفر دیدام و بعضی از علماء اهل جعفر را می گویند که آنحضرت اسم مبارک
خود را با مامون ملعون بر نام برده و استخراج کرده که بقتله بالغیب المسبوم و
نمام این است ک ی ق ا م ر ا ل ر ض ا م ع ا ل م ا م و ن و ک و پ ن د س ک
ولی عهد او اینست الله ربنا محمد نبینا و المامون امامنا و علی الرضا هادینا
و مرد ثقه صالحی در مشهد مقدس نقل میگرد که در ایام میروزا محسن منوی
شخصی از مردم باد قیس و قلعه کهنه در زمین چند اشرفی یافته بود که بعباد
اشرفی چهار دانگ نیم بود بوزن اشرفی های متعارف یکی ازان بنام هشام
بن عبد الملك مروان علیه اللعنه بود و چند عدد دیگر بنام مامون از ضرب
ری بود و نقش ان در این بود الملك الله والدین المامون بالله امیر المؤمنین
خليفة الرضا امام المسلمين و شیخ بهاء الدین مره در کش کول خود نقل میکنند
که مامون ملعون فرمانی نوشت از برای آنحضرت و آخر و فان کرد بعهده خود
و فرمان اینست امیر الامرء المامون بالله امیر المؤمنین عبد الله بن رشید
بالله امیر المؤمنین هر و ن حضرت امام بن موسی الرضا الملقب بهادی بن
و لرضای بفضائل امیر المؤمنین المسلمين و سید المؤمنین و ولایة بالخلافة
والامانة فی حین حیون و بعد موتی فافض با علی الرضا انت ما فاضی فی اهلی

ومالی و مملکتی و خرابی و ضیاعی و عفادی و امانی و عبیدی و ازواجی و اولاد^{دی}
من بدله فلعله الله علیه و السلام علیها الامام العادل و رحمه الله و برکاته
و محمد بن اسماعیل بخاری امام سنن^بان معاصر^ب انحضرت بود که احادیث کثا^ب
صحیح را جمع میکرد و مولد در شهر سبز است از ولایت سمرقند و سیصد
هزار محدث بر او جمع شدند و علماء آن بلده بروی^ب او حشد کردند و روئیکه
در منبر بود مسئله حدوث و قدم قرآن از او پرسیدند زیرا که سنن^ب
قراسان و خنابله و اشاعره و قوی از شافعیان قرآن را ندیم میدانند و
بخاری حادث می دانست در جواب ایشان گفت خدای تعالی وصف کثا^ب
خود را بمحدث کرده است علما که این را شنیدند بر او روینجشد و او را از
منبر کشیدند و خواستند که بکشند مریدان او را بدر بردند از اینجا که
میخت و آمد به بخارا نیز دولت هزار محدث بروی جمع شدند و این حال^ب
روی داد و از اینجا آمد به نسا بود و سیصد هزار محدث بروی جمع
شدند و دانستین امام رضا ع نزول اجلال در اینجا نمود بود و باز
بر سر حدوث و قدم قرآن بخاری حجت گرفتند و حال سمرقند روی
داد و از اینجا که پخت و ببخداد آمد و در اینجا اعتبار بهم رسانید و
در پام که انحضرت در مرو و شریف داشت مامون ملعون علماء

هر مذهب را از فرق اسلام از برای حجت می فرستاد بنزد آنحضرت که التزام
دهند که از اول عهد کردن پشیمان بود و آنحضرت همه را خار و ذلیل
گردانید و ملزم ساخت مامون در مانده دیگر باره ملحدان و دهریان
و حکما و جاثلیقان و نصاری و یهود و فرسایان و کبر انرا پیدای کرد
که بلغت خود و کتاب و مذهب بروی حجت گیرند باز آنحضرت ایشان
مجاب ساخت اینهمه مامون ملعون شعبده بازان و ساحران
کا هنان را پیدا کرد و روزی مجلس راست و کل علما و اعیان عباسیان
رجع کرد مشعبدی که اسناد بود گفت تا چند نان خشک ساختند و
در وقت طعام بمجلس آوردند چون از آن نان در پیش حضرت گذاشتند
و خواست که نان بردارد مشعبد نیز یکی خواند و آن نان از پیش حضرت
بوخواست و هموار داشت حضار مجلس همه فرو خندیدند حضرت فرمود
با ادب باش و دیگران گذاشتند شعبده باز دیگری بود حضار خندیدند
حضرت فرمود بنویس که با ادب باش انشغی مثبت نشد و احترام آن
حضرت را بجا نیاورد و در حرثه سیم که این عمل کی دقالت در پیش
مسند مامون افتاده بود که نقش شیر دزان تصویر کرده بودند حضرت
از غایت غبط و چشم نهیب داد که بکسی این بلبخت را بفرمان خدای

تعالی ان شیر مجسم شد و از جای برخاست و املعون را گرفت و خلافتی برهم
ریختند و مامون از تخت فروخت و امرا و بزرگان و بنی عباس کرپی ان
شدند و اکثر مشعبد را دید و خورد و خون او را پسید و دهن باز
کرد و غریب و روی بمامون گذاشت مامون سر اسیر شد ششم بانحضرت
داد که با ابوالحسن بیکر این شیر را که توبه کردم که چنین کاری نکنم بپانحضرت
شیر را کف بود بجای خود شیر بجای خود آمده و بحال اولت معاود نمود
مامون ملعون التماس کرد که با ابوالحسن فدای نفوسم این مرد را بر گردان
حضرت فرمود که رفت بشکر مادرش ها و پسر خدا و رسول او غنی اند از آنکه
ایشان را استنزاز توان نمود و نسبت این معجزه را هم بحضرت موسی بن جعفر
و علی نقی صلوات الله علیهم می دهند باندک تغیری و از مدینه مشرفه
نابروطوس انحضرت بهضناد دو منزل آمدند و در هر منزلی معجزه نمودند
حال الحمد لله و المنة علی عبادہ دشمنان و ستیان لعین خصوصاً و سکان
ولايت توران زمین هیچ شب و روز نیست که دوسه کور و شل و زمین گیر
از شیعیان خود را شفا ندهد و فضیلت زیارت انحضرت زیاده از آنست
که بیان توان نمود . بکطواف مرشد سلطان علی موسی الرضا هفت هزار
هفتصد و هفتاد و پنج ابراست **ع** اولاد اجدادش پسر پنج پسند و یک دختر

پسر محمد بنی ۴۴ و حسن و حسین و جعفر و ابراهیم و دختر عایشه و عقبه آنحضرت را
جواد علیه السلام است **وفا** آنحضرت مشهور در ماه صفر سال دولت و سه
هجریست و بعضی چهاردهم صفر گفته اند و بعضی او را آخر صفر و بعضی پنجمین
پادهم ماه ذی قعدة گفته اند و بعضی گفته اند روز سه شنبه هفدهم صفر
گفته است و بروایت محمد بن سنان و دیگران سال دولت و دوم هجرت گفته
و بعضی دولت یکم نیز گفته اند و بعضی هفتم ماه رمضان بعضی غره رمضان
و بعضی بیست و سیم ماه ذی قعدة گفته اند و ابن بابویه از ابن عباس روایت
کرده است که بیعت آنحضرت در پنجم ماه رمضان سال دولت یکم بود در اول
سال دولت یکم دوم ماه من ام جیبیه دختر خود را با آنحضرت تزویج نمود
و در ماه رجب سال دولت سیم آنحضرت را بنهر شهید کرد ابن بابویه
گفته است که صحیح است وفات آنحضرت در روز جمعه بیست یکم ماه رمضان
دولت سه هجرت واقع شد و عمر شریف آنحضرت پنجاه و پنج سال بوده و پسند
دیگر پنجاه و دو سال و بروایت دیگر باید در بزرگوار خود بیست و نه سال و
در ماه بود و ایام امامت بیست و چهار سال بود و فرقه مطهرش در سناباد
طوس از ولایت خراسان واقع شده که الحال بمشهد مقدس معروفست و بنا
این شهر را ایلخانیو سلطان الملقب بسطان محمد خدا بنده بن هلاکو خان

از ملوک ترکان مغول گذاشت و سلطان قبل از سلطنت موسوم بود
بجربنده عهول و اول پادشاه شیعه است و از ترکان چنگیز خان که در
ایران و توران و هر جای که در فرمان او خواهد بود خطبه اثنی عشر خواند
و در منبرها و منارها برای شیعیان و معویّه و منافقان نمود و بعد از او
پسرش سلطان ابو سعید خان پسرش نیز شیعه بود و بعد از او سعید
پاکان شیعه بود و در زمان ابجا بنو سلطان تا بحروج سلطان صفویه اگر
پادشاهان شیعه بودند مثل سلطان سفار پره و سلطان سحر وال بویه
و غیر و بجد پدید عمارت مراد کثیر الانوار انحضرت را میر ثومر کرکان و شا
رخ خان ولد نمودند آنچه ظاهر میشود امیر تیمور نیز شیعه بود و الله
بعلم **باب** در احوال خرمال حضرت جواد عم کبیر انحضرت ابو
جعفرات و بعضی ابو علی گفته اند و این قول مزور است و القاء انحضرت
جواد است و مختار و منتخب و مرتضی قانع و عالم و نام مبارک انحضرت
محمد است و در نور پره هند است و در انجیل جواد است و در کتاب
زند فارسیان شمس و در کتاب زوهر که اسم کتاب یهود و
بلغت او مذکور است و در کتاب هندوان بکریزه و در کتاب
انکیون صدیق و در کتاب رفیع پرهیزگار و در انحضرت علی رضاع

وهاد را حضرت ام ولد است و نام او سینه است و در چانه و سینه زخیر زان
این گفته اند زخیران نیز نام کلیت و مشهور است که نویسنده است و بعضی مرینه
میگویند و از اهل بیت برادر برهم فرزند رسول خدا ص و نقش نیکان حضرت
نعم القادر الله است **ولادت** با سعادت حضرت با تقوا در روز جمعه
پانزدهم یا نوزدهم ماه مبارک رمضان سال نود و پنج هجری است در مدینه
مشرقه واقع شد و شیخ طوسی از ابن عباس دهم ماه مبارک دج گفته است
و مامون ملعون ام الفضل دختر خود را بعد از حضرت در آورد تا حضرت
در جبهه بود مامون دعا است او را که بنبی بجمعی آورد و احترام او
زیاده از فرزندان خود بنفدیم میرسانید چون پدر بزرگوارش ه
زهر داده بود خود میخواست نداد که مافات بکند **عدد** اولاد
احمدش امام علی عم است و موسی و فاطمه و امامه بروایت دیگر حیم بجای
امامه است و عقیبا حضرت او را و پسر بود علی عم و موسی همیشه و بر فرغ در دم
وفات یافت و اولاد او را از وی میگویند و بیشتر سادات مشتمد و
فرزین و فم میباشند و عقیب موسی از احد است و نسایه و بنود میگویند
محمد بن ابراهیم معقب است و انساب بنی خوساب ادوست و سن مبارک
وی در وقت وفات والد نه ساله بود و بعضی نیز هفت گفته است و دو

هنگام شهادت حضرت امام رضا و بعضی از شیعیان از جهت سفر سن
در امامت آنحضرت تأمل داشتند تا آنکه علی و افاضل و بزرگان شیعه
از اطراف عالم متوجه حج گردیدند و بعد از انواع از مناسبات آنحضرت
رسیدند و از وفور مشاهده معجزات و کرامات و کالات اثر بارگاه
ان منبع سعادت نمودند حتی آنکه کلینی فکر نموده که در یک مجلس یا چند
روز مثوالی سه هزار مسئله از غوامض سائل از آن محدث علوم و فضایل
سؤال کردند و از هر جواب شافی شنیدند و اگر در حضور مامون بود و
با این سبب ام الفضل را بعثه او در آورد و اهل سنه علیهم اللعنه نیز
بر فضیلت آنحضرت اتفاق دارند و **فات** آنحضرت در بعد از سال
دوایت بیت هجریت و امشدر برهر المعصم بالله ابو محمد اسحق بن هرون
الرشید علیهم اللعنه و بروایت دیگر برهر ام الفضل ذی در مذابی
فعله سال مذکور و امشدر و بعضی روز شنبه ششم ذی الحجه و بعضی
پانزدهم ذی القعدة گفته اند و عمر شریف آنحضرت بیست و پنج سال دو
ماه کسری بود موافق مشهور و امامت آنحضرت هفده سال کسری
بود و این شهر آشوب گوید و فتن و فتن والد بزرگوارش لعنته سال
چهار ماه ده روز داشت و امامش هجده سال کم بیست و دو بود و

در کشف الغم از طریق مخالفان بعل کرده اند که وفات آنحضرت در روزه
شنبه پنجم ماه مذکور شده و محمد بن سنان گوید که عمی شریف آنحضرت
بیست و پنج سال سه ماه بود بدو و زده روز و ولادت آنحضرت در سال سده
نود و پنج هجرت بوده یا بدو خود هفت سال و سه ماه زندگانی کرد وفات آن
حضرت در روز سه شنبه ششم ماه ذی الحجه سال دولیت بیست و سه
هجرت واقع شد و بر او ایندیگر دو وقت وفات والد نه سال و چند ماه داشت
و در کتاب لایله میری مذکور است که عمی آنحضرت بیست و پنج سال سه ماه
دو روز و دو روز سه شنبه ششم ماه ذی حجه سال دولیت بیست و پنج
واقع شد و بعد از پدر و نو زده سال بیست و پنج روز زندگانی کرد و مرگ
مطهر شد و مقابر فریانی نزد جد اجدادش حضرت موسی بن جعفر صلوات
الله علیهما است در بغداد **باب دوازدهم** در احوال خیر مال
حضرت علی منوکل و کنیت آنحضرت ابوالحسن و فقیه و هادی را نیز
بر آنحضرت اطلاق میکنند القاب آنحضرت نفی و نجیب و مرتضی و عالم و
امین و مؤتمن و طبیب و منوکل و عسکری و نام مبارک او علیست و در
تو در بطور است و در انجیل می ماری کرده و در کتاب زندیقین و در
کتاب انکیون عزیزی و در کتاب هندوان عبد الکریم و در کتاب قبالا

بهود عبد المجید والد ماجدش حضرت جواد ^{علیه السلام} است و مادرش ثمانه
مغربیه و نقش نیکین آنحضرت بر وایت فصول فہستہ اللہ ربی و هو
عصمتی من خلفہ بود و پروایت دیگر حفظ العہود من اخلاق المہبوب
ولادت با سعادت آنحضرت در مدینہ مشرقہ واقع شد در نیمہ ماہ
ذی الحجۃ سال دولیت دوازده ہجری و جمع کثیر فی رسالہ دولیت ^{دو} ہجری
کفہ اند و در مصباح شیخ بیست و ہفتم ماہ ذی الحجۃ است و پروایت علی
بن ابرہیم روز سہ شنبہ سیزدہم ماہ رجب واقع شد و آنحضرت
معاصر منوکل عباسی ملعون بود **ع** اولاد اجدادش امام حسن عسکری
ع بود و بحسین و محمد و جعفر الملقب بکذاب رند قار باز ثنویان
یکد خزعالیہ عتب آنحضرت از جعفر است مکنی با بو عبد اللہ و او را
ابو بکر بن میکفشد سد بیت فرزند داشت و عتب او از شش
پسر است اسمعیل مشہور بحجری فاطمہ و طاهر و یحیی صوفی و ہرون
و علی و ادیب اما ناصی و ابوالبغا از فرزندان دلیس است و ابوالغنائم
دقاق و ابوالعلی و لالہ از اولاد طاہرند و ابوالفتح نسایہ از نسل
یحیی بن صوفی و اعقاب وی در مصرند و سادات صید از بلاد شام
از اولاد ہرون بن جعفرند و محمد نازک و اولاد او را نازک گویند

از نسل علی بن جعفر است واعقاب ادربی بن ولفناث مدو دینی کعب
ومواجهم از فاسمند **و** حضرت باقوان در سال دویست پنجا
و چهار پانچ و انغشته در روز وفات دوشنبه سیتم ماه رجب بوده
و بروایت ابن خثاب بیست و پنجم ماه جمادی الاخر و بروایت دیگر بیست
هفتم ماه مذکوره و در آنوقت سن شریف آنحضرت چهل سال بود و
چهل و یک سال و چند ماه گفته اند بهنگام وفات والد بزرگوارش
ششتر سال پنجاه و نهم داشت و مدت امامت آنحضرت سی و سه
سال و کسری بود فریب بسیزده سال در مدینه اقامت فرمود و
بعد از آن منوکل ملعون او را بستر من وای طلبید و فریب بهر بیست سال
در اینجا نوطن داشت و معتمد عباسی ملعون آنحضرت را بر نهر شهید
کرد و بعضی نسبت این را مستنصر و هم منوکل می دهند اما ثوئف
دارد و مرقد مطهرش در سامره است والله بعلم **باب سیزدهم**
در احوال خیر مال امام الحسن الثانی ملقب بعسکری
علیه السلام کنیت آنحضرت ابو محمد است و فقیه و رجل رانین با آنحضرت
اطلاق میکند و گاهی بابن الرضا مخاطبه می نمودند الغاب آنحضرت نک
و هادی و خالص و سراج و عسکری است و نام مبارک او حسن است و

و در نوربهری نوافیس است و در کتاب زوهر فیل و در انجیل فرنگان ^{کتاب} داوود
زینت و در کتاب یونپان لاب و در کتاب زندا ریس و در کتاب بائینکل
معظم رای و در کتاب هندوان مروارید و در کتاب انکلیون ناه
نماست نقش نیکین او بروایت فصول مهتبه سبحان من له ما فی السّموات ^{مثال}
والارض است و بروایت دیگر کفعمی انا الله شهید **ولاد** بجعادت
المحضرت در مدینه مشرفه واقع شد در روز جمعه هشتم ماه ربیع
الثانی و بعضی دهم ماه مذکوره گفته اند و بعضی روز شنبه چهارم
هین ماه گفته اند و بعضی روز یکشنبه هین ماه گفته اند در سال
و بیست و سی و دو هجرت و شیخ مفید در ماه ربیع الاول دویست و
سی نقل کرده است پدر بزرگوارش حضرت علی بن ابراهیم علیه السلام
و مادرش ام ولد است و نام او حریت است و بعضی سوسن گفته است
و بعضی سلیمه گفته است و لدجلیل القدرش حضرت صاحب الامر
صلوات الله علیه است **وفات** المحضرت بزهر معنده ^ع صی ملعون
در روز یکشنبه ماه ربیع الاول و بعضی الاخر سال دویست و شصت
هجری گفته اند در هاتخانه در سامره در عقب پدر بزرگوارش قد
فوانست عمر شریفش بیست و هشت سال بوده و بعضی نه گفته اند

والله يعلم على فائلكه **باب چهاردهم** در احوال خبرنا حضرت خاتم
 الاوصياء اعني قائم آل محمد ص اجمعين بدانكه جميع طوائف امم از بني
 آدم و خاصه اهل كتاب كه عبادت ان بنود و نصارى و مجوس و از كافران
 حربى و مرناسان هندوان و برابره و سنيان و اهل خطا و صرى و حكما
 و دانايان و اهل نجوم و جمهور و فرقه اسلام از هفتاد و سه مذهب بوجود
 شريف افاضل امام ع قائلند لا اقليلي از نصارى و فرقه از فرنگان
 در بعضى از خصوصيات ان خلاف كرده اند كه در مقام خود بيان ميشود
 و كنيث المحض ابوالقاسم است و نام مبارك او م ح م د است و حرا
 م است كه در ايام المحض غيبت بنام مبارك ياد بكنند و با بكنيت و
 نام ر ا هم و با بنام و لقب ياد كنند **بدانكه** اتفاق شيعه است كه او را ب لقب
 ياد كنند مثل صاحب الامر و صاحب الزمان و صاحب ناحيه و غايب و غليل
 و غريم و حجة و قائم و مهدي و منصور و خلف صالح و نام مبارك المحض
 در بسيار جاى از قرآن مذكور است مثل و بنم و عص و فجر كه در اول سورة
 قرآنى واقع شده است و در سورة البقرة عقيب مراد المحض است و در
 ابراهيم ع حاشا است و در زبور معيق و در تورات بلعث و زكوم او پند
 و در تورات كه نزول ان اسماى است ماسع و در انجيل مهيمداخ و در

ابخیل فرنگان مسیح الزمان و در کتاب زمزم مهید سرورش ایند و
در کتاب البسناغ جوس بهرام و بروایت دیگر بند بردان و در
کتاب نواصب سنیان مهدی و در کتاب هزار نامه هندوان
لند بطار او در کتاب جاودان خود از جوس خسرو و در کتاب
برزین از فارسپان پروین که معنی منظر منصور باشد و در
کتاب فرنگان ماچارالامان فروز و در کتاب قبر و سوسیان
فردوس الابر و کران عجم کیغباد و ویم حی کوپند یعنی عادل بر
و در کتکول شیخ بهائی علیه الرحمه میگوید که فارسپان او را ایند
سناس ایند نشان کوپند و در کتاب با شکل داهنا و در کتاب بشا
کونی اینداده و خدا شناس است و در کتاب و بلمنصور و در
کتاب رشن براهم مجسنه و فرخنده و در کتاب زهر بود بقیه
الله و در کتاب انگلیون برهان الله **الحول** انحضرت از طرف براهم
و مرناضان هندوان با صاحب شکل که از کتاب اعظم کفره هندوان
در مدّه عالمه کوپند که عمر دنیا چهار طور است و هر طوری چهار
کود و در هر کوری چهار دور و در هر دوری چهار هزار سال
که این سیصد و هشتاد و چهار هزار سال باشد چون در تمام

شود بنای کهنه نوشود و زنده گردد و صاحب ملک نازده پیدا شود
از فرزندان پیشوای جهان که یکی ناموس آخر الزمانست که مراد ناموس
پیغمبر باشد و دیگری صدیق اکبر یعنی وصی بزرگ تربیش نام
دارد بش مراد امیر المومنین است و نام این صاحب ملک بزبان
هندوی راه نما است بحق پادشاه دشود و خلیفه نام شود که بلغت
ایشان بمعنی خدا باشد و آن پادشاه بجای پیغمبر آن چون ابرهیم
و خواجه خضر زنده علیهم السلام حکم براند و او را معجزه بسیار باشد
هر که پنا با و برد و دین پدران او را اختیار کند سرخ رو باشد و در
نزد رام و دولت او بسیار گشیده شود و او عمرش از فرزندان
ناموس اکبر زیاد تر باشد و آخر دنیا با و تمام شود و از ساحل دریای
محیط و سرانندیب و قبر با با ادم و جبال الفرو و شمال هیکل الزمزمه
ناسیف البحر و صابوس را مستخرج کند و بت خوانه مومنان را خراب کند
و جگانهات بفرمان او سخن در آید و بجاك افتد پس او را بشکند و بدر
بای اعظم اندازد و هر بی که در جهان باشد بسوزاند و شاگون
که با اعتقاد کفره هستند پیغمبر صاحب کتاب و گویند بر اهل خطا
و خشن مبعوث شده است و مولد او شهر کیلوا س بوده او گویند

که دولت دنیا و حکومت آن بفرزند سید خلائق جهان کشتن بزرگوار
شد و کشتن بلغت ایشان نام حضرت رسالت است و او باشد که بر
کوههای مشرق و مغرب دنیا حکم برند و فرمان کنند و برابرها
سوار شود و فرشتگان کارکنان او باشند و پیرزادان و آدمیان
در خدمت او باشند و از سردان که زیو خط استخوان ناعرض
لشعین که زیر قطب شمالیت و ماورای اقلیم هفتم و گلستان آدم
که مراد کوه قاف باشد صاحب شود و دین خدا یکدین شود و
نام او ایستاده و خداشناس است و در کتاب ناسک که نام یکی
از صاحب شریعتان کفره هند است و اعتقاد ناسک و اتباع
او است که ادبی همچون گیاه می رویند که در دنیا تمام شود
بپادشاهی در آخر الزمان که پیشوای ملئکه و آدمیان باشد و آن
فرزندان پیغمبر آخر الزمان باشد و حق راستی با او باشد و آنچه
در دایها و زمینها و کوهها پنهان باشد همه را بداند و در
و در کتاب دید که با اعتقاد کفره هند اسمانی است ماهی شور
که نام یکی از پیغمبران صاحب شریعت کفره هند است و اتباع او
گویند که ماهی شور را کسی نژاده و هرگز نمید و وزن و فرزند

دارود بخیره پا قوت می باشد با عتفا دایشان و گویند وجود
اوسه جسم است انساب و ماه و اثر دارد باب خرابی دنیا گویند که
پادشاهی در آخر الزمان پیدا شود که امام خلافتی باشد و نام
او منصور است و عالم را تمام یکی و بدین خود در آورد و هر کس را
از مؤمن و کافر بشناسد او را اختیار کند پس هر چه از خدا طلب کند
با و برسد و صاحب کتاب و شش که کفره دهند او را پیغمبر صاحب کتاب
می دانند و نام او چوکت گویند که کتاب امین المومنین عم و در نزد
ما است و آنچه در وی نشان و معوضان راضی و راست از عبادت
و زهد و ترک و مجرید ثابته زندگانی هر دو انجا هست و بجز کوفان
و پرچوک نخدمت آنحضرت رسید و این کتاب را با و داده که در
آخر دنیا بکسی ببرد که خدا دوست دارد و از بندگان خاص او باشد
و راه نمای خلق باشد بحق نام او مجسمه و فرخنده باشد خلق را
زنده کند بحکم جانش که خداست و شاه کاران را زنده می داند
که در دنیا اختراع کرده باشند و حق خدا و پیغمبران را مال کرده
باشند همه را بسوزاند و عالم را بکند و هر بدی را سوزاند و دهد
ولک کر و دولت او باشد که عبادت از چهار هزار سال باشد

خود واقوامش پادشاهی کنند و باقی از مخرفات در آن کتاب بود از
تثنا سنخ و تحسین بادی و در بیان ننوده و این اقوال را از کتب
براهمه که معتمد ایشان بود نوشته شده و بعضی این اسمی کتب که اسم
بردیم اسمانی می دانند و صاحبان را پیغمبر ما بر اعضا دایشان
اقوال بدانند که کتب که معتمد علیه ایشانست در آن کتب احوالات حضرت
فائز عم را ایراد می نماید هر چند مجوس منکر حقیقت این دین اند اما چون
از اخبار و قایع آینده است و انبیاء عظام و حکماء مؤیدان و دانشمندان
ایشان بحقیقت آن خبر داده اند و در کتب خود ضبط و جمع نمودند و کتب
اینست **کتاب** کومب که جو موب پیغمبر است و آن کتاب اروس و اصل این
کتاب معدومست و در حدیث معتبره منقولست که اصل این کتاب را بر
دوازده هزار پوست کا و نوشته بودند از آن کتاب چند و دینی در کتاب
از ادبخت نوشته بود بیان نمود **کتاب** جاودان خود **کتاب** از رنگ و زنده
مانی نقاش که این مفع خراسانی ترجمه نموده و نام شرح ان کتاب را حیل
هندسه گذاشته **کتاب** تنکوش لوفاء حکیم دوی **کتاب** ضد و احکام دین
زردشت ضد فصل داد **کتاب** سید باد حکمت علی و علی **کتاب** کتاب دسا
تیره ابادیان **کتاب** ارداء بن دیوف که نام مؤید است در زمان اردشیر

مجوس

بایکان بوده و فارسیان گویند پیغمبر است **کتاب** دینناک خرد که در آبا
قباد بوده و در اثبات دین خود و مذهب اثیریستی بیان کرده **کتاب**
طرم از نصیفات زردشت که او را سیاه نیز میگویند **کتاب** قسطا و قسطین
که ایضا لوفاساخته در دین اثیریستی **کتاب** سارستان که از نصیفات
فرزانه بهرام که یکی از حکماء عجم و دانا پان ایشانست و در این کتب باقوال
مختلفه و لغات مشکله بیان احوال انحضرت نموده اند که ظهور و خروج
خواهد کرد و نصیر بحایم معنی جاماس حکیم نموده و در کتاب فرهنگ الملک
که اسرار العجم نیز میگویند و از کتابهای مخفی مجوس است بلکه اثر ابنزله البها
که صحف باشد می دانند و با اصطلاح کبران جاماس نامه می گویند و احکام
زیج و حوادث و وقایع گذشته و مانجا ثبت است و این کتاب را وزیر جلیل
القدر که همان برای فقیر شناساندن جزو بود که پیوسته نوشته بودند و اکثر
خطوط آن شبیه بخط یونانی و معطلی و ظلم راودی و بعضی بخط فارسی منسوخ
ان بعضی مندرس بود و تا حال نشیده ام که کسی از عرب و عجم این کتاب
را دیده باشند بلکه نامی شنیده اند جاماس بدان کتاب از زبان زردشت
نقل میکند در فضل کاهنبا رها و کاهنبا رها نیز میگویند هر دو یکا
عجمی و با اصطلاح ایشان کاهنبا ران شد و زلیث که خدای نعم عالم را فرید

و هر روز را گاه میگویند و گاه کاهنبا از اول می‌یوزم نام دارد و آن خود روز
باشد که در پانزدهم اردی بهشت ماه قدیم است گویند که بزدا ن ازین
روز تا چهل افونیش اسمانها با تمام رسانند و گاه کاهنبا در دهم می‌یوشم
نام دارد و آن خود روز است که پانزدهم بی‌ماه قدیم باشد و گویند که بزدا
ن ازین روز تا شصت روز افونیش اب را تمام کرد گاه کاهنبا در سیم بی‌می
سهم نام دارد و آن اسناد روز است که بیست و سیم شهر بود ماه قدیم
باشد گویند که بزدا ن ازین روز تا هفتاد پنج روز افونیش زمین را با تمام
و گاه کاهنبا و چهارم اباسرم نام دارد و آن اسناد روز است که بیست و ششم
مهر ماه قدیم باشد گویند که بزدا ن ازین روز تا سی روز افونیش نباتات
و رستنیها با تمام کرد و گاه کاهنبا در پنجم میدیدی باریم نام دارد و آن
اول مهر روز است که شانزدهم بهمن ماه قدیم باشد گویند که بزدا ن ازین
روز تا هشتاد و حیوانات باسیا فریده و حیوانات دولیست هشتاد و
دو نوع است صد و هفتاد و دو چرخنده ده نوع پرنده و گاه کاهنبا در
ششم نام دارد و آن اهنود روایت که اول روز خسه مسرتی قدیم
باشد و ازین روز تا هفتاد و پنج روز افونیش آدم علم که بزعم ایشان
که بر مژ باشد با تمام رسیده و با خراپین فضل احوالات ملوک

و انبیا را میگوید که چند نفرند و در چه زمان بهم میرسند و دین ایشان
چپست و در کجا باشند و چه بر سر ایشان می آید با امت بچه قسم سعی
کند تا بر پیغمبری ماصلی الله علیه و آله میگوید این پیغمبری عرب اخو
پیغمبران باشند که در میان کوههای پیدا شود و بر شتر سوار باشند و با
بندگان خود چینی خورد و بروش بندگان نشیند و او را ساه پنهان باشد
و از پشت سرمثل پیش رو بریند و دین او اشرف دینها باشد و کتاب
او باطل گرداند هر کتاب اسمانی را و دولت نادیک بر باد دهد که نادیک
عجم باشد و دین مجوسی و یهلوی را بر طرف کند و نارسیده اشکدها را
خراب کند و تمام شود و دزدان پیشدانا پان و کیان و شکاپان سائبان
و از فرزندان دختران پیغمبری که خورشید جهان و شاه زنان نام دارد و کسی
پادشاه شود در دنیا بر نردان که جانشین اخوان پیغمبری باشد در میان
دنیا که مکه باشد و دولت او نایامت متصل باشد و بعد از پادشاهان
او دنیا تمام شود و آسمان بر زمین جفت شود و زمین باب فرود و دو
کوهها بر طرف شود و اهرمن کلاه که صند پزدان باشد و بنده عاصی
اوست او را یکی در درجی کند و او را بکشد و سمندغ و قرح و جبال و
قنقد ریشان اهرمن را یکی دو مشا سنده که عبارتست از فلائک باو

فرود آید و خلافت را بپزدان خواند و نام مذهب او برهان قاطع باشد و حق
باشد و در خدمت او حاضر شوند بیشتر و سر و شش و آسمان که عبارت از آن
میکائیل و جبرائیل و عزرائیل علیهم السلام باشند و نازل شوند با و بهرام
فرشته موکل بمضافران و فرخ زاد موکل بر زمین و بهمه ملک موکل بر کائنات
و کوسفندان و از ملک روز اول هر ماه و از رکت ملک موکل بر آتش
و در آن بجای که روح القدس باشد و زنده گرداند خلق بسیاری از بداندان و
نیکان را و نیکان را بخوادهد و بداندان را سزا دهد و زنده گرداند از خوبان
ببخیزد آن بسیار چون ملک کان پدر خضر علیه السلام و حمرا سید الیاس
و لغوماس پدر اوسطا طالیس و اصف بن برخیا و زیر جمشاسب که سلیمان
ع است و اوسطوا اما فدونی و سام بن بنو افریدیون که نوح ع باشد و
شمسون عابد و سولان و شادول و شموئل و میخا و یحزقئیل و سیپنا و
حتی و نول و حو فوف و ذخوبیا و یغییران اسراییلیان و زنده شود عابر بن
شالح و حاضر شود نردا و سیمغ از کوه قاف سیمغ عنطای مغرب است که
بدعای حنظله بن صفوان ع غائب شود و از بنیان کیسی و کافران را دارد ازنده
گرداند مثل سودیوس را که نمرود است و او را بسوزاند با برع و فرخ که فرعون
و قارون باشد و زنده گرداند هاما ن و زیر فرعون را و او را زنده

بردار کند و از چاه دماوند بد راورد خاك علوانی و او را در توان مظالم
کند و بسوزاند بخت النصر را که در هخت که بیت المقدس نباشد خراب میکند
و زنده کند شما مود که دین پهلوی را بر هم مینند و اثث را شریک خالق
میکرد اند و حی کو پد بر ذرخ میانه خالق و خلق است و زنده کند سوم قاصی
شهر لوط و اثقف قاصی نرسانان را و زنده کرد اند و باغ اهرمن را که
علم اعلام را در میان قوم لوط بهم رسانید و زنده کرد اند و زوان را
که اراکا بر فرس است و اعتقاد او است که بزوان اشخاص بسیار دارد و از
روحانیان که احداث نموده و زنده کرد اند شید بنک که او طبع را اله
می داند و زنده اختر مؤید را که عناصر اربعه را خالق میداند و زنده
کنند صاحب نای راه او سنده پرستی را وضع کرده و زنده کند میلان
که او اصل مبداء است حی داند نور و ظلمت و معدن جامع که سبب امتزاج
و اختلاط و زنده کرد اند کون بکان عجمی را که او اصل وجود را سه عنصری
را حی انداب و اثث و خاك و هر سه را ندیم میداند و هم ایشا نرا
بسوزاند و دیگر زنده کند و بکشد و بسوزاند و از پادشاه اقوام
خودش جمعی بازنده کند و بکشد که فتها در دین خدا کرده باشند و
خوبان بنده کان بزوان را کشته باشند و العلم عند الله کان فضیلت

که این پادشاهان که جاماسب میگوید بنی عباس و امویان و سلاطین
جو را بنطایفه باشند و خوبان بندهگان بزدان مراد شیعیان باشند
و دیگری فنده کند و ستم بن زال را و در خدمت او باشد و کیخسرو را
زنده کند و دیوان هر را بکند و هر را بکشد و بسوزاند و باد را کوید
که خاکستر ایشان را بدرباری محیط اندازد و هر مباحثان و اهرمن و
نباه کاران را بکشد و نام آن پادشاه بهرام باشد از خورشید جهان
و شاه زنان که از خنوسین باشد و سین نام مبارک محمد مصطفی
الله علیه و اله است بلغت پهلوی و ظهور او دنیا را خوردنیا باشد
و عمر هفت کر کی داشته باشد و چون خروج کند عمر اوسی قرن باشد
انزلمان که نازبان فارسین غلبه کنند و شهرهای ایشان را بکنند
و شهرهای عثمان خراب شود و بدست سلطان تارک اید پس او
در اید و جنگ کند و در را بکشد یعنی دجال پلید را و می گوید
ان کوری باشد خسوار که دعوی خدای کند و از گوشه دنیا
که کنگ ذرا بچین باشد تا در زنج که بیت المقدس است هر را
بهرام بکشد و کشتاسب بن لهراب را زنده کند و بردار کند و
و با او خواهد صاحب صانی که عیسی علیه السلام باشد و اسکند

بن داراب با او باشد و او بفرنگ بفرستند بخت و دستم را بمصر
 بفرستند و سید فردکی که پدران پادشاه باشد برود و مشط طینه را
 بکشد و دهند و ستان را بکشد و علمهای ایمانی و مسلمانی را بجا ببرد
 کند و عصای سرخ شبانان باهودار که موسی عم باشد با او باشد
 هر جا را چون اشاره کند بکشد و انگشتی و دیهیم سلیمان با او باشد
 و هر جا را چون اشاره کند بکشد و سلیمان پیغمبر است از اسرائیلیان
 و جن دانی و دیوان و مرغان و درندگان در فرمان او خواهد بود و
 این بصرام سای او فرزندان او زمان بزرگ که حضرت ابرهیم عم است خواهد
 بود و دوست اینزد کتب یعنی خدا پرست و اما یک بزرگ یعنی صاحب جبروت
 و بزرگی مثل جثاسی است گیارند یعنی پادشاه عظیم کیان یعنی بزرگ
 جبار و شیر و پهل یعنی شکوه مند که دیو دین یعنی شیطان از او بگریزد
 و کهان خدویت یعنی پادشاه دنیا و شهنشاه است یعنی بجز از هر
 پادشاهان و از فرزندان دختر سین است و در مدت آنکه که پادشاه
 قرن باشد او باران را پادشاهی کند و برود تا بمعدنیه که دارالملک
 دنیا است و هر چهار تا یکدین کند و کیس کبری و زردشنی نماید در دنیا
 و پیغمبران خدا و مشاسندان و مؤبدان و حکیمان و پوی زادان و دیوان



۱۱

و مرغان و همه اصناف جانوران و ابرها و بادها و مردمان سعید و بدبخت
در خدمت او باشند و از مغرب بر کرد و داخل ظلمات شود و جزیره
سنا را خراب کند و سنا را بر باد است و اسرافیل صاحب
بون فردا و ابد تا اینجا بود کلام جاماس و نتمه کتاب بنود و جزو
های دیگر احوالات ملوک اسلام از ترکان و عجمان و عباسیان و نایع
هر سال که روحی دهد و بنفیس و بنیدیل پادشاهان و منظر ض شدن
ایشان چون از اسرار علوم مخفی است از اظهار کردن بقیه احوالات
اینده و گذشته زبان کوتاه گرداند و العاقل یکفیه الاشهاد **مصرع**
اگر دم مینی می سر میرود و بر باد بادین **نوال بهود** میگویند حق
است که مهدی آخر الزمان خروج خواهد کرد اما مسلمانان میگویند
که از فرزندان اسمعیل غلط است از فرزندان اسمعیل است
است دلیل بر اینکه در کتابهای سافوشته است که حضرت داود بن
اشیاء پادشاه سپرد است و یکی از آن سلیمان بود که پادشاه
بن دانی بود در اول دنیا و برادر وی داشت ماسع که بلغه عبری
مهدی باشد پادشاه میشود در آخر دنیا و آنچه با سلیمان بود و با او
خواهد بود و این ماسع در زمان حضرت داود غایب شد

و در آخر الزمان پیدا میشود و مهدی همین ماشع مذکور است و حق تعالی
این اجناد در نور به حضرت موسی ع و سایر انبیا خبر داده است اما
دروغ میگویند و فخر حضرت در نور به خواند است همچنین نیست میگویند
و در صفر انبیا در توفیه این اقوال نیست بلکه در اینجا نوشته است
که ماشع از فرزندان مؤد مؤد است یعنی رسالت صلی الله علیه و آله
اما بهود بود و وجود حضرت مسیح ع قایلند از آسمان نزول می کنند
و بعضی مسیح را رجال بن صاید می دانند و قایلند که ماشع در جال را
خواهد گشت در خالنی که دعوی خدای میکند **اقوال نصادی** که
مراد عیسویان اند اصل ایشان سه فرقه اند ملکائی و نستوری
و بعضوی و بعضی لوانی را فرقه چهارم گرفته اند ملکائی و لوانی و فرقه
ایشان بوجود حضرت قایلند و بعضی از ایشان میگویند و با بخیل و کنا
بما پی مانیت اما شنیدیم از علماء و بزرگان خود که در آخر الزمان
ظهور میکند و قایلند که عیسی ع خواهد آمد و در جالی خواهد گشت
و بالشکر شهابین جنک خواهد کرد و نستوری قایل نیستند اما داود
از فرقه بعضوی و جمعی از فرنگ و همچنین داودی بنیوت حضرت
عیسی ع قایلند بالو هیت و ولایت او و همچنین بنیوت پیغمبر ما

صم فایند و میگویند حق است از پیغمبر مبعوث بود بر عرب نه بر عجم
و اسرائیلیان مثل یهود میگویند پیغمبر موعود مهدی است و خواهد
آمد و فایند که انجیل اسمائیل بخلاف هر نصاری که انجیل را ه
اسمانی نمیدانند و داودی گویند مهدی ظهور میکند و عالم را
خواهد گرفت و عیسویان دایمیکشد و پادشاهان و کشیشان و خلیفها
و امانی که دروغند بلسان پریشانی میمانند بر کاوهابند و باه
بعوض کاوه و برخیشهای بندند که زمین را شیار کند و تخم بکند
و اینها باین بجناب میگویند و در یک جزیه از نصاری قبول نمیکند
اسلام با کشتن و احوالات ائمه در انجیل داودی هست و اکثر
دانا پان کرج وارس و بلغار و حبش و زند و فرنک و انگلیس و اما
و پرتگال فایند بوجود انحضرت **مفالات اهل سنت علیهم**
اللعنه و اللعنه جمهور عامه بوجود انحضرت فایند و میگویند مهدی
این امت حق است که خروج خواهد نمود از فرزندان رسول خدا
ص است ولیکن دافینشان او را امام مضر ذی الطاعه میدانند
چنین است مسلمانان را تعلیم مسائل و فرائض نمایند و گاه دادم
اربعه باشند ابو هنیفه و شافعی و مالکی و احمد بن حنبل مؤلف

مؤلف نور الله مصحح که قاضی سبک داشتند گفته است چندی
چهار نفر اول را زنده میکند هر کدام را سردار طایفه میکند و
بدی از درگاه چندی میفرستند و چهار دفعه را بکتابهای
نصایف ایشان در من بها خواهد انداخت و از شاگردان قاضی
خوّم علی پسر قائم سلطان دوم که با سطلاع ایشان ناعب باشد
در بای این هایشه گفته است که اجماع جمیع مسلمانان و اهل حل و عقد
است که شیخین افضل خلعتند بعد از رسول ص از کجا که مهدی
ایشان را زنده می کند و امیر امراء خود خواهد کرد پرمهدی
افضل از شیخین باشد و کلام ما دال بر تشیع او مؤمنی از طایفه
ادما دوست که عسکر سلاطین قُشن رومند و بتشیع علی نبیه
معروفند در آن بلاد گفت در بغداد که در استنبول در زمان
ایلدوم با بزید از ملوک عثمان در مسجدی که الحال مشهور است
بابا صوفیه سابق برین بتکده و کلیسائی اعظم نصاری دوم
بوده و این بتکده ثبت که در اسلام مسجد نمود و دست بعمار
آن نکناشتند و بکطرف آنرا از نه دریا بر آورده اند بلکه وصف
این مسجد در روی دریا است و در دنیا از آن عظیم تر نیست

در اینجا لوحی یافتند و در اینجا سطرهای چند نقش بود بخط یونانی
که هزار و بیست سال قبل از بعثت نوشته بودند در زمان اردشاه
پادشاه یونان که کل مخنوم در زمان او بهم رسید در آن لوح
اسامی چهارده معصوم صلوات الله علیهم سبب بوده و بکس طرح
انلوح بنرا و منمت و عمر علیهم اللعنه بوده و آخر در اینجا نوشته بود
که مهدی آخر الزمان اذمت مرحوم است و از فرزندان دختر احمد
ص که مسیح و حواریین با و امند اکنند در حالی که او پیدا شود و ملو
از ظلم باشد او پیر از عدالت کند و بعد از تخریب نوحه با بنی پندخوا^{ندند}
از سوای سب عمر و معاویه و غصب جاهلیت این لوح را در اشکوا
بدربا انداختند **مقاله** غیر شیعه اثنی عشریه از اهل اسلام **اسمه**
اسناد مهد و پنهان مهدی از فرزندان اسمعیل بن جعفر صادق ع
میدهند و این مهدی از سلاطین اسکندریه و مصر بود **فنا و رسی**
از شیعه میگویند که حضرت صادق ع مهدی این امت است و فرده
تا ظاهر شود با لشکر بیاد **کیتا** گوید امام بعد از امام حسین ع
محمد حنیفه است و مهدی موعود است و او زنده است در کوه و ضو
از کوههای بین غاب شده است در کف عقیق چون در جال بیاید

او خروج کند و در حال رابکته و جها نرا برادر عدل و داد کند و قوی
از ایشان گویند محمد حنیفه خُناث و مختار و مسیب و سید بن غیری
او را مهدی دانستند اما سید آمد بنزد امام جعفر صادق علیه السلام و توبه
کرد و دین آنحضرت را فرا گرفت **جاودیه** از دین پاره گویند که مهدی
بن محمد بن عبدالله بن الحسن و او زنده است و در آخر الزمان
خروج میکند زیدیه که مهدی این امت محمد بن ابوالقائم
بن عمر بن علی بن الحسین است خداوند طالقان که معنصم عباسی او را
بگرفت و حبس کرد تا بمرگ **عباسیان** این اسناد را به مهدی بن منصور
دوانقی میدهند و او را هادی نیز میگویند **بطریق** از شیعه
این اسناد را با ولاد حسن بن امیر المومنین علیه السلام میگویند و بعضی
از بطریق و سیه ابن الحنیفه را امام میدانند و بعضی از صفیای شیعه
و عباسیان قایل بودند که آنحضرت منولد شود و در سال پیش
از فوت پدر و فات یافت و بعضی از عامه ملایمین باین رفته
اند که هنوز منولد نشده و بعضی گویند پیش از پدر فوت شده
و بعضی گویند منولد شده و غیبت او از جانب خداست که خلق بضلاً
افتند تعالی الله عن ذلك و بعضی گفته اند که او غیبت اختیار

کرده بدون سبب و جهتی و چنین مفسده ملائک لازم می آید **شیر**
شیعه اثنی عشریه میگویند که غیبت آنحضرت بسبب قلت انصار
و کتی اعوان از اعداست و از ظلم و ستم جعفر کذاب معتمد عباسی
خلیفه جوران زمان و سائر دشمنان و هجوم خواصه بجهت آنکه
او را بکینند و بکشند گزینانند از مردم و غیبت اختیار کرد **افعال**
عامه در غیبت امام اکثر قایل نیستند که غیبت اختیار کرده و میگویند
که اگر غایب می بود در این مدت مدید میبایست پیدا شود و نمی
باید ایستاد عمر داشته باشد و اگر زنده بود بایست که او را به یابند
جواب آنست که شما قایلید که بسیار گزینگان و بدان درد پنا زنده
اند و عمرهای طویل زباده از چهار هزار سال و پنجهزار سال دارند
پس آنحضرت عمر طویل داشته باشد و زنده باشد بعید نیست و
خداوند عالمیان قادر است که او را زنده بدارد و بعد از آن بدر
آورد و بسبب پر شدن بحسب مصالح چندانست که خداوند عالم
می داند و پس که خودش هم نمیداند و از نیکان کسی که زنده است حضرت
ادریس علم است و در بهشت است دیگر حضرت عیسی علم است که زنده است
و در آسمان چهارم می باشد دیگر حضرت خضر علم است که

و در بسیار آنها می باشد و مدد مسافران و راه که کردگان می کنند دیگر
 دلپاس است و در دریا می باشد دیگر جال الغیاءند و ایشان چهل
 نفرند که در دریا جهان می گردند و هر کدام می میرند و دیگری قطبی
 شود و بجای او می نشینند و هر یک عمر بسیار دارند دیگر می از بد آن جهان
 و جال بن صاید بن صیدا است که زنده است و حمار دجال است که شتافایند
 که زنده است و در دریا می طبعی ستان جزیره ایست در اینجا می باشد که شصت
 فرسخ در شصت فرسخ طول و عرض آن جزیره است و هر روز خون بغم
 آن جزیره داغ می رود و خرد جال می خورد و چون شب می شود گوید
 من سیر نشدم و باز روز بدستور حق بغم آن جزیره را پر علف می کند و او
 می خورد و در حدیث معتبر از حضرت امیر المومنین ع منقول است که بیرون
 می آمد دجال بر خر سرخ سوار باشد و مابین گوشهای او هفتاد رنجه باشد
 و در روایت دیگر از آن حضرت منقول است که قامت دجال بیست کرز است
 و ابله دو وادف است در پیشش و شاخ است و دهانش بدبو است و نا
 خنمای بر کشته دارد و لشکرش هزار و ششصد هزار کس خواهد بود
 و در کتاب کمال الدین حدیثی مذکور است که مضمون مختصری از آن اینست
 که دجال در زمان حضرت رسول ص میولد شد و رسول الله با جماعتی

از اصحاب سه مرتبه بخانه اتملعون رفت که افراد بوحدا نیت خدا و برسان
من بپا و رپا اتملعون ابا نمود و راضی نشد پس حضرت فرمود که خدا بر پیغمبر^{نشد}
احوال اتملعون را خبر داده هرگاه خروج کند و دعوی خدای نماید کور است
و بدانید که خدای شما بچشم نیت و چون خروج نماید برخی سوار باشد
میان دو کوشش نیت فرسخ باشد و اکثر ثایان دجال اولاد زنا و پهلوان^ن
و زنان و صحرائیستان باشند و بطریق خالفان وارد شده که عمر علیه اللغه
باتفاق آنحضرت که همراه بود و بخانه دجال می رفتند و سوره حم دخان را
در حفظ گرفت و چون بدیدن دجال آمدند دزد و زبولد باد و زد یکی
اتملعون دعوی خدای میکرد و میگفت بن ایمان بپا و دید و بعضی
گفت سوره حم دخان را بخاطر گرفته عمر لعجب نمود و شمشیر کشید و
بدانداخت شمشیر بر کشت و بر پیشانی عمر برخورد و بدجال ضرر زنی^{شد}
حضرت فرمود که کشتن او بدست تو نیست پس آنحضرت مرغی را بجواند
و فرمود که دجال را بردار و با صفهان ببند از پیران مرغ دجال را
با صفهان انداخت و در اصفهان دهیست که از راه بود پیر میگویند
از اینجا خروج خواهد کرد و بچشم راست او کور است و چشم دیگر در میان^ن
پیشانی است و ظهور اتملعون در سال خواهد بود که محظا شدید

باشد و هر گاه چهارش یک میل خواهد بود و تا بمانی جماعتی اند که
طیلسانهای سبزچی پوشند و کوباطلسان سبز کسوت بهود است
و حضرت صاحب ۴ در بلاد شام او را در روز جمعه بقتل می رسانند یکی
ضحاك علواينست مادر دوش کوبند در چاه دماوند و بنده است و کوبند
کو کرد احمد از بخار دهن انمارهاست که بهمی سپیده و ان کو کرد در دهن
چاهت و کسی نتواند که از حرارت دهن انماران بیرون آورند و حق لغم
ضحاك را در دنیا باین عذاب معتدب ساخته دیگر هاروت و ماروت
که بصیقل بشر در چاه بابل معلق او بخت اندد یکی میما است که صامپ
باشد کوبند هر روز در بیا با آنها میگرد و چون سخی بود حق لغم و هی
فرستاد بحضرت موسی ۴ که او را مکش دیگر بعضی از عامه ملعون
بمنع شهر ملعون که بصودت سکیت و در بیا با آنها نشسته میگرد
و بعضی کوبند این سک اکثر اوثان در سمت سامره و دودخانه بط
دیده اند دیگر سیر غث که عنقهای مقربت که بعدای خنظار بن صغاف
۴ غایب شد دیگر ان شرطیست که با عنق ایشان جنازه ایست
حضرت امیر المؤمنین ۴ دما و او است و هنوز در بیا بان میگرد و دیگر
بچه نافع حضرت صالح ۴ است کوبند هنوز در بیا بان کوههای شام

شام میباشند و ناله میکنند و قافله حاج که بان راه میروند سادها میزنند
و لغزه و او از بر میدارد که شتران ایشان سداى آن بچه ناله را بشنوند
که اگر بشنوند همه می میسوزند **و لاوت** با سعادت آن حضرت در شب
جمعه پانزدهم ماه شعبان و بعضی پانزدهم ماه مذکور کفته اند و در کشف
الغمة از طرف مخالفان بیست و نهم ماه رمضان واقع شده در سال
دولت پنجاه و یابنج و با شش هجری پدر بن و کوارش حضرت امام حسن
عسکری علیه السلام و مادرش ملکه دختر پشوعای فرزندان فطرس دوم بود
از نسل شمعون بن هرون الصفا و صی حضرت عیسی ملقب بزرگ
خان و بعضی گویند مریم دختر دینعلو پسر است و این قول در کتاب
ضعیف است **احاط** و مورد انحصار بطریق عامه که از صاحب سنه ایشان
که هر یک بمنزله قرآن میدانند که استخراجه شده بحربی بیان می نمایند
اول ما نقل ابوالدرداء و فرمادی کل واح منها بسند بر فقه الی
ابی سعید الخدری رحمه قال سمعت رسول الله ص يقول مهدي من
اجل وجهه اغني لاني بملاء الارض فسطحا ^{وعدا} لست ظمنا و جودا و ظمنا
الثاني في كتاب كفاية الطالب من الدار طي صاحب الحرح و التقيد قال
انك ابا سعيد الخدری فقلت له هل شهدت بدرا فقال نعم فقلت

الاخذتني بشئ فاسمعت من رسول الله صلى الله عليه وآله في علي وفضل
قال بلي اخبرك ان رسول الله صلى الله عليه وآله مرض مرضه منها فدخلت عليه فاطمة عليها
السلام تعودوا فاجاب عن رسول الله صلى الله عليه وآله ما برز رسول الله
صلى الله عليه وآله من الضعف حنفها العبرة حتى بدت وموعها على خدّها فقال لها
رسول الله صلى الله عليه وآله ما يبكيك يا فاطمة قال اخشى الضيعة يا رسول الله فقال
يا فاطمة اما علمت ان الله اطع الى الارض والاعنة فاختر منها اباك ثم
اطلع ثابته فاختر منها بعلك فاحي الى فانكحته واتخذته وصيا اما
علمت انك بكراتة الله اياك زوجك واعلمهم علما واكثرهم حليما واكثرهم
سليما فضمكت واستبشرت فاذا رسول الله صلى الله عليه وآله ان يزيد
الخبر كله الذي قسم الله الحمد والحمد فقال لها يا فاطمة ولعل ثمانية
اضراس يعني مناقب بالله ورسوله وحكمته وزوجته وسبطاه الحسن والحسين
وامره بالمعروف والنهي عن المنكر يا فاطمة انا اهل بيت اعطينا ست
خصال لم يعطها احد من الاولين ولا بعده وكما احد من الاخيرين خبرنا
بنبينا خير الانبياء وهو ابوك ووصيونا خير الاوصياء وهو بعلك
وشهيدنا خير الشهداء وهو حمزه عم ابيك وهو بعلك وشهيدنا
خير الشهداء مناسبطا هذه الامة وهما ابناءك ومنامهدي

لامه الذي يصلي عيسى خلفه ثم ضرب على منكب الحين فقال من هذا المهدي
الامة قال محمد بن الحين بن يوسف البكخي الشافعي هذا اخرج به الدار
قطن صاحب الجرح والتعديل الثالث ما اخرج به في صحيحه برفعه الى علي
بن ابي طالب قال رسول الله ص لم يبق من الدهر الا يوم واحد
بعث الله رجلا من اهل بيتي يملا الارض قسطا وعدلا كما ملئت ظلما وجورا
وجور الرابع ما رواه ايضا ابو داود في صحيحه برفعه لسنده الى ام
السلمة زوجة النبي ص ورضي عنها قال سمعت رسول الله ص يقول
المهدي من عتبة من ولد فاطمة الخامسة كيف انتم اذا نزل فيكم وا
مكم اخرج به ابو داود والترمذي قال رسول الله ص لو لم يبق من
الدنيا الا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يبعث الله قال
علي ما نقله ابو اسحق احمد بن محمد ثعلبي في تفسير برفعه لسنده الى
ان سببه مالك قال رسول الله ص نحن ولد عبد المطلب سادة
الجنة انا بجنه وجعفر وعلي ولحن والحين والمهدي ثم الاحاديث
وامم معصومين ع شيعيانا امر بصبر نمودند وانتظار
فرح كردن ابراي ظهورا نهضت را عبادت شمر دند و بهائ
دانسته اند زمان غيبت وحيث را از زمان ادراك وملازم

از حضرت دیر که فتنهای عظیم در زمان آنحضرت بهم میرسد و خلق
بسیار از دین بر میگرددند و همچنین منع فرمودند از پرسیدن زعلت
غیبت آنحضرت را که چرا غیبت اختیار کرده و چرا غیبت او بطول
کشیده و بسند معتبر منقولست که حضرت امام زکی خالص حضرت
حسن عسکری نوشتند بشیخ علی بن بابویه رضی الله عنه بسم الله
الرحمن الرحیم پناه میبرم بخداوند عالمیان و سپاس و ستایش مر خدا را
که پروردگار جهان یاست و عاقبت خبر برای پرهیزکاران و آتش
جهنم از برای ملحدان و میل کنندگان از حق باطلست و نینی عداوت
و دشمنی مکر پرستگار و ان و نیست خدای مستحق عبودیت مکرر اخذ
که سزاوار پرستش و بندگیست و بهترین فرزندان است اما بعد
بدوستی که وصیت میکنم خود ای شیخ من محل اعتماد منی الی
الحسن علی قته توفیق دهد خدا و او را و برساند بخوشنودی خود و
بگرداند از صلب توفیق زندان صالح و شایسته و پرهیزکار و درست
از خدا و به یاد داشتن نماز و دادن زکوة پی بدوستی که خدای نام
قبول نمیکند نماز از کسی که نهد زکوة و وصیت میکنم خود را بچشم
گناه و فرودن غیظ و خشم و سله و حد کردن و سعی کردن

در حواجج برادران مؤمن در دشواری و آسانی و علم نمودن نزد
جهل و نفقه و دامن معروف و نفی از منکر پس بدو سئیکه خدای
نعم نزد کس و غایتی فرماید که خرفی کثیر من بخوابم الا من امر
بصدقه او معروف او اصلاح بین الناس و اجتناب نمودن از فواحش
همه و بر ثواب بنماز شب و کسبه سبک داند و سبک کرد اند نماز
شب را ازمانیت یعنی کسی که ترك کند پس عمل کن در وصیت
من و امر کن جمیع شیعه مرا تا آنکه عمل کنند و بر ثواب دشکیبا
و سیر و انظار کشیدن فرج است و همه شیعیان ما در حفظ
و اندوه خواهند بودند تا آنکه ظاهر شود فرزندان من و پر کند
زمین را از عدل داد و بعد از آن که مملو باشد از جور و ستم
پس صبر کن ابو الحسن علی و امر کن جمیع مردان مرا بدو سئیکه ز
مین از خداست و میراث دهد و کسی که میخواهد و عاقبت خیر
برای پرهیز کار است و سلام بر ثواب و بر همه شیعیان ما رحمت
و برکات او **عالمی** و کلاه حضرت و جماعتی که دیده بودند
لبند معینی مرویست که حضرت امام حسن عسکری عم آنحضرت را
بخواص شیعیان خودی نمود و از آنحضرت مسائل میپرسیدند

و انحضرت مسیح و اجواب ایشان میداد نام مدت هفتاد و سه سال
انحضرت بشیعیان توفیقات میفرستاد و وکلای انحضرت بشیعیان
میسانید و این هفتاد و سه سال را غیبت صغری میدانند و بعد
از و غیبت بکبری انحضرت و وکلای سابقه الوکاله انحضرت چهار
نفر بودند اول ایشان عثمان بن سعید که او را حضرت امام حسن
عسکری عم وکیل کرد پس وکیل بود محمد عثمان و چون وفات یافت
نزدیک شد جماعتی از اکابر شیعه بنی سرش را حاضر شدند و گفتند
بعد از تو وکیل چه کسی خواهد بود گفت بعد از من حین بن روح
نوبختیست و چون وفات حین نزدیک شد بیان نمود که بعد از من و
کیل علی بن محمد ثریب و چون علی بن محمد را وفات نزدیک شد علما
و اکابر شیعه بوی گفتند که بکسی وصیت نماید جواب گفت که
الله امر هوا بغه و بکسی وصیت نمی دوا ایشان را حین داد که بعد از من
وکیل نخواهد بود و او در سنه سیصد و نه هجری بود که وفات
یافت و هر کسی بعد از ثریب ادعای وکالت نمود اکابر شیعه او را کافر
میدانند و این جهت حکم دو کفر حین بن منصور حلاج کرده اند
که ادعای وکالت کرد و شیخ طبرسی رضی الله عنه در کتاب غیبت نقل

کرد که حلاج بضم آمد و در پیش عایان و کم غفلان و دعوی و کال
حضرت صاحب الامر می نمود تا آنکه علی بن بابوی بوی رسانیده
اورا از قم اخراج نمود و روایت کرده است علی بن عیسی اردبیلی و
ذیر از کشف الغمّه از محمد بن ابی عبد الله کوفی که بوی ایشان از ناحیه
مقدسه ثویقیات بیرون آمده است و بعضی و کلا بودند اینست
از بغداد عسری بود و پس از شحاح جز بلالی و عطار و واز کوفه
عاصی و از احواد محمد بن ابرهیم بن فخریاد و از اهل قم محمد بن اسحق
و از اهل همدان محمد بن صالح از اهل ری و مرداسدی و شامی
از ادبای بجان قاسم بن علی از نشابور محمد بن شاذان و از غی
و کلاء که از حضرت دادیدند و دلا پل امامت از حضرت دادیدند
از بغداد ابوالحسن و هرون الفراء و پیران حنی و اسحق کاتب از
بنی یونجت و صاحب الفراء و از بصره ابوالادبان و از همه دان
محمد و از دینور حنی و از اصفهان ابن بادشاله و از حیران
زید است و از قم حنی و از اهل ری قاسم و صاحب الحصان و از خرو
مرداس و از فارس و مرد و از شهر و از باز میگویند و از فارس
مخرج و مرد صاحب الف و دینار و از نشابور محمد بن شعیب و

و از اهو **محصین**

و از بنفین ابو محمّد بن ابی خنی

و صاحب المال و از مکه ابو ج

از بن فضل و از مکه ابو جاء و از مصر صاحب مولد بن **مکان** انحضرت
۴ در این آیام بطریق مخالفین در اکثر کتب ایشان اینست که فریه که
حضرت صاحب **ساکنه** کونه است و بطریق دوشهر است در
مشرق که ناد و اء العظلائیم است و نام او یکی جابو الس او یکی جابو الفار او
در اینجا ساکنند و در کتاب نظمہ الناظر مسطور است که امروز **مکان**
حضرت صاحب در جزیره او جز او مغرب است که او را القبه اخوانند و هر يك
از اولاد زکود انحضرت ظاهر فاسم سلام الله علیهما در جزیره ازان
جوابر حاکمند و مؤید این قولی آنکه دوشام شهری است جزین نام سید
صاحب است شیعه از مردم آن ولایت این فقیر را خبر داد که ناد و مکه بودیم
شخصی را دیدیم در بازار ما میگردید و زدی داشت میخواست
که خرج کند کسی نمیکرفت من زردا کرشم و وجهی با و دادم چون
ملاحظه نمودم سکه او این بود الله بننا محمد بنینا و ملهدی
اما ما پرسیدم نواز کجای گفت من مردی از بلاد شام در میان
دریای مغرب انحضرت و ما را پادشاهیت که نام او مهدی است
و این سکه بنام مبارک او است و عمر بسیار دارد من کفتم که کیست
او ملهدی و از کدام طایفه است انکشت بلب گذاشت که حرف

من اگر نوشی می دانی کیست من از آن درهم الله بجزم نه بود پاده
ازو گرفتم و اوردم بولا پت هر يك از دوستان برسم تبرك از من
بودند و دیگری جدید الاسلام فرنگی که او را طبیب می گفتند گفت
من اکتی در خوا بود ربابی اخضی سباهت و بخادت می کردم بحوالی
اکثر خیره که می رسیدم می دیدم شهری عظیم و وسیع همه اش
عرب بودند و در کنار دریا ام دشت می کردند و گاه بود که بی
دور بین هم می دیدم چون پیش می رفتم کسی را نمی دیدم و علاقه
شهری نبود و گاه بود که لشخص می کردم و از دور مردی را که را
اوسیه است با سفید و چون نیک ملاحظه می کردم اثری از
نمی دیدم و علی بن عزالدین استر ابادی نقل می کند که سید علی
بن وقان که جد و پدر او در کمال علم و تشیع در ولایت عرب بشو
بودند حکایت کرد که پیش ازین بر پنج سال با سه سال در جماعتی
در دربابی شام بودم ناگاه کتی معهودی پیدا شد بطریق
کشیهای دیگر و چون بنزدیک آمد مردمی از کشتی ما بانگش
داخل شد دیدم که لباس و کلاه ایشان بطریق دیگر بود پس دیدم
چنان معلوم شد که فریب بگماشت که مدین در پاداه کم کرده

و با بادانی نرسیدند پس احوال پرسیدند که شما بر چه دین هستید
چون معلوم شد بودین اسلامند خوش داشتند اما محض بودند
تا آنکه بختی کردند که طریق ایشان عیسی را می شدند و با ما بکنای
خوشی آمدند و ایشان را رغبت کردیم بنیکی اعتقاد مردم اینو^{ست}
و از زانی و فراوانی نعمت یقین شد که مخالف دین ولایت نیست^{شده}
پس بیرون آمدند و نماز و هراجماعت گذاردند و در هم بسیار
بیرون آوردند که چیزی بخیرند و سکه آن دراهم بنام مبارک امام
محمد مهدی بود تا گاه ملعون مخالفی در میان جماعت ما بود
با منافعی دیگری میگفت که این جماعت فاضلند که این درهم^{ما}
در ولایت شام بدوی آوردند ایشان را برای بلیع می فرمایند و در^{ما}
چون این سخن بشنیدند لب نه این دادند و شب سوار شدند و
از همان راهی که آمده بودند رفتند و رسید مشا را لیه فرمود
که هنوز پیش بدر و افرابی من ازان دراهم چهار دانگ باقیست
و لادت ظهور آنحضرت بدانکه احادیث مشکوئیه بطرق
متعدد بسیار وارد شده است که علامت ظهور آنحضرت
خروج ابوسفیان است و قتل حسین است و اختلابنی عباس است

در ملك و كفن اقبال در نصف ماه مبارك رمضان و كفن ما^ه
در اخراين ماه و اسنور بخوم و فرو رفتن لشكريت بن مین در مغرب
و لشكريت در مشرق و فرو رفتن ابوسفیانیت در پيدا و اينناد
اقبال نزد زوال و نزد يك عصر در يك مقام از آسمان و طلوع
نمودن اقبال از مغرب و كشتن شدن نفس ذكیه است كه محمد
بن حسن نام دارد و در پیش كعبه و پشت كوفه بعد از پافزوده دوز
از قتل او و حضرت ظهور می کند و كشته شدن هفتاد نفر از
صالحان و نریدن سیهای شید مابین دكن و مقام و خراب شدن
دیوار مسجد كوفه است و پیداشدن علمهای سپاهت از پیش
خراسان است و ظهور پمانیت و ظهور مغربیت بمصر كه منصف
شود شامانرا و تزلزل تركات در جزیره و تزلزل كردن دوز
در مكه و تزلزل نمودن عربت در خراسان و طلوع نمودن سنا^{ده}
ایت در مشرق كه روشنای دهد مانند ماه پر خم شود انشا^{ده}
بنحويكه كوابدوسی بهم رسانیده و هر دو طرف اولسرخ شود
و پیداشدن سناره در باله دار است دوسه السماء بس^{ده}
ظاهر شود در آسمان و پهن شدن انشا از مشرق و سه دوز

پناهت بماند میان اسماعیل و عرب و مالک شدن
بلا و است و خروج کردن عرب بر سلطان عجم و کشتن اهل مصر
پادشاه خود را و خراب شدن شام است و اینست که در مصر ^ظ
شوند و داخل شدن رایان و عرب بر مصر و رایان کنند ^{است}
بسی خراسان و ورود اسبان چندند و بجانب مغرب با آنکه
به بندند آن اسبان مادیان را در حیره و اقبال رایان سیاه ^{است}
از مشرق که بگذرد از فراث و بکوفه داخل شوند و خروج سید حسن
است از طالقان که بکوفه آید و خراب شدن ذوراست که بغداد
بخرابی شمشیر و قتل و خروج پادشاه است که غلبه کند بخراسان و بگذرد
از خرین بنی کاوان و خروج کردن چنگیز خاکن و امراء ترکان و تیموریان
و انصاری بنی عباس است اسرائیلست و خروج کردن شصت
دروغ کویت که همه دعوی نبوت کنند و خروج کردن دوازده
نفرند از آن ابطال که همه دعوی امامت کنند و سوختن مرد جلیل
القدر است از بنی عباس میان حلولا و خانیقین و بسمن جبر است
پهلوی کرج در بغداد و بلند شدن باد سیاهست در اقل روز
و زلزله نا آنکه منخسف شوند بیاری اهل بلاد و فون عظیم ^{است}

که بر اهل عراق واقع شود و طاعون عظیم است و نقصان رسیدن حاصل
و غلات و مردن آدمیت بسیار در همه اطراف ملح بسیار است در وقت
و غیروقت که بر غلات فرود آید و که شدن ربع ذراع است که آنچه
بکارند بعمل نیاید و طاعون و قتل عظیم است در بصره و اختلاف در
میان عجم است و خراب شدن طوس است و در واهو از درواست و
ساماط و کوفه شدن مداین سبعة عراق عرب و خروج از طایفه
ترکان از سمت شمال و حوالی سددوی القرنین و خروج نمودن
بنی خالداست از سمت مشرق و خراب نمودن و لایانست و عصیان
نمودن اهل خوارزم است بر امیر خود و سرکشی نمودن بندگان
از طاعت مولی خود و کشتن اقا با ن خود است و منسج شدن قوی
از اهل بدعتند بصورت خوک و مپهون و خروج کردن غوار جهنم
از درهای فارس و خرابی و لایانست عمارت و منقرض شدن دولت حکام
و فسطاطیه است و غلبه دزدان و راه زنان بر عرافت و خرافات
و همچنین غلبه بندگان بر اقا با ن خود و صدای عظیم است از آسمان
آید و همه کس بلغث خود بپوشوند و بدانند و ظاهر شدن صورت نیک
در پیش آفتاب و ظاهر شدن بیماری و برفانست بر بینی آدم و

و علت گرفتن محصولات و اشجار آنست و طاعون عظیم است در دروم
مکر و خرابی اکثر اقصاء و بلاد است بسبب بلاد زلزله و آب برآورد^{۵۲}
در پاچه ساره است و اکثر فزی و خرازع و شهر سنانها و بلاد آن
شدن کوفه است و برخواستگان مردگان از فزرها و خود نابد
بخو بیکه بیکدیگر را بشناسند و رفتن علما است بخانه امرای ملجا
شدن با ثانی و پیدا شدن فسق و فجور است از تار و لواط و
قتل ناحق و خیانت میان مسلمانان و پیدا شدن بدعتها است و
تکالیف شاف نمودن ملوک بر دعایا و خود و خراب شدن رعیت
از ظلم سلاطین و جلاء وطن نمودند و کم بودیدن کیهانها صحر است
و آمدن بارانست بپست و چها در و زمستان هم که زمین زنده شود
بعد از آن بر طرف شود بیمار و پیر در انوقت ظاهر شود مهدی
ع و این علامات و حوادث که گفتیم بعضی محتمل اند و بعضی مشروط
علامت ظهور آنحضرت ع در روز شنبه عاشورا محرم که هم
نور و زجیم باشد ظاهر میشود و بر وایت دیگر مطلق عاشورا
در سال طاق یک با سه یا پنج یا هفت یا نه ظاهر میشود و مدتی است
آنحضرت سیصد و نه سال خواهد بود و در وایت دیگر چهل

سال و روایت دیگر هفت سال که هر دورش برابر ده روز باشد و هر
برابر ده ماه و هر سالش برابر ده سال خواهد بود و شیخ محمد بن مسعود
عباسی که ارتعاف محمد بن است در تفسیر خود روایت کرده است از
ابی لبید مخزومی که حضرت امام محمد باقر ع بعد از آنکه ملک شفا و ت
اساس بنی عباس را بیان فرمود که با ما لبید بمحقق که در حروف مقطعه
که در اول سوره های قرآن است علم بسیار است بدستیکه الله تعالی
فر فرشتاد اله ذلک الکتاب پس حضرت محمد ص اظهار پیغمبری خود
نمود تا آنکه نور حقیقت او هویدا شد و کلمه حق اسلام او ثابت و محکم
شد و در روزی که متولد شد از فراد هفتم از خلق آدم صد و سه
سال گذشته بود پس گفت که بیان این در کتاب خداست و در حروف
مقطعه نیست آنکه نزد منقضی شدن از یکی از بنی هاشم خروج کند
پس فرمود که الف یکیت و لام سی است و میم چهل است و صاد نودا
پس این شصت و یک می شود پس بود خروج امام حسین بن علی ع
در اهل الله پس چون مدتی تمام شد خروج کرد اول پادشاهان بنی
عباس نزد منقضی شدن این حروف نزد المص و خروج می کند قائم
ما اهل بیت علیهم السلام نزد منقضی شدن این حروف بالریس

بفهم و نگاه دار و پنهان دار آتشی دنیای این حدیث بر حساب ابجد اهل مغرب
 که سابقا در میان عرب شایع بوده است و ابجد ایشان چنین است صغری
 فرشت تخت طغش یعنی صاد شصت و صاد نو و سین را سیصد و ظا
 هشتصد و غین را هفتصد و شین هزار می گیرند و باقی حروف با مشهور
 موافقت پس اول تاریخ ولادت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
 و آله را از جمیع فوایح بیرون آورند با آنکه مکررها بپنداری یعنی
 ازا لم و آله و حمد و غیر آنها که ملر واقع شده است یکی را حساب
 کنی و حروف مبسوطه را باز بویستات حساب کنی مثل آنکه الف را
 سه حرف بگیری و لام را سه حرف و میم را سه حرف بدین طریق الف
 لام میم الف لام صاد الف لام را بدین طریق الف لام میم الف لام و
 الف لام میم و اکاف ها با عین صاد طاها طاسین میم طاسین با سین
 صاد حایم حایم عین سین قاف قاف و حرفهای ایشان را که شماری
 صد و سه می شود و از خلق و لوح حضرت آدم و ولادت حضرت سید
 البشر موافق این حدیث معبر شش هزار و صد و سه سال گذشته
 بود و عدد این حروف صد و سه است چنانچه دانستی پس فرمود که الف
 لام میم که در سوژه بفره است اشاره است به بعثت حضرت سید

(۵)



البشره موافق این حدیث و چون حضرت فرمود که انقضای هر يك از فوائض سور
خروج یکی از بنی هاشم میشود و اول دولت بنی هاشم از حضرت عبدالمطلب
بود پس از آن ظهور دولت عبدالمطلب نا ظهور دولت حضرت خاتم
انبیا علیه و اله الفاشقان نزدیک بهفتاد و يك است که عدد الهی است
بحساب اجدد و بحسب ترتیب قرآنی بعد از اله البصره الهی ال عمران و آن
و از اشاره بخروج حضرت امام حسین است زیرا که از ابتداء ظهور
اخرسالت تا خروج آنحضرت فریب بهفتاد و يك بود دیگر بحسب ترتیب
سورفرانی المص است و اشاره بخروج بنی عباس است هر چند خروج شفا
بیاطل بود و بحساب اجدد مغارب صد و سی و یک است و از ابل بعث تا او
اثل ظهور دولت ایشان صد و سی و يك بود هر چند تا بعث ایشان پیشی
بود و احتمال دارد که ابتداء این تاریخ از نزول سوره اعراف باشد
پس بابت ایشان نیز موافقی آید و توضیح این که بنای حساب المص
اجدد مغارب است در ضمن حدیثی در مجاز الا نوار نقل شده حاصل می
شود اما آنکه قیام فایم ال محمد علیهم السلام نزد الهی است پنج الی که در
قوان مجید است همه را حساب باید کرد بفرینه آنکه در الهی که یکی مراد بود
خوابه بعد از اعتم فرمود در هر دو و در الهی چون همه مراد بود بین

نفرمود و مجموع هزار و صد و پنجاه و پنج می شود و چون مبدء تاریخ از اول
بعثت است حساب باید کرد تا ظهور دولت آنحضرت چند می ماند امید که
حق تعالی در این روزی دیده جمیع مؤمنان را بخبار مرکب همایون آنحضرت
منور گرداند بحد و اله الا طهارت **در احوالات ائمه اثني عشر الصلوة**
عليهم من الله الملك الاكبر اثبات امامت ایشان و در آن دو مقصد است
مقصد اول در اثبات امامت ایشان بعلامه عقلی و فطری و نظر از امامان
قرآنی حکمت و طریق منکملین بوده و در آن چند بحث است اول عدد
نصباء بنی اسرائیل که اوصیاء حضرت موسی اند و از ده نفر بودند
لا بلکه اوصیاء رسول خدا صلی الله علیه و اله دوازده باشند اسامی
نصبا اینست یوشع بن نون کالوب بن یوفنا البسع بن اخطوب یونی
بن منی خرفیل ذی الکفل اشوئیل شعیا دانیال ارمیا عزرب بن
شرحیا داود سلیمان علیهم السلام دویم آنکه حواریین حضرت عیسی که
اوصیاء آنحضرت اند و از ده نفر بودند لا بد باید که اوصیاء رسول
خدا صلی الله علیه و اله دوازده باشند اسامی حواریین اینست شمعون
بن حنون الصفا که او را نصاری سمدوس میگویند یوحنا بن زبیدی
ولوفای و متی و مرقس که او را برتلی اند و سیم میگویند برادر شمعون
و یعقوب بن زبیدی و یهوذا بن شمعون اسخریولی و صادق و صلوة

وفیلقوس وشمعون ثنائی و حضرت خالد و خنظله و جوجیس از اوصیاء
حضرت عیسیٰ می دانند سیم آنکه عدد اسباط حضرت اسرائیل دوازده
بودند لابد باید که اوصیاء آنحضرت دوازده باشند و اسامی ایشان
اینست علی ابن بابین یهودا لوی روبیل شمعون ساحار یسجر نفتالی
دان قهاب جار چهارم آنکه عدد بروج دوازده لابد باید که اوصیای آنحضرت
دوازده باشند حمل ثور جوز سرطان اسد سنبله میزان عقرب
قوس جدی دلو حوت پنجم آنکه ماههای دوازده اند لابد باید اوصیاء
آنحضرت دوازده باشند حرم صفر ربیع الاول ربیع الآخر جمادی الاول
جمادی الآخر رجب شعبان رمضان شوال ذی القعد ذی الحجه ششم
آنکه عدد سال نزد بنحیین و اهل خطا و حکام دوازده است لابد باید
که اوصیاء آنحضرت دوازده باشند سیچطان یثیل اود بارس نوشقان
لوی یثیلان یونث قوی یح یحاور ایث تنکود هفتم آنکه اعظام
انبیاء دوازده اند لابد باید که اوصیای آنحضرت دوازده باشند
ادم ونوح ابرهیم اسمعیل اسحق یعقوب یوسف موسی
هرون سلیمان داود یحیی عیسی علیهم السلام هشتم آنکه کتابها
استثنائی دوازده اند لابد باید که اوصیای آنحضرت دوازده باشند

سفر آدم مجموعه پوشت صحف ابرهیم ثور بن موسی زبور داود انجیل
علی بن فرقان محمد صلی الله علیه و اله مصحف حضرت فاطمه و دوازده
صحیفه مخنومه کتاب جعفر جامع کتاب جعفر امیر کتاب قاموس صلوات
الله علیه و اله علی بنینا و الائمة و سائرۃ الانبیاء و المرسلین نهیم انکه
سلاطین انبیاء و المرسلین سلاطین انبیاء علیهم السلام دوازده بودند
لا بد باید اوصیاء آنحضرت دوازده باشند آدم شیث ادیس نوح
ابراهیم موسی یوسف داود سلیمان یوشع ذی القرنین محمد
ص و علیهم اجمعین نهیم انکه اعظم ملئکه مقربین دوازده اند لا بد
باید که اوصیاء آنحضرت دوازده اند جبرئیل میکائیل اسرافیل ازرائیل
روح سطا طائیل سحطائیل اسمعیل منصور رضوان مالک در دژائیل
علیهم السلام **مفصل دوم** در دایئل تغلیت از صحاح سته عامه
بعرنی ایرادی نماید که بحث بر کوساله پرستان باشد که مبادا گویند
و افضیان برای خود تفصیل و تاویل نموده اند و نقل بالمصد و از کتب
ایشان شده و احادیث مهدی عم که بعربی ایراد نموده این حکم دارد
الاول رواه مسلم من احادیث عامر بن سعد بن ابی وقاص حال
کنیت الی جابر بن سمره مع غلامی نافع ان اخبرنی بثنی سمعته عن رسول

الله ص يوم جمع عشية دهم الاسلمى قال لا يظاله الدين فاما حتى
يقوم الساعة ويكون عليكم اثني عشر خليفة كلهم من فريش الثاني انما
التعبي من جابر بن ثمره قال انطلقت الى رسول الله ص ومعى ابي فسمعته
يقول لا يضل هذا الدين عزير اصبغى اثني عشر خليفة فقال كلمة
فقلت لا بى ما قال كلهم من فريش الثالث احمد بن حنبل عن مسروق
قال كما مع عبد الله جلوس في المسجد فترى فابيه الرجل فقال يا ابن
سعود هل حدثكم بكنكم كم يكون من بعدة خليفة قال نعم كعدة نقيباً
بن اسرائيل ما رواه ابن الاسير في جامع الاصول في الفضل الاول
من الباب الاول في كتاب الرابع من حروف الحاء وهو كتاب الخلافة من
صحيح البخاري والمسلم والترمذي وابي داود من جابر بن ثمره قال
سمعت النبي ص يقول بعد اثني عشر ميراف قال كلمة لا اسمعها فقال ابي
انه قال كلهم من فريش الخامس وفي اخي لا يظال في الاسلام عزير
الى اثني عشر خليفة ثم تكلم بكلمة خفية على فقلت قال كلهم من فريش
الثامن وفي اخي لا يظال في الاسلام عزيراً الى اثني عشر خليفة ثم
ذكر مثله الطاسع وفي ذوايت الترمذي قال النبي ص يكون من
بعد اثني عشر تكلم بى لا افهمه في النعمة او دية بلنى يكون اثني

گفتیم که اگر چار بار را کوپیم ایشان خامس ندارند و اگر خلفاء بنی عباس
 با بنی امیه را کوپیم ایشان اضعاف این عددند و چون کسی ایشان را
 یغفه خدا و رسول تواند گفت با این ظلمها و کفرها که از ایشان
 صادر شده و جمع کبری از ایشان مؤمن و شیعه شدند و الله پند
 من بقاء و الله الی صراط مستقیم قد فرغت من مضمود هذا الی الله
 الجماله مع وفور الاشغال و تخیل خلل الاحوال الی سبیل الاستیحال
 فی مشهد امام المؤمنین و ولی المایه و بطعه سیّد المرسلین علی
 بن موسی الیضا صلوات الله علیهم و اله الطاهرین ^{نعمه}
 قال النبی صلی الله علیه و اله فین بدله بعد ما سمعه فانما انتمه علی قلبه
 هو الدانخصام غیر مبین و فتن صحیح شرعی نمود عا لیه حضرت ساحی رب
 سناد محمد با و صفار خلف حرمه و غفران پناه جنت و رضوان ارامگاه
 لو اصل الی رحمة الله لغالی کربلا ^{مسکر کرمانی} ^{مستم} هذا کتاب مسمی بذكره الاثمه و
 بصانته اولاد که هر یک از اولاد سعادت مند مشاوه الیه از انات و
 گوید که او شد تو و اعلم تو و انهم تو و اشبح تو و ازهد تو باشد نگاه دار
 و هرگاه کسی رغبت بملاحظه و مذاکره نمودن نماید جماعت ننوده
 تا بقعه نخواهند کرد انشاء الله لغالی و هرگاه احدی از اولاد باغبی

کسان مشاده الیه را استعداد و استطاعت و بضاعت قایل شود
دست بر مباحث نداشته باشد و هرگاه کسی غیر این رفتار نماید و خلا
یام عمول داند و این را بمعرض بیع و شرا و آورد ببعث خدا و نفس
هو ائمه هدی و ملئکه و اصفیاء و انبیاء و اوصیاء و اذکیاء گرفتار
شود این الله یحب المتقین و الله لا یحب الظالمین **نزهة الکتاب**

نزهة الکتاب یعون الملک الوهاب بیدی الحفیر الفقیه

المذنب العاصی المحتاج الی رحمة الله تعالی حسنه علی ابن

محمد ساکن کومانشاهان سند عا از اخوان

دینی و سایر ذاکران است که هرگاه دست

توغیب ابراد را قانع نشاده و

مذاکره اشتغال نماید

این حفیر را بدعا چرباد

و ضامنه الکتاب

مشاد نماید م م

م م م م م

م م م م م

